کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مقتل
مؤلف محمد صالح برغانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۸۰۴
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۹۶۹
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۷۸۰۴

[illegible] البکا

مرویست که زن فاحشه [illegible] در مدینه [illegible] امام
[illegible]
[illegible] زن فاحشه [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آن زن فاحشه [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] آن زن فاحشه [illegible] در عالم رؤیا دیدم [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] آتش [illegible]
[illegible] جهنم [illegible] آن زن فاحشه [illegible]
[illegible] آن زن [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آن زن فاحشه [illegible]
[illegible]

[illegible]

بر آنحضرت [illegible] ما آمده ایم [illegible] و از جمله مسائلی که سؤال نمودم از آنحضرت [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] از آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کعب الاحبار روایت [illegible]
[illegible] در زمان عمر بن الخطاب مردم از او سؤال [illegible] در آخر الزمان
[illegible] در عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در عالم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] در عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد مصطفی [illegible] آنحضرت [illegible] امام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

خود را از دنبال کسی صاحب فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید کردند بر او باد بهترین صلوات و سلام روایت

کرده است که شنیدم از کعب الاحبار که میگفت در کتاب ما نوشته شده است که مردی از اولاد دختر رسول خدا

هم کشته خواهد شد و عرق دواب اصحاب او خشک نخواهد شد که داخل بهشت خواهند شد

و معانقه مینمایند با حور العین پس حضرت امام حسن علیه السلم گذشت گفتیم اینست گفت نه

پس حضرت امام حسین هم گذشت گفتیم این شخص اینست گفت بلی و در کامل الزیاره مسطور

از علی بن صاعد روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلم فرمودند که جغد در زمان

جدم رسول خدا در خانها ماوی میگرفت و بام مردم ماوی بود و چون طعام میخوردند پرواز میکرد و فرود

می آمد و در پیش روی ایشان و از آن طعام پیش او می افکندند و چون حسین بن علی ع شهید کردند

آن حیوان از آدم رم کرد و از آبادانی بیرون رفت در خرابها و کوهها و صحراها منزل گرفت

و گفت بد امتی بوده اید شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید و من ایمن نیستم از شما بر نفس خود در روایت

دیگر است پس آن حیوان در روزها از اندوه و حزن بر مصیبت آنحضرت روزه میباشد و آب و دانه

نمیخورد و چون شب میشود نالد و نوحه و جزع میکند تا صبح و در کامل الزیاره از داود رقی روایت

کرده که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع بودم که آب طلبید چون آن آشامید دیدم که اشک از دیدهای

مبارکش روان شد بعد بمن فرمود ای داود خدا لعنت کند قاتل حسین ع را پس نیست عبدی که بیاشامد

آب را و آنحضرت را بخاطر آورد و لعنت نماید بر قاتل او مگر آنکه مینویسد حق تعالی در نامه عمل او صد هزار

حسنه و محو مینماید از نامه عمل او صد هزار گناه و بلند میکند از برای او صد هزار درجه و چنان باشد مثل کسی که

صد هزار بنده در راه خدا آزاد کرده باشد و محشور میکند او را حق تعالی در روز قیامت با دل آرام

تا حرارت قیامت بر او تاثیر نکند و از ثواب عظیم مرویست که رسول خدا روزی با جمعی از اصحاب

حج برای حجی میرفتند دیده که طفلان چند در آن راه ببازی مشغول میباشند پس آنحضرت

نزد

نزد طفلی از آن اطفال نشست و ما جمع خود در میان دو دیده آن طفل را بوسید و با آن طفل ملاطفت نمود

بعد او را در دامن خود نشانید و بسیار او را بوسید سبب این را از آنحضرت پرسیدند فرمود که روزی این طفل را ملاحظه نمودم

که با حسین بازی میکرد و دیدم که خاک زیر پای او را بر میداشت و بر رو و چشمهای خود میمالید پس او را دوست میدارم

باعتبار آنکه او حسین را دوست دارد و فرزندم حسین را او محبتی خبر داد مرا جبرئیل که این طفل از یاران او خواهد بود در واقعه کربلا

و در منتخب از جابر بن عبدالله روایت کرده است که در زمانی که حضرت امام جعفر صادق ع در کوفه بودند بخدمت

آنحضرت رفتم دیدم که طبقی از رطب نزد آنحضرت گذاشته اند و آنحضرت از آن رطب میخورد پس فرمود بمن ای

جابر نزدیک بیا و از این خرماها با من بخور گفتم کدام را کرده اند از اهدای از برای شما و رطبها آورد الذین فرمود

چرا نمیخوری گفتم که در راه قطعی میبافتم سبب چیزی که الان شما پیدا نمودم از راهی که من آمدم و آن دل مرا

بدرد آورده است و حزن مرا بهیجان آورده است پس حضرت فرمود بحق آن کسی که تو را چه دیده مرا که چه چیز دیدی

پس گفتم ای مولای من دیدم طفلی که خرما در زمین میبرد او را که بحسین ع را از راه گم کرده بود و استغاثه میداد بخدا و بجد او

او را صدا از مردم تا میزد یاد او رسید حضرت فرمود چرا با این ظلم میکرد گفتم شنیدم از مردم میگفتند که این زن

راه میرفت و در اثنای راه رفتن او را بنزد سبب سنگی که در اثنای راه بود پس گفت لعن الله ظالمیک یا فاطمه

الزهرا دیگر خدا لعنت کند کسی که بر تو ظلم کرد ای فاطمه زهرا و آن شخص که ملازم سلطان است از او شنید

و با این سبب او را این نوع رفتار نمود شما را میگویید همانا که حضرت از شنیدن این کلمات از آنکه رطب دست

کشید و محزون گردید و گریه بسیار نمود بمرتبه ای که منادیل و ریش مبارکش از آب دیده تر شد

و فرمود ما حق کردن من راحت مرا برای ما [illegible] برخیز با من تا برویم بمسجد سهله تا دعا کنیم و از خدا مسئلت

نمائیم در خلاص شدن این زن بعد فرستاد بعضی از اصحاب خود و فرمود برو بر در خانه سلطان و از آنجا حرکت مکن تا آنکه

خبر صحیحی برای من بیاوری و اگر حادثه بر آن ضعیفه وارد آید نزد من بیاوری در هرجا که باشم جابر میگوید

پس من در خدمت بوده آنحضرت روانه شدیم بجانب مسجد سهله چون وارد مسجد شدیم و دو رکعت نماز گزارد آنحضرت نماز

گذاردیم از برای ما [illegible] حضرت امیر و دستهای خود بر بلند کرد و آنچه بر حال ضعیفه بود بر خدا وند عالم نشان داد و سجده رفت و گریست

در سجده بعد از سجده برداشت و فرمود الحمدلله برخیز جابر که آن زن رها شد از زندان آن ظالم جابر میگوید

که آن مرد که حضرت صادق ع فرستاده بود بدر خانه سلطان آمد رسید حضرت فرمود با او که چه خبر داری عرض کرد که آن

آن زن را از دست ظالم حضرت فرمود چگونه خلاص شد عرض کرد من در در خانه سلطان ایستاده بودم که حاجب بیرون

آمد و آن زن را طلبید و سلطان با آن زن گفت چه کلامی از تو صادر شد آن زن گفت یا من [illegible] که سبب آن می افتاد

راه بود لغزید گفتم خدا لعنت کند ظلم کنندهای تو را ای فاطمه زهرا پس عرض کردند که آن زن بیرون برد سلطان دویست

درهم باو داد و گفت بگیر این مال را و سلطان را حلال کن آن ضعیفه قبول نکرد و مراجعت نمود پس حضرت

صادق علیه السلم فرمود با من آن ضعیفه از اینکه بگیرد آن مال را و حال آنکه آن ضعیفه بخدا او کند احتیاج بود بان

مال بعد آنجناب از جیب حلال همیان زری آورد که در آن هفت اشرفی بود و غلام را طلبید و فرمود این زر را برو و بمنزل

آن ضعیفه و سلام [illegible] او را باو برسان و این زر را هم باو بده جابر گفت من رفتم بمنزل آن ضعیفه و سلام

آنحضرت را باو رسانیدم آن ضعیفه گفت تو را بخدا قسم میدهم که مولای من حضرت امام جعفر صادق ع بمن سلام رسانیده

گفتم بلی بخدا که دفعه بسجده در آمد و بافتاد بسجده بود بعد سر از سجده برداشت و فرمود مولای من از برای من سلام فرستاده

گفتم بلی بسجده شکر رفت تا سه دفعه بعد گفتم چیز صدا نمیزنان چیز باک سید از برای تو فرستاده است و این زر است

تو را بهشت پس آن زر را گرفت وشاد گردید و شکر گذار آنحضرت بعمل آورد و گفت از شما [illegible] از آنحضرت سوال

نما که از جفا بخدا او کرده از تقصیرات من در گذرد من آنچه از سلوک من [illegible] مراجعت کردم و گفتم آنحضرت

رسیدم در حالتی که گذشته بود بخدمت آنجناب عرض کردم پس آنحضرت [illegible] بگریه کرده و فرمود خدا بیامرزد او را

و از کتاب مجید و ملحقات که رسول خدا روزی در نماز مشغول بودند در میان آنجماعت از اصحاب بجمع و حضرت امام حسین ع

طفل صغیر بود و در پیش آنحضرت نشسته بود چون رسول خدا بسجده میرفت آنحضرت بر پشت مبارک آنحضرت

سوار میشد و پاهای خود را حرکت میداد و میگفت حل حل و چون مرکب عرب در راندن شتر میگویند پس

حضرت رسول طول میداد در سجده و چنین نبود که سر از سجده بردارد بلکه مبارک خود را دراز میکرد

در آنحضرت

حضرت

در آنحضرت ع بزمین میگذارد تا اینکه از پشت خود در پهلوی خود مینشانید چنین بار دیگر بسجده میرفت باز

امام حسین ع سوار میشد و بر پشت آنحضرت سوار میشد و میگفت حل حل و بسیار با این نحو رفتار میکرد تا اینکه

رسول خدا از نماز فارغ شد و مرد یهودی در آن جا ایستاده بود و نظر میکرد این رفتار که آنحضرت با حسین میکرد

پس آن یهودی گفت یا محمد شما با اطفال خود رفتاری میکنید که ما چنین رفتار نمیکنیم حضرت فرمود اگر شما ایمان

بخدا و رسول او آورده بودید هر آینه رحم میکردید بر اطفال صغار را پس آن یهودی گفت که من بسیار خوب است طریقه

تو و چه بسیار نیکو است خلق تو بعد از دلالت آنحضرت مسلمان شد چون ملاحظه نمود بزرگی اخلاق او و

جلالت قدر و منزلت او و از منتخب از عبدالله بن عمر روایت که گفت دیدم رسول خدا که خطبه میخواند بر منبر

که ناگاه حضرت امام حسین ع از نزد مادر بیرون آمد و آنجناب طفل صغیر بود و در اثنای راه قدم نهاد بر دامن جامه

خود و بر رو در افتاد دید که رسول خدا این حالت را ملاحظه نمود بر پدر را آمد و از منبر فرود آمد و آنجناب را

بسینه خود چسبانید و از گریه او را تسلی داد و فرمود خدا شیطان نماید با شیطان بدرستیکه اولاد فتنه است نفس محمد

انبیا است قسم بآنکه جانم در ید قدرت او است چون این فرزند من بر رو در افتاد گویا دلم از جا کنده شد زیرا

که آنحضرت رحیم القلب و ربیع الجانب بود چنانچه خدا او را وصف کرده بالمومنین رحیما و روایت است که گذشت امیر

المومنین را امد شد و از جمله آن حکایت کرده اند و گفته اند بر آنکه طلب باران نمائی حضرت امام حسین ع حسن و طلب باران نما

پس آنجناب برخواست و حمد و ثنای الهی بجای آورد و درود بر حضرت رسول فرستاد و دعای کرد در نهایت فصاحت و بلاغت

آنحضرت فرمود و طلب باران از برای مردم نمود هنوز از دعا فارغ نشده بود که باران از آسمان فرو ریخت و ابرها از هر طرف

آمد و گفته رودخانه ها و قناتها پر شد و دیدم که آب در آنها موج میزد بعضی از صحف از اهل معارف مرویست که روزی در یکی از روزها

ازکلام اهل مسلمانان بدرد رسید که مشک مشتاق [illegible] فاطمه زهرا حسنین ع خدمت حضرت رسول آورده و عرض کرد که پسر

امروز هر دو حسین و حسن گرسنه شده و تسلی نمیشوند پس آنحضرت امام حسن ع را طلبید زبان خود در دهان او گذاشت

و آنقدر مکید تا سیراب شد و بعد حضرت امام حسین را طلبید و زبان خود در دهان او گذاشت و آنجناب آنقدر مکید

تا سیراب شد چون اینها هر دو سیراب شدند آن دو بزرگوار را آوردند نزد حضرت هر دو را بوسید ایشان یکدفعه امام حسن ع

و فرمود دیگر امام حسین و میلیس سید امام حسن یکدیگر و امام حسین ... درد فرمود دیگر ... میکند بهشت زبان مبارک حضرت
در دهان ایشان و آنحضرت با ایشان در عیش و سرور بودند که جبرئیل فرود آمد بتحیه از جانب رب جلیل و گفت یا محمد
پروردگار تو سلام میرساند و میفرماید که این فرزند تو حسن بزهر شهید خواهد شد در حالتی که مظلوم است و این فرزند
تو شهید خواهد شد در حالتی که تشنه است حضرت فرمود ای برادر من جبرئیل که خواهد کرد این عمل را پس جبرئیل عرض کرد
گروهی از امت که گمان میکنند که از امت تو میباشند قتل ایشان را آورند فرزندان صنو قورا و ذریه تو را از وطن جلو دور
میکنند حضرت فرمود جبرئیل آیا پروردگار میشود که این عمل واقع شد بغیر رضی کنند گفت نه بلکه ... بلکه مبتلا میکرد
حق ذریات ایشان را بعلت قتل اولاد اولاد ایشان را و بریزد خونهای ایشان را و فرزندان ... و خونهای ایشان را
از برای ایشان لعنت در آخرت عذاب دردناک و طعام ایشان از زقوم جهنم است و آب ایشان از صدید است
در درجهم جوآب ... معذب ... میشوند از ... جهنم که آیا پرسش میگوید ... زیاد کننده ... جبرئیل گفت ...
... خدا ... بر نفس ... هلاک شدن ظالمان ... منقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
پس حضرت رسول ... امام حسن و ... امام حسین ... از دیدهای مبارک ... جاری ... حضرت
... و لعنت ... که حق ... عصب ... از اولین و آخرین ... حضرت رسول خدا
... کرده بود ... فرمود ... عرض کردم ... فاطمه ... خود
تا اینکه ... حسن و حسین ... بیاید پس ... فاطمه ... پس فرمود
یا فاطمه ... فرزندان من حضرت فاطمه عرض کرد یا رسول الله ... بیرون رفتند ... پس آنحضرت
در طلب ایشان بیرون رفت ... ملاقات ... در راه ... فرمود ... عرض کرد یا
یا رسول الله ایشان ... خواهند ... حضرت ... روانه شد تا بجائی رسید و ایشان را
... و ایشان ... میکردند و آنحضرت ... چشم ... میکرد پس ... عرض کرد
... ایشان را ... برادرم حضرت رسول فرمود ... چشم ایشان ... 
... تا روز قیامت بعد آنحضرت ... بزرگوار را بر ... ازین

... و ... و آنحضرت ... که جبرئیل نازل شد و گفت السلام علیک یا محمد رب العزة جل جلاله بر تو سلام میرساند
و میفرماید ... حضرت رسول فرمود ای جبرئیل ... از ... ملک ... دنیا جبرئیل
گفت حق تعالی میفرماید ... تو ... طلا ... از قدر تو ... حضرت رسول گفت
ای جبرئیل عرض کرد ... حضرت فرمود ... حق تعالی دنیا دولت ... والله ... 
بعد جبرئیل عرض کرد یا محمد طلب ... چوبی ... از ... پس حضرت رسول الله
چوبی طلب نمود ... برداشتند ... جبرئیل عرض کرد ...
و اطعام ... فرزندان ... طعام ... فرمودند ...
... و ... ظرف چوبی ... برکت ... 
ظرف ... حضرت رسول ... ظرف ... 
... تا روز قیامت روایت روزی حضرت رسالت در مسجد نشسته بود که حضرت فاطمه ... در
در آمد حضرت رسول فرمود ... چشم تو ... دیدم ... از ... 
حضرت ... ساعتی ... حسین ... 
... حکیم ... 
جبرئیل رسید و عرض کرد ... سید ... فاطمه ... سلام ... فارغ ... حسین ...
... حسین ... حضرت رسول ... از گهواره ...
... از ... جبرئیل ... امام ... حسین ... از ملائکه ...
... ملازمت آنحضرت ... جمع ... ملائکه ...
... پروردگار ... زیارت
آنحضرت ... حسین ... از گهواره
... تا ... زیارت کرده ...
... و آرام ... در این ساعت حسین را ... گهواره ... با صد هزار ...

در آنوقت ... فاطمه ... شنید ... 
... حسین ... فاطمه ... و ... روایت ... 
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور رحیم شکور ... روایت ... کربلا ...
... کربلا ... 
... زیارت ... کربلا ...
... قیامت ... 
... آنحضرت ... عرض ... 
... آنحضرت ... 
... از جمیع ... 
... حلال ... 
... آتش دوزخ ... ایشان ...
... کربلا ... جسد ...
... غبار کربلا ... آتش دوزخ ... عظیم ...
... غبار کربلا ... از جسد او ... 
... غبار کربلا ... امام حسین ...
... آتش دوزخ ... 
... ملائکه رحمت ... 
... از خواب بیدار ... زیارت کربلا ... زیارت
آنحضرت ... حیات ... 
... 
... وصیت ...
ازین

... حضرت امیر المؤمنین ... 
... علی ... 
... آنحضرت در آن شب خواب دیدند ... صندوق حاضر شد ... 
صبح ... تابوت ... 
... 
جمیع ... خواب دیده بودند ...
... روانه شدند ...
... کربلا ...
و ... کربلا ... روانه شدند ...
حضرت امیر ... آنحضرت ... در خواب ... 
... 
... 
... 
... آنحضرت ... کربلا ...
کربلا و تابوت ... از برکت خاک کربلا و از برای خاطر فرزندم حسین ...
... 
... تابوت ... آنحضرت ... 
... 
از سلمان فارسی روایت ... 
اطاعت ... 
... فاطمه ... حسن و حسین ...

این باز امبوی طاعت هنوز پس اطاعت نمودند ایشان او را پس نامیده شیخ الام از اسماء حق پس خدا محمود است و من محمودم و خدا
انسانی بلند مرتبه است و این علی است و خدا ایجاد کننده است و این فاطم است و خدا احسان است و این حسن است و خدا محسن است
و این حسین است بعد خلق کرد از نور حسین نه امام و فرمود ایشان پس اطاعت نمودند پیش از آنکه خلق نماید خدا آسمان و زمین
و هوا و آب را بعد ملکی با بزرگی بودیم با جمله او نورها چندی که تسبیح میکردیم او و میشنیدیم و اطاعت میکردیم و از فخر الفوائد
از ابی حسن مرویست که رسول خدا فرمود که یا ابا حسن بدرستیکه حقتعالی اراده کرد خلق دنیا را خلق کرد جسمی را از نور قدس چنین
و چنین را حکمت کرد که ایجاد دنیا بخلق خود و شکافت نور مرا و خلق نمود از آن آسمانها و زمینها و من بخدا بزرگترم از آسمان
و ارض و شکافت نور علی و خلق نمود از او عرش و کرسی و علی والله اجل است از عرش و کرسی و شکافت نور حسن و خلق
نمود از او حور العین و ملائکه و حسن والله اجل است از حور العین و ملائکه و شکافت نور حسین و خلق نمود از آن لوح
و قلم و حسین والله اجل است از لوح و قلم از جابر مرویست در کتاب تهذیب التحقیق که حضرت امام محمد باقر فرمودند بدرستیکه
خدا خلق کرد چهارده نور از نور عظمت خود پس از آنکه خلق نماید آدم را بچهارده هزار سال پس آن چهارده نور ارواح
ما بود شدند پس گفته شد یا رسول الله ایشان را با نامهای ایشان کم کشیدند آن چهارده نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
و نه امام از فرزندان حسین و نهم ایشان قائم است بعد از آن فرمود باید نمیبوده تا ما بیم والله اوصیاء خلیفه از رسول
خدا و از صاحب کتاب در الجمال روایت در تفسیر با فتلقی آدم من ربه کلمات که حضرت آدم در جانب عرش ملاحظه نمود در ساق
عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله و اسامی علیهم السلام پس جبرئیل تلقین نمود او را که بگو یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی
یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان چون ذکر حسین بر زبان جاری کرد اشک از دیدهای او جاری شد
و دلش شکست او دید و در سوال از برادر خود جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی در نهقه نام پنجم اینجا باشد
شکسته میشود قلب و جاری میشود اشک من جبرئیل عرض کرد ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب و فرزند تو
صیانت میکند برادر را دارد مبتلا گردد که جمیع اهوال در جنب مصیبت او اهم مصیبتها حضرت آدم فرمود ای برادر این مصیبت کدام است
قال یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر و لا معین جبرئیل گفت کشته میشود در حالتی که تشنه است و غریب است و تنهاست
و بیکس است یار او یاری و نه معین و لو تراه یا آدم و هو یقول وا عطشاه و اقلة ناصراه حتی یحول العطش بینه و بین السماء
السماء کالدخان فلم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحتوف و اگر تو ای آدم ببینی او را که میگوید وای از تشنگی



ای وای از کمی ناصر من تا دمیکه تشنگی او بمرتبه میرسد که آسمان در میانه او و آسمان از حرارت ماند و هر گاه آب خواهد او را بگو بید
مگر بشمشیرها و آب میدهند مرگها میدهند و ذبح او ذبح گوسفند رحلم اعدا و شهراد که سر او افغاره فی البلاد
و معهم النسوان پس سر او را میبرند و اعدا از قفا بر زنند و غارت نمایند دشمنان او خیمه و اسباب او را او در او بغارت
او را با زنان او در بلاد و شهرها میگردانند با بعد از کشته شدن در علم خدا شده پس گریه کردند آدم و جبرئیل مانند گریه
پس آدم و جبرئیل گریستند مانند کسی که فرزندش مرده و در کتاب ... از بعد الکمال الدین مرویست که چون آدم علیه السلام
از بهشت بیرون کرد شدند و فرود آمد در بلادی از بلاد هند و مدت طویلی گریه نمود از آنکه نقل شده است که از کثرت
گریه او کوشت روی او ریخته بود که دیده شد استخوانهای او پس حق تعالی جبرئیل را فرستاد ... جبرئیل فرود آمد جبرئیل
پس جبرئیل گریه از نقل او در دشت پس اورا ملاحظه نمود آثار طعام چندی که در ساق عرش مانند ستارهها
میدرخشید چنین نامها بر او خواندند و بر آن نوشته شده است محمد علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین
منقوش که در حق ضعفا و که از روی تدبیر بعد چون حضرت آدم از نور برادر خود جبرئیل پرسید خدا خلق کرده است مخلوقی
که گرامی تر باشند از من جبرئیل گفت بلی این پنج تن گرامی ترند نزد حقتعالی از تو آدم گفت در چه وقت خلق شدند جبرئیل
گفت دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمینها و قوت آدم ایشان عیب داشتند تو را حقتعالی خلق نمود و از نسل اولاد
تو میباشند پس آدم عرض کرد خداوندا که شرف داده ای و فرزند را بر پدر بیافزایی و از خاصیت ایشان فضلها
او در گرفت و نور آدم نزد حق در ختم الایام مرویست که چون حقتعالی آدم را ... بعد حضرت حوا را از پهلوی
چپ او بیرون آورد تا مونس تنهایی او باشد پس ایشان در بهشت جنات الفردوس در روضها ساکن شدند پس دیدند در جمیع جاها
صفحها را میگردند و ... در جمیع جاهای خود و در این صفحه سطور از درختان بهشت مشاهده میکردند و از لطافت حسن
جمال مجموع میگردیدند بیکدیگر گفتند آیا حقتعالی در عالم ملکوت از ما خوبصورت تری خلق کرده باشد یا نه چنین
آیا اندیشه در خیال این دو الفت در زمان جبرئیل از نزد رب العالمین در رسید و گفت از آدم که تعالی در خاطر گذشت
حقتعالی را معلوم شد و او فرموده که در فردوس سیر کنید و در بستان سرای بهشت در آیید و توجه کنید تا سبب حال خود
آدم و حوا چون از جبرئیل این حدیث شنیدند در باغ و چمنها در آمدند و در گلشن سرای بهشت تفرج میکردند تا آنکه در ایشان



روز قصر عظیم انقیاد که از کلهای یاقوت سرخ و در دیوار از زمرد سبز و سقف از مرواریدهای ... و در بیرون آن گرز زرد بانگ قلادها و از ... قصر ...
و در آن قصر ... دیدند که ... با جبرئیل در درون این قصر چه ... بارش کرد آن جبرئیل گفت سر این سخن بر من معلوم نیست جز
که خود حق ... اما این قدر میدانم که شما در ... این بیم فلک است که هر پنج هزار سال یک بار بر من میآید و بگرد فلک میگردد
پس هزار بار آن ستاره را دیده ام و مرا معلوم نیست که در اندرون این قصر چیست و این قصر را باز در اندرون دیده ام پس آدم از درگاه
حضرت قاضی الحاجات تا لید و ... خداوندا راز سرای این قصر را آگاه کردان ندا از جانب حضرت احدیت آمد که ای جبرئیل در قصر را
برای ایشان بگشا و اهل آن جبرئیل با من بلک جلیل سمیع در رفت و دست بر در نهاد و در گشاده شد پس آدم و حوا با هم درون
قصر داخل شدند تختی دیدند از یاقوت سرخ که بر آن صورت دختری در آن تخت آرام گرفته که از حسن و جمال و زیبایی و کمال با چهره
قوت دیدار او نبود تاجی از نور بر سر نهاده و طوقی از زبرجد سبز در گردن و دو گوشواره از در و لؤلؤ که دو گوش آویخته و در
آن تخت گوئی کوکب درخشنده جا گرفته و صد هزار حوران ماه پیکر در آن موضع دست ادب بر سینه نهاده از غایت شرم و حیا نقاب
و به رخسار و چون آدم و حوا آن صورت را بدیدند سجده در افتادند و گفتند ما که مثل این صورت لایق ایستادن نداریم
مرویست که اول سجده که در بین آدم واقع گشت آن بود که آدم و حوا در آن قصر کردند پس چون از آن سجده در آمدند جبرئیل گفت
ای آدم هیچ میدانی که این چه صورت است گفتند نه جبرئیل گفت این صورت دختر ... عالمیان حضرت ... از زنان ... است
که ... بجود او تو را و ما سوای الله خلق کرده اند و او در الخطاب لولاک لما خلقت الافلاک مخاطب ساخته اند و ادم علیه السلام گفت
ای جبرئیل این تاج چیست که بر روی است با من نور در دید ... جبرئیل گفت ای آدم این تاج ذات محمد است که پدر بزرگوار اوست آدم
گفت این طوق که از طلا و زبرجد در آن در اوست چیست که از غایت شعاع مثل مهر ... جبرئیل گفت آن نور حضرت سید ولایت حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که جفت و زوج اوست آدم گفت این دو گوشواره چه ... شعاع و فروزندگی که بر گوش مبارک اوست
چیست جبرئیل گفت ای آدم ... از حسن و حسین علیهما السلام ... آدم گفت این ... است جبرئیل گفت آن ... از نسل او ... اند
بود ... و هوا ایشان ... ملک ... ملکوت ... و نهلاکم ... در زمان ... و ... تو
حوا ... آفرینش کل موجودات ... مبارک ایشان است ... مبارک ایشان را یاد داشت ... تو ...
بگارا آید گفت ای جبرئیل نامهای ایشان چیست گفت آن که ... جبرئیل گفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهما السلام آدم چون از جبرئیل اسم نامها را شنید بر زبان تکرار کرد و بر جان و دل خویش نوشت آدم گفت ای جبرئیل
مرا ... دیگر در دل ماند جبرئیل گفت بگو آدم گفت این گوشوارها ... دیگر برتر است در این چه حکمت است



جبرئیل ... گفت جبرئیل ... گریه ... گفت ای آدم که در ... ذریه تو جمعی از اهل کفر و نفاق و حسد و ضلال ... رسند
که ... معصوم مظلوم را شهید کنند یکی را از زهر ... و دیگری را بر تیغ ... جور و ستم سر از بدن جدا کنند در روز آخر
رنگ مبارک اول سبز گردد و رنگ آن دیگر از خون سرخ شود ... آدم و حوا چون این سخن شنیدند دل تنگ شدند و گریه افتادند
و بسیار گریستند چنانچه از آفرینش چنین ... شدند ... میکردند و ... میکردند ... که ... آدم زاد
آن روز ... پس ملائکه هفت آسمانها در بهشت و رضوان و حور العین جمله ... آدم و حوا ... رسیدند و در آن روز
آدم و حوا از این غم و اندوه تعزیت ... شدند بعد از آن جمیع صنوف ملائکه را امر نمود که تعزیت آدم و حوا ...
~~و اندوه تعزیت ... شدند بعد از آن ...~~ رفته ایشان را تسلی و دلداری دهند و آن اندوه و مصیبت را از خاطر ایشان محو
کردانند تا مدتی حالی در بهشت بسر بردند بعیش و کامرانی مشغول کردند اما ابلیس لعین چون ... کرد سجده بر آدم علیه السلام را از
درگاه الهی رانده شد در کمینه بود که آدم را فریب دهد و ببلائی مبتلا گرداند پس بیشتر مار و طاوس آمد و مار در دهان در او الحکت
بود و طاووس دربان در حرم دایشان او فریب داد و در بهشت داخل شد و خود را بحوا رسانید و او را ترغیب بخوردن گندم نمود
کرد و گفت این درختی است که میوهای ... بسیار لطیف است چرا نمیخورید که ... شود ... لذت این میوه نیست
حوا گفت حق تعالی آدم را ... ما را منع از خوردن این میوه نموده است ... گفت این غلط است آدم حافظ نیست ...
از این میل که دهد پس کم ... و بسیار ... تمام آن میوه را بخورد حوا داد و ... شد آدم چنین حاضر شد حوا ... حال
با آدم بیان کرد آدم نیز بگرفت از آن بخورد هنوز گندم بحلق آدم فرو نرفته بود که در رگ در شکم او پیچید و افتاد و تاج از سر
بیفتاد و لباس جنت و عالمگیر سندس و استبرق از بدنش فرو ریخت و حوا نیز از لباس ... عاری شد ... پس ...
کشتند و ... در شام از بستان بیرون آمد آدم شرم زده و مضطرب حالی گشته از حیا و رحمت او از خجالت آدم ...
شنید که ... در آن ... آدم ... لباس ... بهم نموده و از ... و ... بر دست ... پس حوا ... نهاد و از ...
ستر ... نگاه بدرختان بهشت کرد دید که برگهای درختان بهشت ... و عورت خود را باید میتوان پوشانید
چنین نزدیک درختان رفت که برگ بچینند درختان از او اجتناب کردند و برگها نمیدادند و بر بالا میدادند و میکشیدند
تا آدم برگ از آنها نچینند پس آدم پیش درخت انجیر آمد درخت انجیر چون آدم را با آن عظمت و جلالت دید
بود در این مذلت و شرمساری ببدید رحم کرد و دعوت ... نموده که ... بیرون ... برزانهای ... عهد ... از آن

بکچید یکی را در پیش چون نهاد و یکی را در پس چون دید آدم درخت انجیر را دعا کرد و برکت جمیع دعای خیر را [illegible] با جابت پیوست شد
جمیع دعای آدم را در حق درخت انجیر مستجاب کرد پس خطاب مستطاب جناب احدیت بدرخت انجیر رسید که ای درخت
انجیر چون است که تمام درختان بهشت آدم را برگی ندادند و تو او را برگ دادی درخت انجیر گفت بار خدایا همه در امر عزت
و حرمت جناب تو [illegible] بودم چون او را بدین ذلت و خواری دیدم رحم کردم و برگ [illegible] آدم الحال آدم
[illegible] مرا بیامرز پس خطاب از جناب الهی آمد که ای درخت انجیر چون عظمت و حرمت ما را اکرام کردی ما نیز بفضل خود گناه تو را
بخشیدیم و میوه تو را شیرین گردانیدیم و آتش بر تن تو حرام کردیم اما چون آدم [illegible] لطف [illegible]
بر طاوس که سبب اغوای ابلیس بود بند سوار کردند و از بهشت بیرون کردند و آدم را بر کوه سراندیب که در
اطراف هندوستان است فرستادند و حوا را در طرف حجاز که نزدیک بیت الله [illegible] جای دادند و مسافت میان آدم به قدر
پنجاه هزار و هفتصد فرسخ بود چون آدم بکوه سراندیب نزول نمود بگریه و زاری مشغول شد و مدت [illegible] سال روایت
است چهل سال جز از [illegible] خوردن [illegible] شب و روز [illegible] تاریک و [illegible] میگریست و مدام میگریست تا آنکه تمام از غم
[illegible] حیرت و محنت [illegible] تشنگی و تنهائی ضعیف و نحیف شد تا آنکه جمیع ملائکه [illegible]
نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز [illegible] عجز و الحاح [illegible] نالیدند و گفتند بار خدایا تو غفار و ستاری تو رحیم [illegible]
آدم را [illegible] در [illegible] گناه [illegible] رحمت و مغفرت تو [illegible] ملائکه
[illegible] گفتند [illegible] رحمت الهی [illegible] جبرئیل [illegible] خطاب [illegible] جبرئیل آدم را دریاب [illegible] جبرئیل [illegible]
آمد و [illegible] آدم را دید در [illegible] موت و حیات [illegible] و قوت از او [illegible] و حرکت در او [illegible]
[illegible] تمام [illegible] از او [illegible] و [illegible] خانه از [illegible] چشم او پدید آمده [illegible]
از [illegible] زخم شده [illegible] پوشیده و استخوان ظاهر گردیده پس جبرئیل گفت ای آدم آدم آواز جبرئیل را
شناخت اما از [illegible] جواب نداد بار جبرئیل [illegible] گفت یا آدم [illegible] آدم آن نامهای
[illegible] در [illegible] رضوان [illegible] آدم در جواب گفت ای جبرئیل در این حالت [illegible]
جبرئیل [illegible] آدم [illegible] گفت [illegible] و حوا [illegible]
[illegible] فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام [illegible] خلق آدم [illegible] کلمات فتاب علیه انه

هو التواب

هو التواب
الرحیم [illegible] آدم تمام کلمات [illegible] جبرئیل [illegible] آدم را [illegible] توبه او را قبول کردیم و او را بخشیدیم پس جبرئیل
[illegible] نازل شد و آدم را [illegible] برکت این [illegible] و [illegible] را
قبول کرد [illegible] آدم چون از جبرئیل قبول توبه شنید بسجده رفت [illegible] سجده بود
[illegible] از سجده برخاست [illegible] روز [illegible] و [illegible]
[illegible] از جبرئیل پرسید که تا این زمان [illegible] جبرئیل گفت [illegible] عالم از معصیت تو [illegible] عالم
تاریک شد اکنون که توبه تو قبول شد [illegible] عالم [illegible] آدم [illegible]
[illegible] جبرئیل آدم را [illegible] حوا را [illegible] تعلیم نمود [illegible] آدم و حوا [illegible]
[illegible] جبرئیل آدم را [illegible] رحم [illegible] آدم [illegible] دعا [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] و آدم چون [illegible] سیل [illegible]
و از چشم [illegible] سال چندان باران حسرت از ابر دیده [illegible]
[illegible] چشمها روان شد مرغان هوا [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] بار خدایا [illegible]
[illegible] دیده [illegible] جبرئیل [illegible] گفت [illegible] آدم
[illegible] توبه تو قبول [illegible] گفت یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه
و یا محسن بحق الحسن [illegible] الحسین [illegible] حضرت آدم [illegible]
[illegible] گفت یا جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

از زن

[illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و بعد از [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین و حضرت علی [illegible] علیه السلام [illegible] آن حضرت [illegible] حضرت
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از زن

شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده که چون حضرت امام حسن ع وفات نمود نوشتند شیعیان عراق کوفه

حضرت امام حسین ع که خلع نمودن معاویه و بیعت نمودن با آن حضرت و آن جناب قبول ننمود و ابا نمود زیرا که در میان آن حضرت و معاویه عهد و پیمانی بود

که منقضی آن مدت که بود در حین ... آن ... در آن ... ابن بابویه از امام زین العابدین ع

روایت کرده که چون هنگام وفات معاویه رسید فرزند خود یزید را طلبید و در پیش روی خود نشانید و گفت ای فرزند من برای تو ذلیل

و منقاد کردم جمیع دشمنان تو را و گردن جباران را در حیطه تصرف تو در آوردم و از شر ... بر تو ... مخالفت نمایند با تو

مگر چهار نفر یکی عبدالله بن عمر بن الخطاب و دیگری عبدالله بن زبیر و دیگری حسین بن علی بن ابی طالب اما عبدالله بن عمر پس او با تو

اگر با او مدارا نمایی ... از او ... اما عبدالله بن زبیر پس اگر بر او دست یابی بند بند او را از هم جدا کن زیرا که او

در کمین تو خواهد بود مانند شیر ... در کمین طعمه خود نشسته باشد و مانند روباه با تو ... و مکر مشغول است که ... تو را تباه کند

و اما حسین ع پس میدانی نسبت و قرابت او را با حضرت رسول ص و او پاره تن آن حضرت است و از گوشت و خون آن حضرت پرورده است

و من میدانم که البته اهل عراق او را بسوی خود خواهند برد و یاری او نخواهند کرد و او را ضایع خواهند نمود اگر بر او ظفر یابی حق او

و قرابت او را بشناس و منزلت و قرابت او را با حضرت رسول ص بیاد آور و او را بکردار او مؤاخذه مکن با وجود این در میان ما و آن حضرت خلطه

و رحم است و زنهار زنهار ... که ... از او ... حفظ ملک ... باد ... با او ... اهل بیت

که بعد از شهید کردن آن بزرگوار پادشاهی بر او مستقیم نخواهد ماند و جمیع خلق از او متنفر خواهند گردید و روایت است که چون

معاویه در نیمه ماه رجب در سال شصتم از هجرت وفات یافت یزید نامه نوشت بسوی ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از جانب معاویه

حاکم مدینه بود با آن که ... ابابکر ... از برای ... بیعت بگیر ... و عذر او را قبول منما و بروایت ... اگر آن حضرت

ابا نماید از بیعت کردن او را ... ابن رسول ... نویسد و بروایت محمد بن ابی طالب ... نامه به ولید رسید ... آن امر

بر او گران آمد ... حضرت امام حسین ع ... گفت ... بخدا سوگند که ... مرا ... با آن فرزند ... هر چند ... تمام دنیا ... را

پس ... روایت ملهوف و ابو مخنف ولید مروان بن الحکم ... در امر امام حسین ع با او مشورت کرد مروان گفت ...

قبول نخواهد کرد بیعت ... اگر ... حسن ... تو ... بودم او را ... گفت کاش ... از ... نیستم

پس بروایت ارشاد ولید کسی را فرستاد در شب بخدمت امام حسین علیه السلام طلبید و آن جناب ... آن ... برای ...



از او را خواسته است پس ... از ... خود را طلب نمود و فرمود که سلاح با خود بردارید که ولید مرا در این وقت خواسته است

و ایمن نیستم از آنکه تکلیفی کند مرا ... قبول نخواهم کرد از او و از او ... ایمن نیستم ... با من باشید چون من به مجلس او در آیم

شما بر در خانه بایستید ... پس اگر شنیدید که صدای من بلند شد بخانه در آیید تا دفع شر او را از من نمایید

چون حضرت داخل مجلس شد دید که مروان بن الحکم با ولید نشسته است پس ولید خبر مرگ معاویه را به آن حضرت گفت حضرت فرمود

انا لله و انا الیه راجعون پس ولید نامه یزید را که نوشته بود بر اخذ بیعت از آن جناب بر آن حضرت خواند آن جناب فرمود که گمان

ندارم که تو راضی شوی با آنکه در پنهان با یزید بیعت کنم و خواهی خواست که علانیه در حضور مردم از من بیعت بگیری تا مردم

بدانند ولید گفت آری حضرت فرمود پس تا صبح بایستد از تا صبح ما را ... ببینیم و تو را ... در این ولید گفت برو

خدا با تو همراه تا در مجمع مردم تو را ملاقات نماییم پس مروان به ولید گفت بخدا سوگند که اگر در این ساعت حسین از تو

مفارقت کند و بیعت ننماید هرگز بر او قادر نخواهی شد مگر آنکه ... بسیار در میان شما و او کشته شوند

این مرد را نگذار که از نزد تو بیرون رود تا اینکه بیعت نماید و اگر بیعت نکند گردن او را بزن پس حضرت با شنیدن این

کلام از جا برخاست و فرمود ای پسر زن ازرق تو مرا میکشی یا او بخدا سوگند که دروغ گفتی و لئیم کار شدی پس بروایت

ملهوف رو به ولید نمود و فرمود ای امیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و ملائکه در خانه ما نازل میشوند

و بما گشوده خدا و بما ختم خواهد نمود خدا و یزید مردیست فاسق و شراب خوار و کشنده نفسهای محترمه و علانیه فسق

و مثل من کسی با مثل او بیعت نمیکند و لیکن صبح شود تا ما تأمل نماییم و شما تأمل نمایید که کدام یک از ما سزاوار

تر است به خلافت و بیعت پس بروایت مناقب مروان برخواست و شمشیر خود را برهنه کرد و به ولید گفت این حسین را بگو

که گردن او را بزند ... پس آن حضرت از خانه بیرون رود و چون آن حضرت که صدای او بلند شد پس نوزده نفر از اهل بیت

با خنجرهای کشیده هجوم آوردند آن حضرت را به اتفاق آن حضرت از خانه ولید بیرون رفتند پس بروایت ارشاد مروان به ولید

گفت حرف مرا نشنیدی بخدا سوگند که هرگز چنین قدرت بر او نخواهی یافت ولید گفت ای مروان اگر کسی بر این شیوه بود

مثل این ... که ... بخدا سوگند که ... تمام دنیا از من باشد و من قاتل حضرت امام حسین ع باشم سبحان الله

من حسین را بکشم ... بیعت نکند ... بخدا سوگند که گمان من اینست که مردی که ... خون ... آن حضرت

شود ... در روز قیامت سبک و کم وزن خواهد بود پس مروان گفت اگر رای تو اینست

حوب



خوب ... گفتی ... راضی نبود ... چون صبح شد آن حضرت از خانه بیرون آمد پس مروان آن حضرت را دید و گفت

حرف مرا گوش کن ... گفت یا ابا عبدالله ... حرف ... گوش کنم ... مطلع ... خواهد رسید

حضرت فرمود حرف تو چیست بگو تا بشنوم مروان گفت بیا با یزید بیعت کن که بهتر است از برای دین و دنیای تو

حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون و بر اسلام سلام اگر مبتلا شود امت به مثل یزید و بتحقیق که شنیدم از جدم

رسول الله ص که خلافت حرام است بر آل ابی سفیان ... بسیاری در میان ایشان جاری شد و مروان در غضب شد و گفت

پیاده ... آن حضرت روایت کرده که چون پدرم حضرت امام حسین ع امتناع نمود در مدینه از بیعت نمودن با یزید ... گفت

آن حضرت رسیدیم در آن جناب ... پس عرض کردم ... ابو عبدالله ... حضرت امام حسن ع برادر

خود ... علی بن ابی طالب ... بیعت ... و صدا ... بلند شد پس آن جناب ... گرفت ... و

که ... تو ... میگوییم عرض کردم ... از ... در حال ... از ... فرمود ... تو ... پدرت

که تقبل ... تو ... عرض کردم ... صلاح ... بیعت کنی ... آن حضرت فرمود ... پدرم ... خبر داد

او را ... و ... قبر ... نزدیک قبر او خواهد بود ... میان ... عبدالله ... بخدا سوگند که این

و ... بیعت ... باشد ... خواهم آورد و البته ... ملاقات نماید حضرت فاطمه ...

در ... کشنده ... از این ... رسیده است ... او داخل ... خواهد شد ...

گاوتی کرده باشد ... معصوم ... و بروایت محمد بن ابی طالب آن حضرت از منزل خود بیرون رفت

و در روضه مطهر جدش مشرف شد و عرض کرد السلام علیک یا رسول الله منم حسین ... فرزند تو و فرزند دختر تو که مرا

در میان امت ... اینک ... ای پیغمبر خدا ... مرا ... و ... و ... مرا

... اینست ... من بسوی تو تا اینکه ملاقات ترا ... و ... گردید و ... گرید ...

حاکم مدینه ... فرستاد ... آن حضرت ... که آن حضرت از مدینه بیرون رفته است ... آن حضرت ... در

خود ... آن حضرت را از مدینه بیرون ... چون صبح طالع شد آن حضرت از روضه

مطهر مراجعت ... بمنزل خود ... شب دوم شد باز بر سر قبر ... و چند رکعت نماز ... آورد

چون از نماز فارغ شد شروع نمود به مناجات ... و عرض کرد خداوندا این قبر پیغمبر تو محمد است و منم فرزند دختر

سخن تو و عالم را با این که خوار و بسته است حضرت او منزلت داری پیش سلطان [illegible] را وا ز تو که آل حکیم
ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبور که در این قبرستان که اختیار کنی برای من آنچه رضای تو و رضای رسول تو در آن
است پس آن گوشه جمع گشت گریه کرد [illegible] و در نزد قبر جد بزرگوار خویش تا اینکه آن امام مظلوم را خواب ربود در خواب دید
حضرت رسالت پناه را با گروهی از ملائکه که احاطه نموده اند آنحضرت را از طرف راست و چپ و پیش رو و پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آنحضرت را در بر کشید و در سینه خود چسبانید و میان دو دیده او را بوسید و فرمود حسین
یا حسین گویا ترا می بینم عنقریب [illegible] در زمین کربلا [illegible]
[illegible] باشند در زمین [illegible] و با وجود این تو تشنه
باشی ترا آب ندهند و از شدت تشنگی آب طلبی ترا سیراب ننمایند و این [illegible] امت من و با این
حالت امید شفاعت از من داشته باشند خدا ایشان را در روز قیامت از شفاعت من محروم گرداند حبیب من ای حسین
ای حسین پدر و مادر و برادر تو نزد من آمده اند و ایشان مشتاق لقای تو می باشند و ترا در ریاض جنان درجه ایست
که بغیر از شهادت بآنها نمیرسی پس آن حضرت در عالم رؤیا پیوسته نظر بر روی جد امجد خود افکنده بود و از روی
تضرع و ابتهال عرض نمود یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک [illegible]
بزرگوار را حاجتی نیست [illegible] حضرت رسول صلعم فرمود ترا چاره نیست
از برگشتن بسوی دنیا تا اینکه شهادت [illegible] و بثوابهای عظیم که خدا برای تو مهیا نموده است برسی بدرستیکه تو و پدرت
و برادرت و عمویت و عم پدرت [illegible] محشور خواهید شد در روز قیامت [illegible] داخل بهشت خواهید شد پس
آن امام مظلوم با ترس و بیم و وحشت از خواب بیدار شد [illegible] خواب را بیان [illegible] باهل بیت
خود و فرزندان عبد المطلب نمود و در آن روز [illegible] در شرق و غرب ارض حزن و اندوه ایشان زیاده از اهل بیت
رسالت نبود [illegible] پس آن مظلوم [illegible] از مدینه شد در شب
شب [illegible] بر سر قبر مادر [illegible] رفت و گفت السلام علیک یا اماه حسین تو [illegible] آمده است و این آخر زیارت او است
ترا [illegible] از قبر مبارک فاطمه زهرا آواز برآمد که علیک السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام و یا غریب الام
[illegible] سلام بر تو باد ای مظلوم مادر و ای شهید مادر و ای غریب مادر [illegible] پس آن حضرت مشغول شد [illegible]

برنظم



برنظم
نشست پس بروایت محمد بن ابی طالب آن مظلوم قبر برادر خود را وداع نمود [illegible] پس در آن وقت محمد بن
الحنفیه بخدمت آن حضرت آمد و عرض کرد ای برادر تو محبوبترین خلق نزد منی و عزیزترین خلق نزد من [illegible]
نمایم نصیحت خود را برای احدی از خلق [illegible]
[illegible] اطاعت تو [illegible] السید جوانان [illegible]
[illegible]
تو دعوت نمایند اگر مردم [illegible] و اگر [illegible] اطاعت تو نکنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] حسین بن علی بن ابی طالب [illegible] محمد [illegible] حنفیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]





و برادر خود [illegible] از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است [illegible] حضرت امام حسین [illegible] اراده [illegible] از مدینه بیرون رود
زنان بنی عبد المطلب جمع شدند [illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ام سلمه زوجه حضرت رسالت پناه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن [illegible]

بعد از



بودند ابو بکر و محمد و عثمان و عباس فرزندان حضرت امیر المؤمنین و عبد الله پسر مسلم بن عقیل [illegible]
و ابو مخنف از عمار روایت کرده است [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] از مدینه بیرون [illegible]
[illegible] فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیش از الم نمی رسند پس حضرت فرمود که الولد لفدرت بر دفع ایشان زیاده از قدرت ملایکت و لکن این مطلب برای اینست که هلاک
شوند که هلاک شود از روی بینه و دلیل و زنده شود که زنده شود از روی حجت و دلیل و در نسخه معتبر روایت کرده است حضرت
امام حسین در ماه محرم سنه ماه سخا داخل مکه معظمه شد و آیه این تلاوت فرمود و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء
السبیل یعنی حضرت موسی متوجه شهر مدین شد گفت امیدوارم که پروردگار عالم هدایت کند مرا براه راست که مرا بمقصود خود
رسانند چون اهل مکه و آنکسانی که بعمره آمده بودند و اهل آفاق خبر قدوم آن امام مظلوم شنیدند بخدمت آنحضرت مشرف میشدند
و عبد الله بن زبیر در آنوقت در مکه بود و در پهلوی کعبه جا گرفته بود مشغول نماز و طواف بود و بخدمت آنحضرت میرسید
مثل سایر مردم و لکن در باطن بسیار آزرده بود از توقف آنحضرت در مکه زیرا که میدانست تا آنحضرت در مکه است کسی از اهل حجاز
با و بیعت نخواهد کرد و آنحضرت در نظر مردم اطوع و اجل است از او و چون خبر وفات معویه و امتناع حضرت امام حسین
و عبد الله بن زبیر از بیعت یزید در اطراف و نواحی ایشان از مؤمنین بسوی مکه با دارالکوفه رسید شیعیان کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی
جمع شدند و در باب هلاک معویه و امتناع حضرت امام حسین حمد و ثنای الهی بجای آوردند پس سلیمان گفت معویه هلاک شد
حضرت امام حسین از بیعت یزید امتناع نموده بجانب مکه رفته است و شما شیعیان او و پدر او میباشید اگر میدانید که
او را یاری خواهید کرد و با دشمنان او جهاد خواهید نمود پس بنویسید او را طلب نمایید و اگر در یاری او سستی خواهید ورزید پس او را
فریب مدهید و در مهلکه میفکنید ایشان گفتند نه چنین است بلکه با دشمنان او مقاتله خواهیم کرد و جانهای خود را فدای
او خواهیم نمود سلیمان گفت اکنون که چنین است پس بنویسید که شما او را بسوی کوفه طلب کنید پس بخدمت آنحضرت قلمی نمودند بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیهما السلام از جانب سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و
سایر شیعیان او از مؤمنان و مسلمانان اهل کوفه اما بعد سلام بر تو باد پس حمد میکنیم خدای را که نیست خدایی بغیر او اما بعد حمد خدا را
سزد که هلاک کرد دشمن جبار و معاند ترا آنکه بر جفا امت براییشان و الی گردید و بجور و عدوان بر ایشان حاکم گردید
و اموال ایشان را بنا حق تصرف نمود و نیکان ایشان را بقتل رسانید و بدان ایشان را باقی گذاشت و مال خدا را
بر اغنیا و جباران قسمت نمود پس دور باد از رحمت خدا چنانکه دور گردیدند قوم ثمود و بعد از آن امام و پیشوایی نیست پس
بسوی ما بیا شاید حق تعالی ما را بیرکت تو بر حق و هدایت جمع نماید و نعمان بن بشیر که حاکم کوفه است در قصر الاماره نشسته است و ما جمع
و عید او حاضر نمیشویم و چون خبر رسد که تو متوجه کوفه شده ای او را از کوفه بیرون میکنیم تا بشام ملحق گردد والسلام
والسلام پس این نامه را بعبد الله بن مسمع همدانی و عبد الله بن وال دادند و مبالغه نمودند که زود این نامه را
بآنحضرت رسانند پس ایشان در دهم ماه رمضان در شهر مکه بخدمت آنحضرت رسیدند و نامه را تسلیم
الکتاب



آنجناب نمودند و باز اهل کوفه بعد از دو روز از فرستادن آن دو رقعه قیس بن مسهر صیداوی و عبد الله بن شداد و عمارة بن عبد الله
فرستادند با یکصد و پنجاه نامه از یک شخص و دو شخص و چهار شخص و باز بعد از دو روز هانی بن هانی و سعید بن عبد الله را
فرستادند و نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم این عریضه ایست بخدمت حسین بن علی علیهما السلام از شیعیان او اما بعد زود خود را برسان
که مردم انتظار ترا میکشند و بسوی غیر تو رغبت نمینمایند العجل العجل تعجیل نما خود را برسان والسلام پس شبث بن ربعی و حجار
ابجر و یزید بن حارث و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمیر تمیمی بعضی دیگر نوشتند که باغها و زمینها سبز
شده اند و درختان برگ بر آورده اند و میوه ها رسیده اند اگر باین صوب تشریف آوری لشکرهای تو مهیا و حاضرند 
والسلام مؤلف گوید که امام و اغفال لشکر ما با عبد الله مبارک را این الخ حرکت ما همان نوشتند اکثر موجود بودند که در زمین
کربلا با آن مظلوم جنگ میکردند و باین نامها آن مظلوم را از جا کندند و هنوز شهر ایشان وارد نشده بود که باو شمشیر
کشیدند و نیزه ها بجنگ او بیرون بر گشتند همین عمرو بن الحجاج و عروة بن قیس و شبث بن ربعی نوشتند همه اینها سبز شده است و میوهها
ما رسیده است و منتظر قدوم تو ایم از رؤسای لشکر عمر بن سعد بودند عمرو بن الحجاج بر چهار لشکر عمر سعد بودند و عروة بن قیس
سرکرده سواران بود و یزید بن حارث سرکرده دو هزار سوار بود و شبث بن ربعی سرکرده پیادگان بود و عمرو بن الحجاج بود که با چهار
هزار نفر بر شریعه فرات موکل بودند که آنحضرت را با اصحابش از آب منع میکردند و همین عمرو بن الحجاج بود که تنفیر عسکر عمر بن
سعد با آنحضرت کرده بود که یک یک در مقابل آنحضرت بیایند و این طلبه جنگ نمودند و گفتند آیا میدانید که با چه کسی محاربه
میکنید با بهادران روزگار محاربه میکنید و با گروهی محاربه میکنید که بجنگ قرار داده اند مرگ را ایک یک از ایشان را نزد یزید و ایشان
قلیل میباشند الخ پس سزاوار است اجتماع سنگ باران کنید مرا اینها ایشان الخ عمرو بن سعد گفت رای ترا تو بجا است پس منادی
فرستاد که منادی در داد که یک یک در مقابل ایشان نروید پس همین ملعون باعث اجتماع علما او را رد نمود و امر باین که آنحضرت
بقتل میآوردند و همین عمرو بن حجاج بود که میگفت ای اهل کوفه سواره باشید بر جمعیت خود و شک مکنید باشید در قتل کسی
که از دین بیرون رفته است و مخالفت امام نموده است مراد او از امام یزید بود و آن خلاف کننده حضرت امام حسین بود پس آن
غریب مظلوم فرمود ای پسر حجاج آیا مردم را تحریص میکنی بر کشتن من آیا ما از دین بیرون رفته ایم و کدام یک اولایتیم
با تشن پس همین عمرو بن الحجاج با یاران خود حمله کرد بر آن مظلوم در سر آب فرات و جنگ مغلوبه شد و آن امام تشنه لب
از شدت تشنگی اسب خود را راند در میان آب فرات و ملاحظه نمود که اسب زبان بیست قسم اسب و فرمود اسب عطشان و انا
عطشان و الله لاذقت الماء حتی تشرب بعمر نو نشنه و من تشنه ام بخدا چشم آب را تا اسب آب نشامم تو آب بیاشامی
چون اسب کلام آن امام تشنه لب را شنید سر خود را از آب بلند کرد و منتظر بود که اول آن مظلوم آب بیاشامد پس





حضرت خطاب کرد باین حیوان که اگر آب فا بیاشامی آب بخورم پس گمان از آب برداشت که بیاشامد پس ابن ملعون
با یکی از تابعین او تیر بر دهان مبارک آنحضرت زد که دهان مبارک پر از خون شد و خود این ملعون با یکی از تابعین
او خبر داد بود که دو حسین تو ملاقات ببری از آشامیدن آب و لشکر بحرم سرا یورش کردند همین که حضرت این کلام را شنیدند
بر زودی از شط فرات بر آمد که بعیادت اهل حرم سرا برسند چون معلوم نموده است ساعت بر آن زینب خاتون برادر آن
مادامیکه عالم بر سر تو بود میسر نبود همین که عالم تو را ربودند میسر از زر بود نالیدن با ما بر دو تو آنجا ما برای عملاش شنیده است
که عداوت ما ستم کنند همین که تو آن تو امام امت آمد در آنوقت اعدا بما ستم کردند و ما را برهنه کردند و اموال ما را غارت
بردند و ما را اسیر کردند و همین عمرو بن حجاج بود که موکل آب فرات بود که آن مظلوم با یاران تشنه جان میدهند در وقتی ندا
در داد یا حسین از این آب نیاشامی زبان خود مکیدند و جگر کان درد کان مینوشیدند که ترا سوگند که قطره از این آب نخواهی
چشید تا آب گرم جهنم بچشی صاحب ترمذاب با وجود آنکه از اهل قسطنطنیه است میگوید که استماع این نوع از کلمات
شدید تر بود بر آنجناب از منع آب و همین عمرو بن حجاج بود در روزی که آن مظلوم که از اسب در غلطید و در میان خاک
و خون دست و پا میزد از اسب خود فرود آمد که سر منور آن حضرت را از بدن اطهرش جدا کند چون باین جرأت دست دراز
کرد دید که حضرت نظر بر چشم های آن مظلوم افتاد برگشت و بر اسب خود سوار شد و از او پرسیدند گفت چرا برگشتی
در جواب گفت که چشم های او مانند چشم های رسول خدا بنظرم آمد نخواستم که خون او در گردن من باشد در این اثنا زینب
خاتون از خیمه بیرون آمد و گوشواره ها گوشش میلرزید و میگفت لیت السماء انطبقت علی الارض و لیت الجبال
تدکدکت علی السهل ای عمر بن سعد آیا ابو عبد الله را میکشند و تو ایستاده و نظر میکنی که اشک از چشمهای آن ملعون بر ریش نحسش
جاری شد و چنانچه از آخر نام بریده بود از جانب کوفه نزد حضرت امام حسین که چهره او را بزد و فحش را او آوردند
گفت لعنة الله علیک ای نوح که صحو بود و نام علم بر در نزد امام حسین که با قیس بن مسهر صیداوی در قتل کربلا آمد چرا
انکار کردی خبر بزدار بیرون بیرون آمد گفت با امیر زینب شیطان خود مردم را حرب فسط در بالا سر مختار ایستاده بود مختار
فرمود با امر تو اهل کتو بخشیدم کار او را تمام کن اهر او را گرفتند در وید که افتاد امیر و یاران همه شدند
برخواست و شمشیر کشید و او را پاره پاره کرد و همین یزید بن حارث بود که چون او را نزد مختار آوردند گفت الحمد لله
که بدست من افتاد را عدو الله خدا تو را جواب گرفت و بدست من داد یزید گفت مرا چه گناه است که خدا مرا بدست تو
محتار گفت هلاکت خود را نمیدانی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای ملعون چه نوشته بامام حسین که نوشتی که بیا که میوهها

رسیده است



رسیده است که نمیدانم چه جواب خواهد گرفت آن امام مظلوم اعدا الکار کردند که من نامه ننوشته ام در بر کرده و هزار سوار فرستاد و گفت ببلاد زبیر جنگ کرد
و او را گرفته کشیدند که در اینها یکی از مؤمنین در پیش مختار سیاه فرستاد پس فرمود که آن زره که پوشیده بود در وقت جنگ رفته و در شعار نمی بود اسلحه
آن ملعون انکار کرد فرمود تا او را با شمشیر گرفتند تا اقرار کرد و دق رفت و آن زره را حاضر نمودند و ال و متجول شدند ایشان نمود تا آن
زره را با تیشه سرخ کردند و او را برهنه کردند و اطراف زره را با شمشیر برداشتند و در گردن آن ملعون کشیدند و او صیحه میکرد و میدوید در زیر
شیلطیو و آن زره در بدن او چسبید و گوشت و پوست او را بخت پس پسر او را آوردند در رکاب حضرت حسین بن جبال بود مختار او را پس
طلبید و از حضرت پهلوی او سگ ماهی انگشتان و دستهای حضرت را که آن او الوده کرد و پس مختار فرمود که از جای عقل کسی را بگشتند بر امام حسین نیزه زده بود
نزد مختار آوردند مختار فرمود شمار او را در میان میدان حرام چرا بلا رضیت کشتند ما را اکبر بر دند فرمود چرا انگشتان بریدند در جواب گفتند که رحم نکنید
رایها را انگ درآمده بودند از ترس نکو کشیدیم معاذ الله مختار فرمود چرا نام با امام حسین که نوشتید و فرستادید که بیایید و نعراق
دفتر کار امو چرا یاری او نکردید و نصرت یاری او نکردید در جواب گفت ما نکردیم فرمود که ظاهر شد که تا بخوا در کیلو در روز قیامت اعتقاد نمود امید
جلادان را فرمود تا گلادیهای او بکلند برو آتش سرخ کردند و بدنهای ایشان را از هم دریدند بعد از آن ابن شمر را آوردند مختار فرمود
باین الفاعل ترا که نامه بامام حسین نوشتی چرا وفا نکردی و از قول خود برگشتی و مدد آنحضرت نکردی و گناه یاری نکردی و چرا هیچ کاری نکردی پس
فرمود تا او را در کوره آهن نهادند و بجهنم فرستادند و همین شبث بن ربعی بود که حضرت عباس بن علی نزد عمر سعد فرمود که ما را فضیلت اوردیم که
برادران ما امام حضرت امام حسین با حال اهل بیت و اطفال و عیال تشنه اند و جگرهای ایشان از سوزش تشنگی کباب شده است کمی آب از
آب بدهید که الحلی تشنه ایشان را بر سانیم شبث بن ربعی در جواب او گفت ای پسر ابو تراب بگو برادرت که اگر همه روی زمین را آب بگیرد
یک قطره از آن در کجا آورده باشد تا از آن آب را بنوشانیم تا الکه با بیعت یزید در آیند و همین شبث بود در روزی که آن
امام مظلوم در میان خاک و خون دست و پا میزد بالشمر بر آن ستمگر زد از تن آن مظلوم آمد که سر اطهرش را از بدن مبارکش جدا کند پس
آن غریب مظلوم نظر برادرش کرد بان تاثیر از دستش افتاد و لرزه بر اندامش افتاد و العیاذ بالله بیرون آمد ملیکه معاذ الله با حسین کربلا آنجا است
تمام بدن تو را در حال اگر تخت تو آورده ایم که از این تیرها نیزه ها و شمشیرها و گرزها و سنگها میوه های تو بود رسیده بود و هم
بتحقیق آن غریب مظلوم آورده بود دیده این لشکرها که بیمار آنحضرت مهیا کرده بود دیدار آب هم مضایقه کردند گویا حق گیری اشتغال
حرمت صد و ده کربلا در کتاب عوالم العلوم از تفسیر عیاشی روایت کرده از ابی جعفر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که فرمود در روز عاشورا پدرم در خیمه بود و با خوشی ایشان حال مشتبا بود و در سعید بدم اصحاب جدم حسین امام تابع بود و بند
در طلب نمودن آب با جراحت بر سینه حمله میکردند و بکرات بر سینه دیگر تیر بر قلب و بحقیق که کشتند آن مظلوم را بجوب
که رسول خدا مرا منع فرموده است که سلطان را مانند کوفیان بگشند پس جمعی که کشتند آن تشنه لب را بعضی با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا

[illegible]

... بسم الله الرحمن الرحیم

این نامه ایست از حسین بن علی علیه السلام بسوی گروه مؤمنان و مسلمانان اما بعد ... [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

دکانان جمع کنید و قرض کن این مال را داد و از آن تیغ و سلاحها میشوند و امورات خود را از تو پنهان نخواهند داشت پس بدین حیله بمکان مسلم مطلع گردید پس معقل
علیه اللعنه بمسجد در آمد و در احوال و اوضاع مینگریست ناگاه نظرش بر مسلم بن عوسجه افتاد که نماز میکرد و شنید از جمعی که میگفتند این مرد بجهت
امام حسین بیعت میگیرد نزدیک مسلم بن عوسجه آمد و در پهلوی او نشست تا از نماز فارغ شد گفت من مردی از اهل شام و حمص ام
بر من منت گذاشته بمحبت اهل بیت رسالت و محبت کسی که محب ایشان است پس شروع نمود بگریه کردن پس گفت شنیده ام
که مردی از اهل بیت وارد این شهر شده است و از مردم بیعت میگیرد بجهت فرزند دختر رسول خدا میخواهم بخدمت او برسم کسی مرا
رهنمائی نمیکند تا اینکه بخدمت او برسم و الان که در مسجد نشسته بودم شنیدم از جماعتی که میگفتند این مرد بر احوال اهل بیت مطلع است و تو بیعت از مردم
میگیری پس بخدمت تو آمده ام که این مال را از من بگیری و مرا بخدمت آن شخص برسانی [illegible] اول از من بیعت بگیر بعد مرا بخدمت او ببر
پس مسلم بن عوسجه از سخن آن ملعون بازی خورد و گفت خدا را حمد میکنم که [illegible] ملاقات نمودم و از دیدن
تو شاد شدم ولکن آزرده شدم از اینکه مردم از احوال من مطلع شده اند قبل از اتمام امر از شر این طاغی و سطوت او معقل گفت
[illegible] از من بیعت بگیر پس مسلم بن عوسجه از او از برای حضرت امام حسین بیعت گرفت و با یمان مغلظه او را سوگند داد
که او در مقام خیرخواهی [illegible] پس گفت چند روز آمد و شد کن در منزل ما تا اذن مطلب از جناب مسلم [illegible] بعد از چند
روز رخصت گرفت مسلم بن عوسجه و از خفای امور [illegible] مطلع میشد و با بن زیاد خبر میداد پس مسلم بن عوسجه از مسلم بن عقیل رخصت او را
طلبید و آن ملعون را بخدمت آن جناب برد و آن جناب از او بیعت گرفت و ابو ثمامه صائدی را بقبض آن مال مأمور ساخت و معقل
ملعون احوال آن مجلس را با بن زیاد میرسانید و هانی [illegible] از ابن زیاد متوهم بود بهانه بیماری بمجلس آن ملعون حاضر نمیشد و [illegible] ابن زیاد پرسید
که چرا هانی نزد ما نمی آید گفتند بیمار است گفت اگر مطلع بودم بعیادت او میرفتم پس محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه و عمرو بن
الحجاج را طلبید [illegible] نزد هانی بروید [illegible] بگوئید [illegible]
[illegible] نزد هانی آمدند و او را [illegible] بابن زیاد داده [illegible] او از مجلس ابن زیاد [illegible]
تا آنکه نزدیک دار الاماره رسیدند هانی [illegible] گفت ای برادر
برادر [illegible] گفت [illegible] ابن زیاد او را
[illegible] تا اینکه داخل مجلس آن ملعون شدند [illegible] چون نظر ابن زیاد بهانی افتاد
گفت اتتک بحائن رجلاه [illegible] ابن زیاد رسید [illegible]
[illegible] گفت این چه فتنه است که در خانه خود برپا کرده [illegible] مسلم را [illegible]
و سلاح برای جمع [illegible] انکار کرد پس ابن زیاد معقل را طلبید [illegible] دانست که آن ملعون جاسوس [illegible]

سوده است



شده است دیگر نتوانست انکار نماید گفت بخدا سوگند که من او را بخانه خود نیاورده ام و بیخبر بخانه من آمد من حیا کردم او را راه ندهم پس او را
مهمان کردم حال اگر میخواهی سوگند غلیظ یاد نمایم که از من ضرری بتو نرسد و اگر میخواهی با تو بیعت نمایم و اگر میخواهی رهینی نزد تو بگذارم تا من
بروم پس بروم و بگویم که از خانه من بیرون رود بهر جا از زمین خدا که خواهد برود تا اینکه از امان او بیرون روم ابن زیاد گفت بخدا سوگند
که دست از تو بر ندارم تا او را نزد من حاضر نمائی هانی گفت بخدا سوگند که این هرگز نخواهد شد که من مهمان خود را بیاورم تا او را بقتل رسانی ابن زیاد
گفت بخدا سوگند باید بیاوری هانی گفت بخدا سوگند نمی آورم چون این سخن در میان ایشان بطول انجامید مسلم بن عمرو باهلی برخاست
و گفت ایها الامیر بگذار که من با او در خلوت سخن گویم پس دست هانی را گرفت بکناری برد که ابن زیاد ایشان را میدید و آواز ایشان را
بلند میشنید مسلم بن عمرو گفت ای هانی ترا بخدا سوگند میدهم که خود را بکشتن مده و بلا بر عشیره خود مپسند و در میان مسلم
بن عقیل و ابن زیاد و یزید قرابت و خویشی هست ایشان او را نخواهند کشت مسلم را بایشان بده و خود را از بلا رهائی ده و در این مقام
نقصی بجهت تو نیست زیرا که تو او را بسلطان میدهی هانی گفت بخدا سوگند که این ننگ و عار من است که مهمان خود را بدست
دهم با آنکه صحیح و سالم و اعوان و یاران دارم بخدا سوگند که اگر هیچ یاوری نداشته باشم مسلم را بایشان نمیدهم تا کشته شوم هر چند باو
سوگند داد در تسلیم نمودن مسلم هانی ابا نمود [illegible] ابن زیاد این را شنید هانی را نزد خود طلبید و گفت بخدا سوگند
که اگر الحال مسلم را حاضر نکنی گردنت را میزنم هانی گفت اگر این اراده نمائی شمشیرها از غلاف کشیده میشود بر دور خانه تو [illegible]
که عشیره او یاری او خواهند کرد ابن زیاد گفت [illegible] پس چوب دستی [illegible]
و بینی و جبهه و خد او بسیار زد تا آنکه بینی او شکسته شد [illegible] و خون جاری شد بر لباس او تا آنکه چوب شکسته
پس بروایت منتخب [illegible] ابن زیاد [illegible]
الشقیا و بروایت ابی مخنف [illegible] و بروایت منتخب گفت بخدا سوگند [illegible] اطفال اهل بیت
باشد [illegible] بروایت [illegible]
[illegible] ابن زیاد گفت تو بر امام خود خروج کردی خون تو بر ما حلال است [illegible] او را در یکی از خانه ها حبس نمایید
[illegible]
که این مرد را [illegible]
نقیب [illegible]
امیر بجهت [illegible]
شد عمرو [illegible] مذحج جمع نمود و دار الاماره [illegible] احاطه کرد [illegible] عمرو بن حجاج [illegible]



مذحج جمع شده اند و میگویند چه جرمی از هانی صادر شده است که بسببش او را بقتل آورده اند ابن زیاد از اجتماع ایشان متوهم شد شریح قاضی
گفت برو و هانی را ملاحظه کن و مردم را خبر ده که او زنده است چون شریح نزد هانی رفت [illegible] خون از روی او جاری است و میگوید [illegible] هلاک شدم
ای عشیره من کجا میباشید ناگاه فریاد مردم را شنید گفت گمان من این است که این صداها اصوات مذحج و یاران منند اگر ده نفر
از ایشان داخل شوند مرا نجات میدهند پس شریح بیرون آمد و با ایشان گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] پس عبید الله بمسجد آمد و بر منبر بالا رفت [illegible]
[illegible]
بدار الاماره رسانید [illegible] مسلم بن عقیل فرستاده بود [illegible]
[illegible]
حضرت مسلم [illegible] مطلع شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
برآید در امان باشد [illegible]
[illegible]
با ابن زیاد [illegible]
از منافقان [illegible]
[illegible]
ایشان متفرق میشدند [illegible]
[illegible]



[illegible]
[illegible] طوعه [illegible]
[illegible] بلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسلم بن عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابن عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

برگ خود رفت نهار را که تناول نمود در آن وقت نزد من آورد چنین معلوم شد سید ملعون در مجلس خود نشست و مردم را رخصت داد داخل شوند و ورود محمد
بن اشعث و او را نوازش نمود و پهلوی خود نشانید و بلال پسر طوعه چنین معلوم شد خبر مسلم به عبدالرحمن پسر محمد اشعث رسانید پس عبدالرحمن
وارد مجلس ابن زیاد شد دید که پدرش نزد ابن زیاد نشسته آهسته خبر مسلم به پدر خود رسانید چنین ابن زیاد را این خبر اطلاع هم رسانید
در روایت منتخب هزار سوار و پانصد پیاده سر کرده محمد بن اشعث به طلب مسلم فرستاد چنین لشکر یکبار خود را رسانیدند طوعه [illegible] صدای
اسبها و شغشغه لجامها را شنید نزد مسلم رفت و خبر را با مظلوم رسانید پس آن غریب [illegible] خود را پوشید و کمر خود را بست [illegible]
[illegible] دید که [illegible] او نماید [illegible] که تو را این [illegible] موت [illegible] المظلوم [illegible] این قوم [illegible] از من
[illegible] خانه [illegible] جز چاره نداشت [illegible] پس آن غریب [illegible] از در خانه بیرون رفت و بر آن اشقیا حمله [illegible] روایت [illegible]
چهل یک نفر [illegible] بقتل رسانید و قتال عظیمی واقع شد و آن مظلوم با آن اشقیا الغدار [illegible] در روایت ابی مخنف یکصد و پنجاه نفر را
بقتل آورد [illegible] عمرو بن دینار [illegible] حضرت مسلم [illegible] خود [illegible]
[illegible] در روایت منتخب چنین محمد بن اشعث حال را به ابن زیاد [illegible] و طلب لشکر نمود آن لعین پیغام داد که [illegible]
[illegible] الغدار [illegible] حال [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] محمد بن اشعث [illegible] پیغام [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] ابن زیاد [illegible] محمد [illegible] اشعث فرستاد چنین آن غریب [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] حمله [illegible] بقتل رسانید و الغدر [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] محمد بن اشعث حال را [illegible] فرستاد نزد پسر زیاد [illegible] لعین [illegible]
و گفت [illegible] او را امان [illegible] آن جناب [illegible] و در روایت [illegible]
[illegible] بکر بن حمران [illegible] مبارک آن جناب زد که لب بالا و دو دندان ثنایای آن سید [illegible] و آن جناب ضربت [illegible] بر سر
آن ملعون زد [illegible] حالی را [illegible] سنگ [illegible] آن جناب [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible] شمشیر خود را کشید [illegible] محمد بن
اشعث گفت تو را امان دادیم [illegible] خود را [illegible] جز خواهان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که بود [illegible] جز [illegible] امان [illegible] در [illegible]
ملاقات [illegible] محمد بن اشعث گفت تو را [illegible] بقتل رسانید [illegible]



سنگ بسیار بر آن جناب زده بودند بنحوی که از قتال عاجز شده نفس‌ها را [illegible] پس تکیه نمود بر دیوار [illegible] محمد بن اشعث
او را امان داد آن سید بزرگوار فرمود آیا من در امانم محمد بن اشعث گفت بلی [illegible] محمد بن اشعث [illegible] امانم
[illegible] پس ناچار دست از محاربه برداشت و در روایت ابن طاوس [illegible] امان بر آن جناب عرض کردند [illegible]
و در مقابل اعدا [illegible] نمود تا آنکه جراحات بسیار بر آن جناب وارد آمد ناگاه نامردی از عقب آن سرور [illegible]
آن غریب مظلوم زد که بر روی خاک افتاد و در روایت منتخب [illegible] امان [illegible]
و [illegible] او [illegible] چاه [illegible] در وسط راه [illegible]
[illegible] بر آن خاک [illegible] محارب [illegible] آن سید مظلوم را در آن گودال [illegible]
افکندند پس بر سر او احاطه نمودند و محمد بن اشعث تیغ بر روی آن سید بزرگوار زد [illegible]
[illegible] المظلوم [illegible] پس [illegible] معلوم [illegible] و در روایت [illegible]
او را [illegible] سوار کردند در آن حال آن سید [illegible] از جان [illegible] اشک از چشمهای او جاری شد [illegible]
این اول غدر محمد بن اشعث گفت امید دارم که [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible] عبیدالله پسر عباس سلمی گفت [illegible] طالب [illegible]
[illegible] آن جناب [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] محمد ابن اشعث [illegible] امان [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت عرض نماید که مسلم بن عقیل [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] اسیر [illegible] او [illegible]
[illegible] پدر و مادر [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] محمد بن اشعث [illegible] مسلم [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible] گفت تو را امان [illegible] محمد ابن اشعث [illegible] آن غریب [illegible]
[illegible] در روایت منتخب [illegible] و در روایت [illegible] مسلم



[illegible] دربان قصر نشسته بودند و منتظر اذن بودند و کوزه [illegible] گذاشته بود [illegible] مسلم [illegible] گفت
[illegible] آب [illegible] آن [illegible]
آن حضرت فرمود [illegible] آن ملعون گفت منم مسلم بن عمرو باهلی آن مظلوم فرمود مادرت به عزایت بنشیند چه قدر جفاکار
[illegible] خون [illegible]
از دیده [illegible] مسلم [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حال [illegible] آن مخلصان [illegible] رسانیدم
[illegible] سید [illegible] ابن [illegible] گفت [illegible] عمر بن [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] آن [illegible] کشته [illegible]
[illegible] المظلوم [illegible] و حال [illegible] آن مظلوم
[illegible] پس [illegible] جواب [illegible] گفت [illegible] آب [illegible] وارد [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] المظلوم فرمود [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] ظلمها [illegible]
پس [illegible] این کلمات [illegible] المظلوم
[illegible] آن مظلوم [illegible] رحم [illegible]
[illegible] حضرت امام محمد باقر [illegible] روایت [illegible] کشتند آن مظلوم را [illegible] انتقام
[illegible] روز حشر [illegible] از ابن عباس روایت [illegible] رسول خدا
[illegible] یا رسول الله [illegible] عقیل را دوست داری [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] عقیل [illegible] فرزند تو [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] روایت [illegible] مسلم بن عقیل [illegible] قصر [illegible]
[illegible] حالت [illegible] آن مظلوم [illegible]
از جوان



از [illegible] دهان آن سرور [illegible] پس قدح دیگر آوردند [illegible] خون شد پس قدح دیگر آوردند [illegible] دندان
ثنایای آن مظلوم در میان قدح افتاد [illegible] الحمدلله [illegible] از آب دنیا [illegible] پس رسول ابن زیاد آمد و آن جناب را طلبید
آن مظلوم داخل مجلس آن پلید [illegible] سلام [illegible] گفتند سلام کن بر امیر آن جناب فرمود سلام بر کسی [illegible]
[illegible] آن لعین [illegible] امیر [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] ابن زیاد گفت [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] ابن زیاد گفت [illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible] آن پلید [illegible] آن [illegible]
آن مظلوم [illegible] ابن زیاد [illegible] آن جناب [illegible] ابن زیاد گفت [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible] مسلم [illegible] اول
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا ولی الله [illegible] خلیفة [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] اهل و اولاد خود [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] ابن زیاد گفت [illegible]
[illegible] در روایت [illegible] ابن زیاد [illegible] مسلم گفت [illegible] مسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] مسلم [illegible] معاویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
در میان مسلمانان [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] گفت تو را [illegible] مسلم [illegible]

که دروغ میگوئی تو سزاوارتری به این امر ... مسلمانان از روی عصبیت و عداوت ... و با وجود این بازی میکنی که ... بکار نکرده بود
گفت ای فاسق نفس تو خواهش نمود و خدا ترا اهل آن نکرده است مسلم فرمود ... ابن زیاد گفت امیرالمومنین یزید
مسلم فرمود حمد خدا را ... ابن زیاد گفت خدا مرا بکشد اگر ترا بقتل نرسانم بنوعی که در اسلام واقع نشده باشد مسلم فرمود تو سزاواری
باینکه احداث نمائی در اسلام چیزی را که نبوده است ... و ملامت ... از دست خود ... پس آن ولد الزنا
شروع نمود بناسزا گفتن بر آنجناب و بر حضرت امام حسین و امیرالمومنین و عقیل رضی الله عنه مسلم فرمود تو و پدرت سزاوارترید بناسزا
آنچه میخواهی بکن ... امر نمود که آن مظلوم را بالای قصر برند و سر از تن او را ... از دار الامارة آنجناب حضرت
امام حسین را ... و شروع ... و اشعار چند خواند ... که هذا ... جزای بد ...
بودند ... که حق ما را ضایع کردند و علانیه با ما ... و خونهای ما را ریختند ... جزا ...
پس ابن زیاد ... مسلم ... بکر بن حمران را حاضر کردند ابن زیاد گفت تو مسلم را بالای قصر ببر و او را
بزن پس آن مظلوم را ... بالای قصر بردند در حالتیکه آنجناب مشغول تکبیر و استغفار و صلوات بر رسول خدا بود و میگفت خدایا تو
حکم کن در میان ما و قومی که ما را گول دادند و با ما دروغ گفتند و ما را خوار کردند پس بروایتی رو بجانب مدینه کرد و گفت السلام
علیک یا رسول الله ... سلام ... هذا ... اهل بیت ...
خواهد شد پس بروایت ابی مخنف ... اللهم ...
... بکر بن حمران ... گفت ... پس ... آنجناب ...
مظلوم زد که سر انور آن ... جدا شد پس ... بدن ... از بالای قصر بزیر افکند ... ابن زیاد
گفت چه میگوئی ... مردی ... ابن زیاد گفت ...
... ابن زیاد گفت ... شد
... مسلم ... پس ابن زیاد ... برابر
... نامه ... آنحضرت ...
... ابن زیاد ... مسلم ... جهان ...
... ابن زیاد ... محمد بن اشعث ... پس ...



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

که از رفتن عبیدالله از قتل ما را بوده ایم و ضعیف ما را احتیاط عفو و مولانا تو نخواهد ما را به قتل آورد چنین شنیدند ابن زیاد بود از
و مظلوم شنیدند در ابر قدمهای ایشان افکندند و میبوسید و میگفت جان من فدای شما باد ای عترت محمد مصطفی صلعم که خدا
نگذاشت بود که محمد مصطفی صلعم دشمن باشد در روز قیامت پس شمشیر از طرف انداخت و خود را با پسران انداخت و عبور
نمود بدین طرف پس مولانا او زیاد کرد که ای غلام سعیت من بود از اغلام گفت مولای من تو را اطاعت نمیکنیم ما در که محبت
حذالک والمصحب هذا الکلام [illegible] از تو بیزارم دارد [illegible] پس آن شقی شمشیر خود را طلبید و گفت ای پسرم من حلال و حرام دنیا
بجهت تو جمع [illegible] ابن زیاد [illegible] ایشان را بیاور تا نزد پسر زیاد بردم
و دو هزار درهم جایزه [illegible] پس آن پسر شمشیر برداشت و از پیش پدر آن دو مظلوم روانه شد و ایشان از پی او روانه
شدند و بعد از زمان قلیل [illegible] پسر [illegible] با خوف [illegible] جهنم فرا جوان
چه سبب [illegible] از جوانی تو از آتش جهنم پس [illegible] ما از عترت پیغمبر تو محمد ایم
که والد تو مرخواهد ما را به قتل آورد پس آن جوان بر قدمهای ایشان مظلوم افتاد و میبوسید و میگفت جان من فدای جان
شما باد ای عترت محمد و شمشیر خود را [illegible] و خود را به فرات انداخت و بعد [illegible] پس پدر آن شقی او
فرزند را طلبید [illegible] اطاعت نمیکنم هذا [illegible] تو محبوب تر است نزد من از آنکه [illegible]
حذا [illegible] تو را پس آن بدبخت [illegible] مظلوم غریب [illegible] گفت [illegible] ما را به قتل [illegible] آورد
پس شمشیر برداشت و از پیش [illegible] آن دو مظلوم روان شد تا به کنار فرات رسیدند پس شمشیر [illegible]
مظلوم صغیر [illegible] شمشیر [illegible] از دیدهای ایشان [illegible] ما را بجا [illegible] بندگی [illegible]
منتفع [illegible] محمد مصطفی [illegible] در روز جزا ملعون گفت نخواهم [illegible] ما را به قتل [illegible]
بهم [illegible] عبیدالله بن زیاد دو هزار درهم جایزه [illegible] آن دو مظلوم فرمودند [illegible] ما را
[illegible] آن دو مظلوم فرمودند [illegible] ما را زنده ببر نزد عبیدالله زیاد [illegible]
[illegible] ملعون [illegible] عبیدالله [illegible] آن دو مظلوم فرمودند [illegible]
[illegible] ملعون در جواب گفت [illegible]
[illegible] پس آن دو مظلوم گفتند [illegible] ما را به قتل خواهی آورد پس [illegible] نماز [illegible]

الظالم



الظالم در جواب گفت هر قدر نماز میخواهید بکنید اگر نماز منفعت بشما بخشد [illegible] دو مظلوم چهار رکعت نماز گذاردند و بعد از نماز سر ای
حق [illegible] بلند نمودند [illegible] افکندند و عرض نمودند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین [illegible] حکم کننده ترین
حکم کنندگان حکم [illegible] پس آن ظالم [illegible] شمشیر خود را کشید [illegible] برادر بزرگ روانه شد و آن مظلوم
[illegible] در میان [illegible] برادر کوچک [illegible] برادر [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] روایت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] برادر [illegible]
برادرت [illegible] شمشیر کشیده و روانه شد بجانب برادر کوچک و آن مظلوم [illegible] در میان [illegible]
[illegible] در حالتی [illegible] مؤلف [illegible] شیعه [illegible] محبت [illegible]
[illegible] القتل
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین
[illegible]
خاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]





[illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible]
[illegible] هذا [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] دو مظلوم [illegible]
[illegible] آن دو مظلوم [illegible]
[illegible] ابن زیاد گفت [illegible]
[illegible] محمد مصطفی [illegible] در روز قیامت [illegible]
زیاد گفت [illegible] عبیدالله بن زیاد [illegible] هزار
درهم جایزه [illegible] ابن زیاد گفت [illegible] عبیدالله بن زیاد [illegible]
[illegible] ابن زیاد گفت [illegible] ابن زیاد
[illegible] ابن زیاد گفت [illegible] هزار درهم [illegible]
[illegible] ابن زیاد گفت [illegible]
[illegible] ابن زیاد گفت [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] ابن زیاد گفت
[illegible] نماز [illegible] ابن زیاد گفت [illegible]
[illegible] نماز [illegible] ابن زیاد گفت [illegible] نماز [illegible]

الشقی



الشقی گفت [illegible] یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین [illegible] ابن زیاد
[illegible] احکم الحاکمین [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible]
از [illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت سید الشهدا [illegible] شعبان سال شصتم از هجرت [illegible]
[illegible] مکه [illegible]
[illegible] ذی الحجه [illegible] احرام حج [illegible] طواف کعبه [illegible]
[illegible] حج [illegible]
[illegible] یزید علیه اللعنه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible]
بیت الله [illegible] عرفات [illegible]

در امان است هرچند از طبع او بجهد باشند کسی که باعث ایذای دلم و حرم است با ما زظلم و ستم ما کی قادر بر اتمام حج خود نباشد
و در روز ترویه که یک روز قبل از عرفه است از مکه برآمد با چشم خونبار روانه عراق گردید یا اثر با ثبت تقبل بوداین افزایی قتل
الهداه بوداین ابن زیاد لعنه الله که کشید بشواهد هدایت کنندگاه خود را یا سیغزتمام انصار اهل البیت هدایت کنندگان خود را مبتلای
اکد کسی که بلای لا احد فی الدنیا و بنیر یوم الطف چرا که بودن را اما گردید محمد مصطفی و نسبت با کی و فرزندان او در زمانی ابو
ابو جزای نیک نماکرنه الجناب مرحل شنید و سید بن طاوس در کتاب ملهوف از ابن محمد و العقری و زراره و جماعتی
روایت کرده است که گفتند ما که خدمت آنحضرت رسیدیم سه روز قبل از توجه آنجناب بجهت عراق و عرض کردیم که احوال کوفه و اهالی
ایشان را بجناب تفصیل بر شمردیم پس آنحضرت بدست مبارک خود اشاره بسوی آسمان کرد که درهای آن
گشوده شد و افواج از ملائکه نازل شدند که عدد آنها را غیر الله کسی نمیداند پس آنحضرت فرمود که اگر اجلها نزدیک نبود و ثواب
نقصان اجر نمیشد هر آینه با این ملائکه با ایشان قتال میکردم ولیکن یقین میدانم که منزلگاه من و اصحاب من در آنجا خواهد بود
و خلاص از قتل نخواهند یافت مگر پسرم علی بن الحسین و در شرح حسین بن عصفور از کتاب ثاقب المناقب از جابر بن عبد الله روایت
کرده است که چون شنیدم که آنحضرت عزم خروج بجهت عراق نموده است بخدمت آنحضرت رسیدم و عرض کردم که تو فرزند پیغمبر و تویی
یکی از دو سبط من صلاح را چنان میدانم که با دشمنان مصالحه نمایی چنانکه برادرت مصالحه نمود و او صاحب
دعقل بود و موفق بود پس آنحضرت در جواب فرمود ای جابر برادرم حسن آنچه کرد بامر خدا و رسول او کرد و من نیز آنچه میکنم
بامر خدا و رسول او میکنم آیا میخواهی که ملاحظه نمایی جدم و پدرم و برادرم را الحال تا ترا خبر دهند که آنچه میکنم بامر ایشان است
پس آنحضرت اشاره فرمود بجانب آسمان ناگاه دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین و حضرت
امام حسن و حمزه علیهم السلام فرود آمدند بروی زمین و من بغیر اختیار در مقام خوف ایستادم پس حضرت رسول ص متوجه
من گردید و فرمود نگفتم بتو در امر امام حسین قبل از تولد او که تو مؤمن نخواهی بود مگر اینکه تسلیم باشی نسبت بائمه خود
و اعتراض کننده نباشی آیا میخواهی ملاحظه نمایی مقام فرزندم حسین و مقام معاویه و مقام فرزندم حسین و یزید را عرض کردم بلی
یا رسول الله پس آنجناب پای خود را بر زمین زد و زمین شکافته گردید و دریایی ظاهر شد پس شکافته و زمین بلند شد
پس آن دریا شکافته شد تا هفت دریا پس در زیر آن دریا آتش جهنم بود دیدم چون ملاحظه نمودم
ولید بن المغیره و ابو جهل و معاویه و یزید را دیدم که با مرده شیاطین بسته شده اند بزنجیرها و عذاب ایشان

سر بریده



شدیدتر بود از عذاب همه اهل جهنم پس حضرت رسول فرمود سر خود را بلند کن پس سر خود را بلند کردم و دیدم که درهای آسمان گشوده شد و بهشت را دیدم
ملاحظه نمودم پس آنحضرت با رفقا عروج نمودند و آنحضرت فرمود که از زمین عرش ملحق شو پس دیدم که سیوطی آنها بهشت
و صحابی را داخل بهشت شدند و در اعلی درجات آن قرار گرفتند پس حضرت رسول فرمود که ای جابر حفظ نمود و حضرت امام حسین را گرفته فرمود
ای جابر این است فرزند من با من است در اینجا پس تسلیم امر او شو و شک نیاور در امر او تا مؤمن باشی جابر گفت که کور باد چشمهای من
اگر آنچه گفتم بدروغ باشد از رسول خدا و سید بن طاوس روایت کرده است که چون آنحضرت عزم توجه عراق نمود خطبه ادا نمود
و فرمود الحمد لله و ما شاء الله و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة
و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کانی باوصالی
تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملأن منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا لا محیص عن
یوم خط بالقلم رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته
بل هی مجموعة له فی حظیرة القدس تقر بهم عینه و ینجز بهم وعده من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل
مصبحا ان شاء الله تعالی و در کتاب منتخب روایت کرده است که چون خبر عازم
شدن آنحضرت بجانب عراق بمحمد بن الحنفیه رسید در وقتی که در پیش روی او طشتی بود و در میان آن آب بود که با آن وضو میگرفت پس شروع
نمود بگریستن و چنان شدید شد که گریه او که صدای گریه او را اهل خانه شنیدند و میگفتند مانند قطرات باران و بروایت صواعق
محرقه آن طشت مملو شد از اشک چشم آنجناب پس بروایت ترمذی بیاورد و ترجیع و الخلیفه ... و الباقین بجز آنکه
با حسین ابن علی ... پس بروایت منتخب نماز را محل آورد و بخدمت آنحضرت رفت و بروایت ملهوف
محمد بن حنفیه در آن شبی که سید الشهدا عازم گردید که در صبح آن خروج نماید بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض کرد ای برادر تو دانستی که
وعده اهل کوفه نسبت به پدر و برادر تو چه بود بترس که با تو نیز چنین بکنند اگر در مکه بمانی عزیزترین خواهی بود و در مکه متعرض تو
نتوانند شد فرمود که میترسم که یزید بن معاویه بمکر در این حرم مرا بکشد و هتک حرمت این خانه شود پس محمد عرض کرد
عرض کرد حال که از این میترسی پس بجانب یمن رو یا متوجه بادیه شو که کسی بر تو دست نیابد پس بروایت منتخب آنحضرت فرمود والله
یا اخی لو کنت فی حجر هامة من هوام الارض لاستخرجونی منه حتی یقتلونی ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانورهای
زمین باشم هر آینه از آنجا مرا بیرون خواهند آورد و مرا شهید میکنند پس فرمود ای برادر من باشد تا تامل نمایم در امر مصلحت دانسته
ملهوف چون سحر شد حضرت متوجه کوچ گردید خبر بمحمد بن الحنفیه رسید پس آمد و مهار ناقه آنحضرت گرفت
و عرض نمود که ای برادر وعده نکردی که در این امر تفکر نمایی فرمود بلی عرض کرد پس چرا در این زودی متوجه سفر گردیدی آنحضرت





فرمود چون تو رفتی حضرت رسالت پناه بنزد من آمد و فرمود یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلا پس گریه بر او رو
بسیار شد و گفت چرا اهل و عیال را همراه خود میبری پس محمد بن الحنفیه گفت انا لله و انا الیه راجعون فاسمع خلاف هولاء النساء معک وانت
تخرج علی مثل هذه الحال فقال قد شاء الله ان یراهن سبایا پس چرا زنان را با خود میبری پس بروایت منتخب فرمود ای برادر قال لی
جدی ایضا ان الله قد شاء ان یراهن سبایا مهتکات یساقن فی اسر الذل بغیر اراده قرار محتمل که جدم این را ایضا فرمود که خدا خواسته است
که این زنان را اسیر و خوار ببیند و این زنان بار خواهند بود تا زنده ام پس محمد بن الحنفیه گریست و عرض کرد و وداع میکنم ترا ای
حسین و گویا میبینم ترا ای حسین و در مناقب از ابن عباس روایت است که قبل از توجه شدن آنحضرت بجهت عراق آنحضرت را دیدم
بر در کعبه که دست جبرئیل در دست آنحضرت بود و جبرئیل ندا میکرد که بشتابید بسوی بیعت خدا و در ملهوف روایت شده است
که چون آنحضرت عازم عراق شد ابن عباس و عبد الله بن زبیر بخدمت آنجناب آمدند و عرض کردند درباب ترک این سفر مخالفت حضرت فرمود
که رسول خدا مرا امری فرموده است و من بآن مشغول خواهم بود پس ابن عباس بیرون آمد و میگفت واحسیناه و عبد الله بن زبیر بخدمت
آنحضرت مشرف شد و عرض کرد که مصالحه نمایید با اهل ضلال و جدال نمایید حضرت فرمود یا ابا عبد الرحمن ... که یحیی بن زکریا
حقیقت که سر یحیی را بزنا زاده ای از زنا کاران بنی اسرائیل هدیه فرستادند مگر نمیدانی که بنی اسرائیل از طلوع صبح تا طلوع آفتاب
هفتاد هزار پیغمبر را شهید میکردند و در بازارها خرید و فروش مشغول میشدند گویا هیچ کار نکرده اند و خدا
تعجیل نفرمود در عذاب ایشان و بعد از آن ایشان را در دنیا و آخرت بشدائد عقوبات مبتلا گردانید پس از خدا بترس
ای ابا عبد الرحمن و ترک یاری مرا مکن و صاحب مناقب روایت کرده که مردم بزرگ شیخ نمود و ابن مسعود را که چرا متابعت نمودی حضرت
امام حسین را ابن مسعود در جواب گفت که امام حسین را بغیر از اهل بیت من میشناسم که ... ایشان پیش از اسلام به ...
ایشان را زیاده بر یک دیگر ... محمد بن الحنفیه فرمود که اصحاب حضرت امام حسین نزد ما نوشته شده اند بنامهای خود و نامهای پدران خود
و از حضرت امام محمد باقر منقول است که چون امام مظلوم متوجه عراق گردید نامه بمحمد بن الحنفیه و سایر بنی هاشم نوشت
که هر که از شما با من ملحق شود شهادت دارد و هر که تخلف کند فتح و فیروزی در نخواهد یافت والسلام و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
و امام جعفر صادق منقول است که چون حضرت امام حسین اراده سفر عراق کرد و از مکه بیرون رفت عبد الله بن زبیر
بمتابعت آنحضرت رفت و بظاهر در منع آنحضرت سخنان چند گفت حضرت فرمود بدرستی که من از آنکه کشته شوم در خارج حرم
برای خود بهتر است از آنکه در حرم کشته شوم ... و از آنکه نزدیک ... کشته شوم در کنار فرات ...
بهتر است از آنکه نزدیک کعبه مدفون گردم و حضرت آن را با جمعی از خواص ... از او در مکه گفتند چرا ...

بسیار



بسیار متهتک نمودند و او غنیمت پنداشت که او را نوحه و افسوس نشد که این را بی حرمتی کرد و خراب کرد و بعد از دو روز دیگر
روایت کرده است که در سال منتهی از حج برگشتیم و خود را بحج بیرون کردم و خود را با امیر ملاقات نمودم ناگاه در خارج مکه
ملاقات نمودم قطاری را پس سیوم که از کیست این قطار گفتند از حضرت امام حسین است پس بخدمت آنحضرت رسیدم و سلام کردم و عرض کردم
که خداوند ترا بزرگوار گرداند برسان بحق پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله چرا تعجیل کرده اند که از حج حضرت فرمود که اگر تعجیل نمیکردم
مرا میگرفتند بعد از آن فرمودکه تو عرض کردم مردم میبینم که از مرگ خود بیم دارد ... و از حضرت ...
از این پرسم چه خبر داری عرض کردم قلوب ایشان با تست و شمشیرهای ایشان با دشمنان تست و قضا از آسمان نازل میشود و خدا میکند آنچه را که
میخواهد فرمود راست گفتی ... هر روز در شانی است ... خواهد بود ... محبوب ماست
... اگر آنچه را دوست داریم واقع شود خدا را شکر میکنیم ... باشد پس ... بر حق و طریقه او تقوی
باشد ... حق ... ابطال ... دفع نماید پس ... سخن جمع ... و وجوهات
... و روانه شد و در منزل ... اسلام ... بن سعد ... بن سعید ... با جماعتی
و تعاد که آنحضرت را از رفتن مانع شوند ... پس ... تازیانه
باهم نزاع نمودند حضرت با یاران خود علم ... در روانه ... گفتند ای حسین ... از جماعت مسلمانان
بیرون بیرون میروی ... در میان ایشان ... از حضرت ... از برای من ... و شما ... از عمل ...
من ... آن ... از ... روانه شد و در کتاب ... منقول است از ... گفت در سالی
که حج ... اراده کردم ... براه ... نمیکردم که ناگاه خیمه های چند ... افتاد باکنار روانه شدم ... رسیدم ... رسیدم
که این خیمه ها از کیست گفتند از حسین است ... پرسیدم ... گفتند ...
آن خیمه رفتم ... آنحضرت ... در ... پس سلام کردم و حضرت
سلام مرا باز داد پس عرض کردم یابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد چرا در این بیابان بی آب و علف فرود آمده ای حضرت فرمود
مرا ترسانیده اند و این نامه های اهل کوفه است ... قاتل من ... که ... تلف ... دیگر حرمتی از خدا که ...
مگر آنکه ... میکنند ... مسلط ... ایشان ... در روز قیامت ... ذلیل ... بین مردم ... شد
... روایت کرده است که گفت ... ملاقات نمودم آنحضرت را و عرض کردم ...
... شهید ... نور ... قرار ...

کجا اجابت آرزو کردان چه جایست از ظالم ظلم و [illegible] چون [illegible] کنم که هرگز ذلتی [illegible] سیرت است در راه [illegible] یاران [illegible] بند تو را و منع مینمانید
تو را از دشمنان تو مادر که در مدینه است زن حضرت [illegible] میان [illegible] عهد است که [illegible] که فی لعنت [illegible] واقع [illegible] شتر
امادر [illegible] پس حضرت با الهام خود کرده است و اما [illegible] اسمعیل [illegible] پس [illegible] مسلم [illegible] [illegible] تابع اصحاب کلام
او [illegible] خود دشمنم دو دست نمودم و بیاری المظلوم برادرم که در انجا [illegible] که تمام [illegible] بر خورد و حق قتل الحضرت [illegible] داد [illegible] جهت
نمودم و سید ابن طاوس روایت کرده است که چون الحضرت بتنعیم رسید برخورد قافله که بار [illegible] بود بار چند بود [illegible] دیار
[illegible] زبیر فرستاده بود پس [illegible] [illegible] فرمود زیرا که حکم [illegible] و [illegible] شتر
فرمود هر یک از شما که میخواهد با ما بجانب عراق [illegible] و [illegible] میخواهد [illegible] را طی نموده [illegible]
[illegible] روانه شدند و جمعی [illegible] مولف گوید که جمعی از اصحاب [illegible] حضرت
در خروج از مکه بجانب عراق [illegible] تشریف بردند و [illegible] از ان جا [illegible] وارد شدند [illegible]
[illegible] و ان قبر [illegible] بسیار کردند و [illegible] در عالم [illegible] رسیدند [illegible]
بابی انت و امی [illegible] فاتحین [illegible] و در [illegible] جده [illegible]
مشتاق تو باشند بزودی نزد ما بیا پس آنجناب [illegible] از خواب بیدار شد و نزد محمد بن حنفیه رفت [illegible]
در خواب دیده بود برای محمد بن حنفیه بیان [illegible] محمد عرض کرد [illegible] فرمود میروم بجانب عراق
و مضطرب [illegible] مسلم بن عقیل [illegible] محمد بن حنفیه عرض کرد تو را بجهت رسول خدا [illegible] جدت رسول خدا
مفارقت [illegible] احوال تو در [illegible] حضرت [illegible] بجانب عراق [illegible] محمد عرض [illegible] که عراق تو
بسیار [illegible] بدون [illegible] این مرض شدید است [illegible] کجا
سوگند [illegible] از تو [illegible] پس [illegible] گریست [illegible] وداع [illegible] تو را
وداع [illegible] مظلوم و الحضرت [illegible] وداع [illegible] بجانب عراق [illegible] عبدالله
بن جعفر ابن ابیطالب نامه باحضرت نوشت [illegible] محمد [illegible] الحضرت [illegible] نوشته بود
[illegible]
و [illegible] استیصال اهل بیت [illegible]
[illegible]

باحضرت

باحضرت بنویسید و باحضرت امان دهد و التماس مراجعت نماید [illegible] الحضرت نوشت و با برادرش [illegible] روانه نمود پس عبدالله
[illegible] بخدمت الحضرت مشرف شدند و چند [illegible] مبالغه در مراجعت الحضرت نمودند [illegible] حضرت رسول خدا را
در خواب دیده ام و بامری [illegible] مامور [illegible] عرض کردند که [illegible] جواب [illegible] فرمود [illegible] نگفته ام و نخواهم گفت
تا ملاقات نمایم پروردگار خود را پس عبدالله [illegible] از مراجعت الحضرت مایوس شد امر نمود بفرزندان خود عون و محمد که در خدمت الحضرت
باشند و جهاد نمایند در پیش روی آنجناب پس عبدالله [illegible] مراجعت نمودند [illegible] و الحضرت بجانب عراق روانه شد
و شیخ صدوق روایت کرده که چون توجه الحضرت بجانب عراق [illegible] عبدالله بن عمر رسید سوار شد و بسرعت تمام خود را در بعضی از منازل
باحضرت رسانید و عرض کرد که اراده کجا داری یابن رسول الله فرمود [illegible] عبدالله [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] عرض نمود یا ابا عبدالله [illegible] [illegible] لان [illegible] منک [illegible]
که حضرت رسالت پناه [illegible] موضع [illegible] عن [illegible] ابن عمر [illegible] المظلوم [illegible]
از ناف مبارک [illegible] ناف مبارک ظاهر شد عبدالله بن عمر [illegible] ناف مبارک را ببوسید [illegible]
[illegible] مینوانم که در این [illegible] [illegible] در تالیف [illegible] رسیدم [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] الحضرت [illegible] [illegible] دیده ام [illegible] و قلم [illegible] در زیر [illegible]
نمودن جراحات المظلوم برسبیل اجمال و تفصیل [illegible] اما اجمالا [illegible] که چهار هزار زخم تیر و [illegible]
زخم نیزه و شمشیر [illegible] المظلوم [illegible] وارد امد و [illegible] تیرها [illegible] الحضرت [illegible] مانند [illegible] برادر [illegible]
و اما تفصیل [illegible] که در [illegible] المظلوم در [illegible] در کمال تشنگی مبتلا بود [illegible] که در
[illegible] مانند [illegible] [illegible] از تشنگی [illegible] جراحات [illegible]
از جراحات تیر و نیزه و شمشیر [illegible] بر الحضرت وارد [illegible] ابوالحتوف جعفی تیری [illegible] الحضرت زد [illegible]
[illegible] المظلوم آن تیر را کشید [illegible] و [illegible] مبارک [illegible] خداوندا [illegible]
[illegible] خداوندا [illegible] [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] محمد را [illegible] عترت او [illegible] را
[illegible] تا اینکه جراحات عظیم [illegible] المظلوم وارد [illegible] ضعف بر الحضرت مستولی شد [illegible] توقف فرمود تا اسایش کرد

۲۹

که ناگاه سنگی [illegible] جستند و [illegible] المظلوم [illegible] خون از [illegible] مبارک [illegible] تنظیف
بردارد که خون از روی مبارک [illegible] ناگاه تیر سه شعبه [illegible] مسموم [illegible] بر قلب [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible] بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله [illegible] بطرف اسمان بلند نمود و عرض نمود خداوندا تو میدانی که
این گروه [illegible] فرزند پیغمبر [illegible] موقع آن تیر ناف مبارک الحضرت
بود [illegible] بقرینه اینکه این تیر را [illegible] جراحات بود [illegible]
وارد [illegible] [illegible] روایت [illegible] المظلوم تیر را [illegible] خون [illegible] خود را [illegible]
[illegible] پر از خون شد [illegible] [illegible] از ان [illegible] [illegible] ساعتی [illegible]
[illegible] دوم دست [illegible] [illegible] خون [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] المقتول [illegible]
[illegible] رسید [illegible] [illegible] [illegible] از دیده [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible] خواهر [illegible] [illegible] المظلوم [illegible]
سه شعبه بر قلب [illegible] آن تیر را [illegible] [illegible] [illegible]
المظلوم را [illegible] [illegible] المظلوم [illegible]
[illegible] دشنام داد [illegible] [illegible] الحضرت
[illegible] المظلوم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ازخم [illegible]
[illegible] در [illegible] الحال [illegible] یا زینب یا ام کلثوم
یا سکینه یا رقیه یا [illegible] علیکن منی السلام [illegible] زینب [illegible] ام کلثوم [illegible] سلام [illegible] زینب
[illegible] الحضرت [illegible] [illegible] المظلوم [illegible]
[illegible] ازبرای من [illegible]

که با [illegible]

[illegible] حرم [illegible] برادران [illegible] حضرت زینب [illegible] خود را [illegible]
[illegible] زنان [illegible] [illegible] زینب [illegible] این کلام را شنید
[illegible] [illegible] برادرا [illegible] [illegible]
خود را [illegible] المظلوم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] المظلوم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] المظلوم [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] المظلوم [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] المظلوم [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible] المظلوم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] امیرالمومنین [illegible] عمر بن عبد ود [illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] باحضرت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
لو کان قاتل عمرو غیر قاتله [illegible]
[illegible] [illegible]

۳۰

از شیعیان با وجود کمال زبونی مرد لباس جنگ زره را از بدنش بیرون نیاوردند و با وجود بودن سید الشهدا اسپ بیجاب را اختیار نمودن الطهر کس الزین
در میان مرکبهای ایشان را حمله زنند مقابل زره بر محبت خود لباس کهنه پیراهن مظلوم در زیر لباسهای خود میپوشند که رغبت در آن ننماید
و از بدنش جدا نیاورند آن اراذل ناس مخالفت نمودند همان لباس کهنه را نیز برآوردند و جواهر زر را باعتبار آنکه بوده قاتل او از آن جوده
منع نمود چگونه میتواند منع نماید از سبب جواهر خود را از آنکه بوده بر امام مظلوم عزیز که قاتل او را از دل ناس است و در انتقام کوشم
و در ریگ جانور که جلال از ابن در کتاب کسی ... رسید و آنکه ریخت که در جنگ بود و قتی که عزم نمود پیکر را شهید کردند و بودن
الطهر کس که آن حضرت در آن وقت جلیس بن علقمه نقل نمود بسر ابو عبیده که ملعون بر سر سوار شد و بر نیزه در دست او بود و به
زره مزد در اطراف میدان حمزه بود ملعون ذوق عقیق نیز کشید از علم عوق آنکس جلیس بن علقمه گفت ای گروه کسانی که نظر نماید بسوی
کسیکه کار میکنند او بزرگ قریش است چگونه رفتار مینماید با برهم کشتی خود چنین ابو سفیان این ملا را اتباع نمود بسیار منفعل شد
و گفت ریخت کسی که آن ذلت دلیل نمی‌بود که از من سرزد از ایشان دار و جزای او را دار امان از پیش نظر تو برد آلله ابن زیاد
که گفت تمیم بن سعد بجد از آنکه آن حضرت را بقتل آوردند اسب بر بدن نفس تاز که او را کشتن و ظلوم است بر چند سوار که جو ...
...اسب بر بدن او خرد نمایند و لکم چنین امر نموده بودم که هرگاه بر او ظلم نمایم اسب بر بدن او جاری نمایند بجا عمل
نبایستی نفس و فطرت ده نفر را مامور نمود که اسب بر بدن آن سید عرب تاختند و استخوانهای او را بسم ستوران خورد نمودند و بعد
از آن جیرها است مسلط شدن رذل ظیبتان بر عترت و اشراف زمان و بابی سبب بود که مظلوم در روز جمعه در یوم عاشورا
فرمود یا قوم من اناس را ذل حیوا الطمع لا ملک الحرمان آیا برای جز آن چه خواری امرا از ملاحظه این مصایب تواند
ایمان از دل بوسید زینب آیا این کفند بریوں و ثنا براداشت یا بر دل بوده قاتل الحناب بابر استخوانها خورد دیده مظلوم با
به هلاکت فرمود آنکه مظلوم بابر عنهار جز در برابر محروم بابر جهاد هزار زخم تیر و لکعیه و اشناد زخم بود و بخشد آن محروم از زاده
زیاد نکرده اسبی لکی مرد و این ملاکر فرمود کرده زخم و زارم که بجز دلاور بند از آتش تیغ جفا مخبر در او اند بار کشتیم
بر نظم تحریر حدیث سابق سید بن طاوس از نکبرده غالب روایت کرده است که من از عراق آمدم در منزل ذات عرق
کجا حد الحضرت رسیدم حضرت از او پرسید از اوضاع اهل عراق بشیر عرض نمود که بیرون آمدم از عراق در حالتیکه دلهای ایشان
با تو بود و شمشیرهای ایشان با بنی امیه حضرت فرمود راست گفتی و از ... بسیار جزا بکند آنچه را که میخواهد و حکم میکند آنچه اراده
مینماید و از تجربه ابی طالب منقول است که چنین فرمود آن حضرت که جواب قاتل بولید بن عتبه امیر مدینه رسید نوشت بجهتم
بنا زیاد



ابن زیاد اما بعد حسین متوجه عراق گردید و روز زیند بخلطه دختر رسول خداست پس بر حذر باش ای پسر زیاد که بدی نسبت باین جناب رسانی و توجه و سری
بر خود و اهل بیت خود بر انگیزی مسدود آن نماید دعا و خاص و عام تا روز قیامت ... نکن در دنیا یاد کرده است پس انتقام بجا نمود ولید نمود و در آن بتحقیق
که چنین خبر توجه الحضرت بکنید کسی که در آن مقام ابن زیاد در سید حسین بن علی را با شکر بفرستاد در میان قادسیه و خفان و قطقطانیه
نزول کردند و از جانب ابن زیاد جمعی لشکر را از سوار پیش از او روانه کرده و در روایت ملهوف چنین است که حضرت بمنزل ثعلبیه در وقت ... نزول نمود
الحال زمانی بخواب رفتند و چنین بیدار شدند فرمودند که در خواب باتفی را دیدم که میگفت شما برعت میروید و مرگ شما برعت بسوی
بهشت میبرد پس علی بن الحسین عرض کرد ای پدر ما بر حق نیستیم حضرت فرمود بلی ای فرزند قسم بخدای که رجوع بندگان بسوی اوست که ما بر حقیم پس
علی بن الحسین عرض کرد ای پدر پس از مرگ و کشته شدن چه باک داریم پس حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد ای فرزند بهترین جزای
که بسید ولد از قبل والد خود و آن شب در منزل ثعلبیه خوابیدند و چون صبح شد مردی از اهل کوفه که او را ابو هرم ... میگفتند
بخدمت الحضرت مشرف شد و سلام کرد و عرض نمود یا ابن رسول الله چرا از حرم جد بیرون آمدی حضرت فرمود ای ابو هرم بنو امیه مال
مرا گرفتند صبر کردم و هتک حرمت مرا خواستند که خون مرا بریزند گریختم و بخدا سوگند که این گروه یاغی مرا شهید خواهند کرد و خدا او را لباس ذلت
بر ایشان خواهد پوشانید و شمشیر انتقام بر ایشان خواهد کشید و بر ایشان مسلط خواهد کرد کسی را که ایشان را ذلیل تر گرداند از قوم
سبا که زنی مالک ایشان بود و او محنف روایت کرده است که در منزل ثعلبیه مردی از گروه نصاری با مادر خود بخدمت الحضرت
مشرف شدند پس آن مرد عرض کرد السلام علیک یا ابا عبد الله حضرت جواب سلام او را باز داد آن مرد عرض کرد ای مولای من من مردی
هستم از گروه نصاری و میخواهم که در پیش روی تو مسلمان گردم و شهادت میدهم که نیست خدایی بجز خدای یگانه که شریک ندارد و آنکه محمد رسول الله است و آنکه
علیا امیر المؤمنین ولی الله و مادر او نیز مسلمان شد و هر دو در خدمت الحضرت ماندند مولف گوید ظاهر اینست که این مرد وهب
بن عبد الله باشد علی بن عبد الله الکوفی و شیخ صدوق روایت کرده است که در منزل ثعلبیه بشر بن غالب بخدمت الحضرت
مشرف شد و عرض کرد یا ابن رسول الله خبر ده مرا از تفسیر این آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم فرمود آن امامی است که بجانب حق دعوت کرده مردم
را و امام دیگر است که دعوت کرده مردم را باطاعت خدا پس اطاعت نموده اند او را و او امام دیگر است
که دعوت نموده است بسوی ضلالت پس اجابت نموده اند او را گروه اول در بهشت جا گیرند و گروه ثانی در آتش پس ... بهم
اشاره فرموده است خداوند در قول خود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و در روایت دیگر الحضرت احوال اهل کوفه را
از او پرسید او گفت دلهای ایشان با تو است و شمشیرهای ایشان با بنی امیه حضرت فرمود یفعل الله ما یشاء بالقدرة و یحکم



ما یرید و کلینی روایت کرده است که در منزل ثعلبیه مردی بخدمت الحضرت رسید و سلام کرد حضرت فرمود از اهل کدام بلادی عرض نمود که از اهل کوفه ام حضرت
فرمود اگر در مدینه نزد من آمده بودی اثر جبرئیل را از خانه خود بتو نشان میدادم که از چه راه داخل میشد و بجانب جد من وحی و تنزیل بر او نازل میشد آیا چه
گمان میکنی سرچشمه علم و عرفان در خانه ما است و مردم میدانند و مردم نمیدانند علوم آن را و ما نمیدانیم این هرگز نخواهد بود پس بروایت صدوق
از منزل ثعلبیه روانه شدند و بمنزل ... نزول فرمودند پس زمانی خواب ایشان را فرو گرفت و از خواب بیدار شدند ... والدین بالحضرت ... پس سید
که همه جزعها را بکرد داده است حضرت فرمود ای فرزند من دیدم سوار گویا در خواب که در خواب دیدم که گوینده میگفت
را ... ایشان سرعت مینمایند و مرگ ایشان را بسوی بهشت با سرعت میبرد پس از منزل کوچ نموده بمنزل ... در آن هیمه ... فرزند زیاد
که الحضرت بمنزل ... رسید است آن شمر حر بن یزید را با هزار نفر سوار فرستاد که سر راه بر آن بزرگوار گیرد ... چنین از منزل بیرون آمد
... گفتم مادر من ...
او بسته ... فرزند رسول ... را نیز رسید ... و بروایت ارشاد و چنین امام مظلوم ... بطن الرمه رسید قیس بن
مسهر صیداوی و بروایت دیگر عبد الله بن یقطر برادر رضاعی خود را برسالت بجانب اهل کوفه فرستاد و بروایت ملهوف بسوی سلیمان بن صرد و مسیب
بن نجبه و رفاعة بن شداد و جماعت از شیعیان فرستاد و خبر قتل مسلم بن عقیل هنوز بروایت ارشاد بآنجناب نرسیده بود و آن نامه باین مضمون
بود بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بسوی برادران مؤمن و مسلمان خود سلام بر شما باد حمد میکنم خدایی را که نیست خدایی بجز او اما بعد
نامه مسلم بن عقیل بمن رسید و در آن نامه مذکور بود که اتفاق نموده اید بر نصرت ما و طلب حق ما از دشمنان ما و از خدا سوال
میکنم که نیکو گرداند بجهت ما افعال ما را و شما را برین کردار ثواب دهد و بزرگترین ثوابها و بتحقیق که بیرون آمدم از مکه بسوی شما
در روز سه شنبه هشتم ماه ذی الحجه روز ترویه و چون پیک من بشما برسد باید که مقام خود بر پا نمائید و جهد کنید در کار خود که
در این ایام بشما وارد خواهم شد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و سبب نوشتن این نامه آن بود که مسلم بن عقیل ... روز قبل از شهادت
خود نامه بالحضرت نوشته بود و اظهار اطاعت و انقیاد اهل کوفه نموده بود و جمعی از اهل کوفه نوشته بودند که در اینجا صد هزار لشکر
بر این ... منتظر ... حضرت ... چنین ... و ... قیس بن مسهر را گرفته ... حصین بن نمیر ... و بروایت ملهوف
... قیس نامه را ... آن را ... قیس را حصین بن نمیر بنزد ابن زیاد
بود ... در مقابل ... ایستاد ابن زیاد به ... رسید ... گفت ... از شیعیان علی بن ابی طالب و فرزند او
علی بن ابی طالب ... گفت چرا نامه را پاره کردی قیس گفت برای آنکه تو مطلع نشوی که در آن نامه چه بود ابن زیاد گفت





نامه از کیست بود فرمود حضرت امام حسین بود بجماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان را نمیدانم پس ابن زیاد در غضب شده و گفت والله از تو جدا نمیشوم
تا نامهای ایشان را بگویی یا بر بالای منبر روی و حسین و پدر و برادر او را لعن نمایی و الا ترا پاره پاره میکنم پس قیس فرمود امامانهای آن جماعت را نمیگویم
لعن و اما مطلب دیگر را بعمل می آورم پس بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای حق بجا آورد و درود بر حضرت رسالت پناه فرستاد و صلوات بسیار بر حضرت
امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین فرستاد و لعن نمود ابن زیاد و پدرش و برادرش و بر سایر بنی امیه از اعلی تا اسفل ایشان پس بروایت
ارشاد فرمود ای ایها الناس این حسین بن علی بهترین خلق خدا فرزند فاطمه دختر رسول خدا و من فرستاده اویم بسوی شما و من رفتم خود را از
آنجناب در منزل حاجز پس اجابت نمائید آنجناب را پس بروایت ارشاد لعن نمود بر عبید الله بن زیاد و پدرش و صلوات فرستاد بر علی بن ابی طالب
و بروایت ملهوف چون این خبر با بن زیاد رسید امر نمود که او را از بالای قصر بزیر افکندند پس بروایت ارشاد بالای قصر بردند و از آنجا افکندند و استخوانهایش در هم شکست و رمقی از حیات در او باقی بود که عبد الملک بن عمیر آمد و سر آن مظلوم را از بدن جدا کرد و در
آن حین ... نمود ... او را که ملعون ... خواستم او را از این زحمت راحت کنم و بروایت ملهوف چون خبر قتل آن مظلوم بحضرت امام حسین رسید
گریست و فرمود اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلا کریما و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر رحمتک انک علی کل شیء قدیر خداوندا قرار ده از برای
ما و شیعیان ما در نزد خود منزل گرامی و جمع نما در میان ما و ایشان در جایگاه رحمت خود بدرستیکه تو بهر چیزی قادری و بروایت بعضی پس حضرت از منزل
حاجز روانه بجانب عراق شدند و به آبی از آبهای عرب رسیدند که عبد الله بن مطیع در آنجا منزل نموده بود و چون نظر عبد الله بر آن جناب افتاد باستقبال شتافت
و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله چه چیز سبب شده است که باین دیار تشریف آورده و آنحضرت را در منزل آورد و از مرکب فرود آورد
پس حضرت فرمود سبب آمدن من آنست که مردم ... از موت معاویه اهل عراق نامه نوشتند و مرا طلبیدند پس ابن مطیع عرض کرد ترا بخدا و بحرمت اسلام سوگند
که اراده مکن که اگر سلطنت بنی امیه را از دست ایشان بگیری ترا بقتل رسانند و بعد از کشتن تو از قتل هیچ کسی پروا نخواهند کرد و بخدا
سوگند که ... حرمت اسلام و حرمت قریش و حرمت عرب ... خواهد شد ... این کار را ... و ... حضرت از جانب
حق ... مامور بود ... ابن زیاد ... راه ... مسدود کرده بود
بیرون ... خبر ... تا ... در جانب ... بجانب ... نقل کرده اند که ما با زهیر بن القین ... رفیق بودیم در
هنگام ... از مکه ... با حضرت امام حسین ... در یک منزل فرود نیامدیم ...
و ما در جانب دیگر ... نمیخواستیم که ... از جانب الحضرت ... بسلام ... جبرئیل ... زهیر ...
... و بروایت ملهوف

پس زوجهٔ زهیر [illegible] چرا نمیروی [illegible]
چه میفرماید پس زهیر بخدمت آنحضرت مشرف شد و زمان بسیاری نگذشت که مراجعت نمود [illegible]
[illegible] طلاق دادم [illegible]
[illegible] در خدمت حضرت امام حسین علیه السلام باشم [illegible]
[illegible]
[illegible] عند جد الحسین [illegible]
[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]

شیخ مفید در ارشاد به این نحو بیان فرموده که چون وقت نماز ظهر داخل شد حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمود حجاج بن مسروق که اذان نماز را بگوید پس چون وقت
اقامه نماز شد با ازار و رداء و نعلین از خیمه محترم بر آمد پس حمد و ثنای حق تعالی را بجا آورد و فرمود ایها الناس من نیامدم بسوی شما تا آنکه آمد
نامه‌های شما بمن رسید و نوشته بودید که بسوی ما بیا که ما امام و پیشوایی نداریم شاید خدا ما را ببرکت تو براه حق هدایت کند اگر بر عهد
و گفته خود هستید پس پیمان خود را تازه کنید و مرا مطمئن نمایید و اگر از گفته خود برگشته اید و از آمدن من کاره هستید من بجای
خود برمیگردم آن غداران هیچ در جواب نگفتند حضرت فرمود بمؤذن که اقامه نماز را بگو و رو بحر نمود و فرمود آیا با لشکر خود نماز میکنی
حر عرض نمود که بلکه شما نماز کنید و ما بشما اقتدا میکنیم پس آنجناب بر هر دو لشکر نماز کرد و مراجعت نمود بخیمه خود و حر نیز مراجعت نمود
بخیمه که از برای او برپا نموده بودند و اصحاب آنحضرت در حول آنحضرت جمع شدند و جمعی از اصحاب حر نیز نزد حر رفتند و باقی لشکر [illegible] عنان
خود را گرفته در سایه اسب خود نشستند و چون وقت نماز عصر شد حضرت امر فرمود که مهیای کوچ شوید بعد امر فرمود منادی که ندای نماز عصر در داد
و اقامه نماز گفت پس حضرت مقدم ایستاد و با هر دو لشکر نماز کرد و بعد از سلام نماز روی مبارک خود را بسوی ایشان نموده خطبه
ادا فرمود مشتمل بر حمد و ثنای الهی بعد فرمود ایها الناس اگر از خدا بترسید و حق اهل حق را بشناسید موجب خوشنودی خدا از شما میگردد
و ما اهل بیت محمد سزاوارتر میباشیم بخلافت و امامت از این گروه که بناحق دعوای ریاست میکنند و در میان شما بجور و عدوان
رفتار مینمایند و اگر ما را مکروه طبع شما میباشیم و شما جاهل بحق ما هستید و رای شما الآن بغیر آن رایست که برای من نوشته بودید و بیکهای شما
نزد من آمده من برمیگردم حر در جواب گفت بخدا سوگند که من ازین نامه‌ها و رسولان که میفرمایی بهیچ وجه خبر ندارم حضرت عقبة بن سمعان را
فرمود خرجین که نامه‌ها در آن است حاضر ساز خرجین را آورد و مملو بود از نامه‌ها که در میان ایشان ریخت حر عرض کرد من از آنها نیستم که این
نامه‌ها را [illegible] من مامورم که چون بحضور تو رسیدم ملاقات نمایم از تو جدا نشوم تا ترا نزد ابن زیاد ببرم حضرت فرمود مرگ نزدیکتر است بتو از این
خیالی که کرده پس حضرت امر فرمود باصحاب خود که سوار شوید ایشان سوار شدند و انتظار کشیدند تا آنحضرت حرم محترم خود را سوار کرد پس
امر فرمود باصحاب خود که برگردید چون خواستند برگردند لشکر حر بر راه آمده ممانعت نمودند حضرت بحر خطاب فرمود
ثکلتک امک ما ترید یعنی مادرت بعزایت بنشیند چه میخواهی از من حر عرض کرد آگاه باش اگر غیر از تو از سایر عرب نام مادرم را بر
زبان جاری میکرد او هم نمی‌گذاشت نام مادر او را ببرم هر که میخواست باشد ولکن بخدا سوگند که مرا هیچ راهی
نیست که نام مادر ترا ببرم مگر به نیکوترین [illegible] حضرت فرمود مطلب تو چیست حر گفت میخواهم ترا نزد پسر
ابن زیاد ببرم حضرت فرمود بخدا سوگند که متابعت ترا نمیکنم حر گفت بخدا سوگند که من ترا از دست رها نمیکنم چون سخن در میان
ایشان بطول انجامید حر گفت من مامور بکشتن تو نشده‌ام و مامورم که از تو مفارقت ننمایم تا تو را





بکوفه برم چنین باشد تو فرار از من مکن براه دیگر بغیر از راه مدینه برو تا حقیقت حال را بسوی ابن زیاد بنویسم شاید صورتی رو دهد که بجای رسد جنگ
تو بزرگوار مبتلا نشوم با این راه روانه شو پس حضرت بضرورت از راه قادسیه میل بدست چپ کرد و روانه شد و حر با لشکر همراه آنجناب
روانه شدند و حر بحضرت گفت ای حسین [illegible] ترا بخدا سوگند میدهم که [illegible] گواهی میدهم که اگر با این
گروه مقاتله نمایی البته کشته خواهی شد حضرت فرمود مرا از مرگ میترسانی و کلمات چند فرمود ملخص معنی آن اینست که کشته شدن در راه
دین [illegible] در راه رب العالمین منتهای آرزوی منست [illegible] شهید شدن بهتر است از زندگانی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و از یک طرف آن امام با اصحاب [illegible] از طرف دیگر حر با یاران
پس حضرت روان گردید [illegible] که از لشکر [illegible] باشد [illegible] جاده [illegible] ای پسر رسول الله
[illegible] دارم حضرت فرمود [illegible] روانه شد [illegible] آنحضرت روانه شد [illegible]
آن سرور بود تا اینکه رسیدند [illegible] پس بروایت ابی مخنف از [illegible] چهار سوار [illegible]
بخدمت آنحضرت [illegible] نافع بن هلال مرادی [illegible] خالد [illegible] و سعید بن [illegible] بن عبدالله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حر نزد آنحضرت آمد عرض
کرد [illegible] اینها از اهل کوفه [illegible] یا آنکه [illegible] از [illegible] الانصار
[illegible] و [illegible] جز اینکه خبر [illegible] ولا [illegible]
[illegible] حضرت از ایشان پرسید
از احوال کوفه [illegible] در جواب عرض کردند [illegible] و اما سایر مردم دلهای ایشان با تو [illegible]
ایشان [illegible] حضرت [illegible] قیس بن مسهر [illegible]
داد [illegible] ای [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و تبدیل نکردند دین خدا را
[illegible] خداوند ما [illegible] منزل نیکو و جمع نما در بهشت و ایشان ن [illegible]
[illegible] آنحضرت آمد [illegible] عرض کرد یابن رسول الله [illegible]
که ملاحظه میکنم [illegible] قبل از [illegible] ملاحظه نمودم که در کوفه





کشتن ما بسیار [illegible] و در سیوم [illegible] که از ایشان جمع شده اند که از سالها هرگز [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] پس آنجناب روانه شد و حر نیز با آنحضرت روانه شد تا اینکه بقصر بنی مقاتل رسیدند پس حضرت ملاحظه فرمود که خیمه
در آنجا برپاست و نیزه بر آن مرکوز است و اسبی در جنب آن بسته اند فرمود این خیمه از کیست گفتند از مردی که او را عبدالله بن حر جعفی
[illegible] حضرت او را طلبید عبدالله با آنکه [illegible] حضرت [illegible] و فرمود [illegible]
[illegible] پس عبدالله [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] آیا میتوانی توبه نمایی [illegible] عبدالله عرض کرد [illegible] رسول خدا [illegible]
فرمود [illegible] عبدالله عرض کرد [illegible]
[illegible] که مقاتله کنم [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جان خود را از ما دریغ کردی [illegible]
[illegible] پس بروایت صدوق حضرت فرمود [illegible]
واعیتنا اهل البیت [illegible] الله [illegible] جهنم [illegible]
خداوند عالم او را بر رو در آتش جهنم افکند و بروایت ابی مخنف چون آن مظلوم را شهید کردند [illegible] عبیدالله بن حر [illegible]
از اینکه یاری [illegible] ننمود [illegible] میگریید و این اشعار را میخواند [illegible]
[illegible] والفراق [illegible] لابن المصطفی روحی فداه [illegible]
یوم اودع للفراق [illegible] العز و یوم الانطلاق [illegible] الذین [illegible]
ذوی النفاق [illegible] حضرت [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] طلب حضرت نمود [illegible] و نفاق [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] و در کتاب بحار الانوار از عمرو بن قیس مشرقی روایت کرده است که گفت من و پسر عمم
در قصر بنی مقاتل بخدمت آنحضرت رسیدیم و سلام کردیم پس عمم عرض کرد یا اباعبدالله این رنگی که در محاسن مبارک ملاحظه مینمایم





خضاب کرده یا رنگ موی تو این چنین است حضرت فرمود خضاب بر موی [illegible] حضرت متوجه [illegible] فرمود آیا
[illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible] پس آنحضرت [illegible] فرمود فانطلق فلا
تسمعا لی واعیة ولا تریا لی سوادا فانه من سمع واعیتنا او رای سوادنا فلم یجب و لم یغثنا کان حقا علی الله عزوجل ان یکبه علی منخریه فی النار
چنین یاری نکنید [illegible] ما را [illegible]
[illegible] او را بر رو بر آتش
جهنم [illegible] حضرت [illegible]
نماید عقبة بن سمعان [illegible] آنحضرت [illegible]
فرمود انا لله و انا الیه راجعون [illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]
[illegible] عرض کرد یا ابت لا اراک الله سوءا
[illegible] الحق [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] امامزاده [illegible] پس [illegible]
پس حضرت فرمود خداوند ترا جزا دهد [illegible]
[illegible] از عقبة البطن بالا رفتند و فرمودند [illegible]
[illegible] عرض کردند [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
و در [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام زین العابدین علیه السلم
روایت کرده است که [illegible]
دنیا [illegible]

کاشی از زمان مرادق کرده لشکر ... که خیمه بلند ... سید ابن طاوس روایت کرده است چنین آن حضرت بعذیب ... رسید نامه از عبید الله
ابن زیاد بحر رسید که در آن نامه ملامت عمر را بر مدارا نمودن با آنحضرت و امر نموده بود بر تضییق بر آنجناب پس حر را امر بمنع نمودند المظلوم
از رفتن حضرت فرمود آیا تو مرا الزام نمودی که از جاده منحرف بشوم حر عرض کرد بلی و لکن نامه امیر عبید الله بمن رسید که در آن نامه امر نموده است بر تضییق بر تو
و کسی را نیز نگهبان من قرار داده است پس امام مظلوم برخواست و رو بخواجه بحضور خطبه انشا فرمود متضمن بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت
پناه و فرمود بدرستیکه نازل شده است از امر چیزی که می بینید و دنیا از ما رو گردانیده است و جرعه زندگانی باخر رسیده است و مردم از حق دست
برداشته اند و بر باطل جمع شده اند هر که ایمان بخدا و بروز جزا دارد باید که از دنیا رو تابد و مشتاق لقای خدا گردد زیرا که شهادت در راه حق
سعادت ابدیست و زندگانی با ستمکاران بجز از محنت و عنا ثمره ندارد چون آنحضرت کلام را باینجا رسانید زهیر بن قین از جا برخواست و گفت
شنیدیم یابن رسول الله آنچه را که فرمودی اگر دنیا [illegible] باقی می بود و ما مخلد در دنیا میشدیم هر اینه کشته شدن در راه تو را بر بقای ابدی دنیا
اختیار می نمودیم پس هلال بن نافع از جا برخواست و عرض کرد که بخدا سوگند ما را [illegible] کار خود را در ما بر نیات و بنیاد خود باقی
میباشیم با دوستان تو دوستیم و با دشمنان تو دشمنیم پس بریر بن خضیر برخواست و عرض کرد یابن رسول الله خداوند منت گذاشته است بر ما که در پیش
روی تو مقاتله نمائیم و اعضای ما در راه تو پاره پاره شود بعد در روز قیامت جد تو شفیع ما باشد پس حضرت ایشان را دعا کرد پس آنجناب
ارشاد تعجیل سوار شده و بطرف [illegible] روانه شدند و هر جا میخواست اصحاب خود را از لشکر حر جدا کند حر با لشکرش منع مینمودند و هر جا میخواست
[illegible] پس بروایت مناقب زهیر بن قین بآنحضرت عرض کرد بیروم بکربلا و در آنجا فرود آئیم زیرا که زمین
کربلا در کنار فرات است پس اگر با ما قتال نمایند ما نیز قتال نمائیم [illegible] از خدا استعانت جوئیم [illegible] نام کربلا را شنید
[illegible] گریست [illegible] اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلاء [illegible] تا از کربلا [illegible] منع
حضرت فرود آمده [illegible] یزید با لشکرش در مقابل آنحضرت فرود آمدند و حضرت [illegible] و دوات طلبید و نامه باشراف کوفه نوشت
بعد امام مظلوم [illegible] و اهل بیت خود را جمع نمود و نظر حسرت بر ایشان کرد [illegible] بعد عرض کرد خداوندا ما عترت پیغمبر
تو محمد مصطفی هستیم ما را [illegible] بیرون کرده اند و از حرم جد خود دور کرده اند و بنی امیه بر ما تعدی نمودند خداوندا حق ما را از ایشان بگیر
و ما را یاری [illegible] ستمکاران پس از آن روانه شد که ناگاه بروایت ارشاد سواری از کوفه [illegible] که سلاح بخود آراسته بود
و کمانی [illegible] پس جمیع لشکر توقف نمودند و انتظار آن سوار را کشیدند [illegible] رسید و سلام بحر و اصحابش کرد و بر آنحضرت
سلام نکرد و نامه از ابن زیاد [illegible] نامه را گشود دید که در آن مکتوب [illegible]
حسین را فرود آورد [illegible] در مکانی فرود آر که آب [illegible] و آبادانی نباشد [illegible] تا اطاعت فرمان

مرا کرده



نازل کرده چنین حر با لعنه الملعون را خواند [illegible] از او در میان لشکر ندا کرد یزید بن مهاجر [illegible] صاحب ابن زیاد را شناخت باو گفت مادرت بعزایت
نشیند این چه پیامیست که آورده الملعون گفت اطاعت نموده ام امام خود را و وفا ببیعت خود نموده ام ابن مهاجر گفت بلکه معصیت
پروردگار خود نموده و عار و آتش را بجهت خود خریده [illegible] امام تو [illegible] و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم
القیمة لاینصرون [illegible] امامانی که بخوانند مردم را بسوی آتش در روز قیامت یاری کرده نخواهند شد و امام تو از آنهاست
است پس حر گفت فرود آئید در اینجا [illegible] حضرت فرمود بگذار که در نینوا یا غاضریه یا شفیه فرود آئیم حر
گفت بخدا سوگند نمی توانم [illegible] که این مرد را بر من گماشته است و حکم کرده است [illegible] مخالفت حکم او نمیتوانم کرد زهیر
بن قین عرض کرد یابن رسول الله دستوری ده که با ایشان مقاتله نمائیم که جنگ با ایشان در اینجا آسانتر است از جنگ نمودن با لشکرهای
بی حد و احصا که بعد از این خواهند آمد حضرت فرمود [illegible] ابتدا بجنگ [illegible] پس بروایت منتخب همه لشکر رفتند تا بزمین کربلا
رسیدند که ناگاه اسب حضرت ایستاد و هر چند [illegible] یک گام بر نداشت پس از آن اسب فرود آمد و باسب دیگر سوار شد آن اسب نیز گام بر نداشت
پس بروایت ابی مخنف [illegible] شش اسب سوار شد و هیچ یک گام بر نمی داشتند چون حضرت آن حال را ملاحظه نمود فرمود یا قوم [illegible] الارض
یعنی ای قوم این زمین چه نام دارد عرض کردند این زمین را غاضریه مینامند حضرت فرمود آیا نام دیگر از این دارد عرض کردند نینوا
نیز مینامند حضرت فرمود آیا غیر از این [illegible] نام دیگر دارد عرض کردند شاطی الفرات مینامند حضرت فرمود غیر از این نامها نام
دیگر دارد عرض کردند بلی [illegible] کربلا نیز این زمین را کربلا مینامند [illegible] حضرت چون حضرت
اسم کربلا را شنیدند آهی از دل پر درد بر آورد و گریه شدید کرد و فرمود [illegible] که این زمین کربلا و اندوه و بلاست ثم قال
انزلوا [illegible] فرود آئید و از جای خود حرکت نکنید [illegible] بخدا سوگند در این زمین است [illegible]
والله [illegible] بخدا سوگند که در این زمین است [illegible] والله [illegible]
و بخدا سوگند در این زمین است که [illegible] زنان ما و بخدا سوگند در این زمین است که کشته میشوند مردان ما و بخدا سوگند
در این زمین است محل قبرهای ما و بخدا سوگند در این زمین است [illegible] ما و در این زمین [illegible] وعده داده است جد من رسول
خدا و خلاف در قول او نیست پس حضرت از اسب فرود آمد و بروایت مناقب آن روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم محرم
الحرام در سال شصت یک از هجرت بود پس آنجناب [illegible] نمود و فرمود مردم بندگان دنیا هستند و دین را





بزبان خود میگردانند مادام که معیشت ایشان میگردد و چون امتحان شوند ببلا قلیل میباشند دینداران بعد فرمود [illegible] کربلا نیز [illegible]
عرض کردند بلی یا رسول الله پس فرمود این زمینیست موضع کرب و بلا و این زمینست محل خوابیدن شترهای ما و بار انداز ما و محل کشته شدن
مردان ما و محل ریختن خونهای ما پس اصحاب حضرت فرود آمدند و حر نیز در مقابل آنحضرت فرود آمد با هزار سوار خود از بعضی ثقات مرویست
که ام کلثوم عرض کرد ای برادر چه بادیه هولناکیست که از آن خوف عظیمی در دلم جا کرده حضرت فرمود بدانکه من در وقت عزیمت صفین با پدرم امیر
المؤمنین وارد این زمین شدیم پدرم فرود آمد و سر در کنار برادرم گذارده و ساعتی بخواب رفت [illegible] که ناگاه [illegible] از خواب
بیدار شد و زار زار میگریست [illegible] فرمود در خواب دیدم که این صحرا [illegible] و حسین من در میان [illegible]
دست و پا میزند [illegible] پس رو بمن نمود و فرمود یا ابا عبدالله [illegible] یا ابا عبدالله چگونه خواهی بود
اگر [illegible] در این زمین [illegible] از حضرت باقر علیه السلام مرویست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با [illegible] نفر از اصحاب خود چون بزمین کربلا رسید [illegible] اشک از دیده هایش روان شد بعد فرمود هذا مناخ
رکابهم و هذا ملقی رحالهم و ههنا تهراق دماؤهم [illegible] این مکان محل خوابیدن شترهای ایشان است و این مکان [illegible]
و این مکان محل ریختن خونهای ایشانست [illegible] که ریخته میشود در تو خونهای دوستان خدا و در منتخب از حضرت
صادق [illegible] مرویست که حضرت امیر المؤمنین [illegible] کربلا [illegible] رسید فرمود [illegible] در این دولت پیغمبر و دو سبط
سبط از اولاد پیغمبران [illegible] شهید شدند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و بروایت منتخب پس آنحضرت در ناحیه نشست و شمشیر خود را اصلاح مینمود و این اشعار را
میخواند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل و کل حی
سالک سبیل [illegible] الی الجلیل یعنی ای روزگار اف بر تو باد [illegible]
[illegible]
این اشعار را تا آنکه خواهرش زینب خاتون شنید [illegible] از جا جست [illegible] عرض کرد
یا اخی [illegible] لیت الموت [illegible]
[illegible]

الیوم



الیوم مات جدی محمد المصطفی و ابی علی المرتضی و امی فاطمة الزهراء و اخی الحسن [illegible] یعنی امروز وفات یافته است جدم محمد مصطفی
و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی [illegible] در روایت ملهوف عرض کرد ای برادر این کلام کسیست که یقین کرده باشد بقتل
حضرت فرمود بلی ای خواهر جان زینب خاتون گفت واثکلاه این حسین است که خبر مرگ خود را بمن میدهد [illegible] زنان نیز گریان
شدند و گلوهای خود را خراشیدند و گریبانهای خود را دریدند و ام کلثوم [illegible]
بعدک یا ابا عبدالله [illegible] پس امام مظلوم تسلی داد او را و فرمود ای خواهر [illegible] اهل آسمانها فانی
میشوند [illegible] اهل زمین میمیرند و جمیع [illegible] هلاک میشوند بعد فرمود ای خواهر ام کلثوم و تو ای زینب [illegible] و تو ای رباب [illegible]
[illegible] بروایت منتخب [illegible]
[illegible]
[illegible] زینب خاتون عرض کرد [illegible]
[illegible] زینب خاتون [illegible] پس زینب خاتون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زینب خاتون عرض کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس آنحضرت [illegible]
از حضرت امام محمد باقر [illegible] منقول است که حضرت امام حسین [illegible] از زمین کربلا [illegible] نامه نوشت [illegible] محمد بن الحنفیه [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible] و السلام [illegible]

مشغول است که حر بن یزید ریاحی ... از رود کربلا نامه نوشت به ابن زیاد و در آن نامه درج نمود که حضرت امام حسین در زمین کربلا نزول فرمودند ... و ابن زیاد

بعد از اطلاع بر این مطلب نامه نوشت بحضرت امام حسین علیه السلام با مضمون اما بعد یا حسین شنیدم در کربلا نزول آمده و یزید نوشته است

که تکیه نکنم بر ... و سیر نشوم از خبز مگر اینکه ملحق سازم ترا بلطیف خبیر یا برگردی بحکم من و حکم یزید بن معویه والسلام چون نامه

بآنحضرت رسید و مطالعه فرمود نامه را انداخت و فرمود رستگار نمیشوند قومی که بخریدند رضای مخلوق را بسخط خالق چون رسول ...

[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]

از روی جاه خود از نیو مختار [illegible] عبدالله فرمود [illegible] از تو او را بیرون [illegible] او را بیرون برد [illegible] الولید

که اراده بیاید [illegible] پسر زیاد بود [illegible] مختار [illegible] کار قطع نمودند [illegible]

نمودند بعد مختار [illegible] مولای علی [illegible] پاره پاره کرد [illegible]

و [illegible] و احوال او [illegible] پس [illegible]

از حضرت امام حسن عسکری [illegible] هشتاد هزار کس را کشته بود

بار این زیاد [illegible] تا آنکه [illegible] هزار [illegible] محمد بن اسمعیل [illegible]

که چهل هزار [illegible] بودند و از [illegible] منقول است که صد هزار [illegible] بودند و از ابن مخنف منقول است [illegible] هزار [illegible] بودند

هشتاد هزار سواره و چهل هزار پیاده و ده هزار [illegible] هشتاد [illegible]

[illegible] کلام ابن مخنف [illegible] سپاه ابن زیاد [illegible] مختار [illegible]

[illegible] هزار [illegible] بودند [illegible] هزار کس [illegible]

[illegible] هزار [illegible] بودند [illegible]

[illegible]

در میان [illegible] بود [illegible] رسیدند که کار تمام شده بود [illegible]

[illegible] مختار [illegible] از لشکر دار الاماره [illegible]

[illegible] هزار [illegible] بودند [illegible]

[illegible] و ابو [illegible]

[illegible] هزار کس [illegible] رسیدند [illegible]

[illegible]

[illegible] مختار [illegible] هزار از مردم [illegible]

و قبایل اعراب بودند [illegible] و خزاعه و کلب [illegible]

و از [illegible] هفت هزار کس بودند و از مردم شام [illegible] هزار کس بودند و از خوارج [illegible] هزار کس

بودند



بودند و ده هزار کس از مردم [illegible] و موصل [illegible] و عسقلان [illegible] بودند [illegible] هزار کس [illegible]

[illegible] سردار لشکر ابو الحتوق بود [illegible] لشکر ابو الاشرس [illegible]

بود و [illegible] سرزاده [illegible] ملعون [illegible] چهار هزار سوار [illegible]

[illegible] هزار سوار [illegible] هزار [illegible] چهار هزار سوار

و [illegible] مالک سردار [illegible] هزار و سنان بن انس [illegible]

علمدار [illegible] مبارک آنحضرت [illegible] مالک [illegible]

بودند و [illegible] محمد بن الاشعث [illegible]

و [illegible] بن مره [illegible] بن مخنف [illegible]

[illegible] هزار سواره و پیاده بودند [illegible] صحرای کربلا [illegible] حضرت امام حسین [illegible]

[illegible] بروایت [illegible] در روز عاشورا [illegible] هزار [illegible] تیر باران کردند

چنانچه [illegible] محمد بن ابی طالب [illegible] زیاد نامه نوشت [illegible] سپاه

[illegible] زیاد [illegible] محرم [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible]



[illegible] قرآن [illegible] مظلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جابر بن عبدالله انصاری و سهل بن سعد ساعدی و انس بن

مالک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



آن حضرت [illegible] عمر بن سعد [illegible]

[illegible] الجناب [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حبیب بن مظاهر [illegible]

[illegible]

[illegible] حبیب بن مظاهر [illegible]

[illegible]

[illegible] حبیب بن مظاهر [illegible]

و احوال [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمر بن سعد [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

دیار آمده است پس آن ملعون روانه شد چون ابو ثمامه صائدی او را دید بخدمت آنحضرت عرض کرد که این بدترین اهل ارض و جری‌ترین مردم [illegible]
تمامی [illegible] آن ملعون نزدیک رسید ابو ثمامه برخواست و گفت شمشیر خود بگذار [illegible] نزد آنحضرت [illegible] آن ملعون قبول نکرد و گفت [illegible]
[illegible] ابو ثمامه گفت پس من [illegible] شمشیر ترا [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





... ابن زیاد ... [illegible]

پس بروایت ... ابن سعد ... ابن زیاد را بحضرت امام حسین ... [illegible]

روایت کرده است که عمر بن سعد در عصر روز پنجشنبه نهم محرم الحرام نهضت نمود بجانب حضرت امام حسین علیه السلام ... [illegible]

دختر حزام که مادر حضرت عباس و عبدالله و جعفر و عثمان ... [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

و بعد پس فارسلت براته ابدی که منقضی نخواهد شد پس زهیر بن القین از جا برخواست و عرض کرد ای فرزند رسول خدا اگر بدانم که هر روز
کرا القتل اورند بعد زنده کنند و هزار مرتبه چنین کنند و هیچ نماید قتل را از تو و از این جوانان و اولاد تو و اهل بیت تو انحو بروایت دیگر
عرض نمودند که خدا او لعنه هرگز تنها نخواهد شد که دست از تو برداریم و جلو نه میگوئیم که الکرام فرزند رسول خدا ای برادر دست [illegible]
با تهم خدا انقیام بعد آن روز را پس بروایتی ملاحف جماعتی از اصحاب آنحضرت نیز جواب گفتند و عرض نمودند و کشته [illegible] باد
محافظت میکنیم تو را ابد تنها و روها جنو و وقت که مارا شهید نمودند در پیش روی تو میسر [illegible] از آنکه مرکب وفا نموده ایم حق خدای تو
و جمل او وجه ایم آنچه با لازم بوده است در آنحال کثیف محمد بن بشر حضرمی که یکی از اصحاب آنحضرت بود گفت که پسر تو را در [illegible]
اسیر نمودند گفت اجر او و اجر خود را از خدا میطلبم و نمی خواهم که او اسیر باشد و من زنده باشم حضرت [illegible] شنید و فرمود خدا ترا رحمت کند
منقذ او [illegible] از این [illegible] که چنین محمد بن بشر [illegible] را از آنحضرت [illegible] عرض کرد الطلب البالغ حیا ان فارقتک
نیز در سوگان مرا ابدا رند و بخورند اگر از تو جدا [illegible] نمایم در [illegible] تو به با قلت اعوان هرگز چنین کاری نخواهم کرد پس آنحضرت
ملاحف [illegible] و [illegible] که قیمت آنها هزار مثقال [illegible] طلا بود و هزار [illegible] پس فرزند خود بده که برادر [illegible]
عاید و از مسعودی در کتاب مروج الذهب منقول است که در نهایت که حضرت امام حسین علیه السلام عدد اهل عسکر کربلا عدد ایشان هفتاد و دو نفر
سوار و صد پیاده بودند و از کتاب نور العیون منقول است که سکینه خواهر دختر امام حسین علیه السلام گفت که شب عاشورا در خیمه
نشسته بودم که ناگاه از پشت خیمه صدای گریه شنیدم و از ترس اینکه مبادا خواهران و سایر زنان مطلع شوند هیچ نگفتم پس از خیمه
بیرون آمدم و به [illegible] و در عرض راه پا برهنه میرفتم و مینگریستم تا اینکه ملاحظه نمودم که پدرم نشسته
است و اصحابش در دور او میباشند پس شنیدم از پدرم که میفرمود بایشان که شما آمده اید با من [illegible] چنان میدانستید که من
جماعتی [illegible] بیعت نموده اند بدل و زبان حال [illegible] که شیطان بر ایشان علم نموده است و خدا را فراموش کرده اند
این [illegible] که [illegible] غیر از کشتن من و کسانی که جهاد مینمایند در پیش روی من و اسیر نمودن زنان من و بر هنه نمودن اهل بیت و حرم من [illegible]
ندانید پس بیعت خود را از شما برداشتم و شما را [illegible] در نزد ما اهل بیت حرام است پس هر کسی که [illegible] باشد در این [illegible] برگردد و برود
در این شب زیرا که شب پرده ایست و کسی را که [illegible] کار نیست و کسی که یاری ما [illegible] ما خواهد بود در درجات عالیه بهشت
دیگر [illegible] داد که [illegible] نادر [illegible] دیده و اده
القائم [illegible] گشته [illegible] در [illegible] کربلا در حالتی که [illegible] کشته باشد و کسی که او را یاری نماید محقق مرا
یاری



فانت
یاری نمود و هر کس [illegible] تا آنکه [illegible] پس او [illegible] ما را یاری نماید در جنت با جد ما خواهد بود در روز قیامت
والله ما اتم کلام الا و تفرق القوم [illegible] کلام [illegible] تمام شده بود که القوم
ده و دو [illegible] متفرق شد و کسی نماند مگر قلیلی که زیاده از هفتاد [illegible] پس ملاحظه نمودم که پدرم [illegible]
سر مبارک را بزیر افکنده در حزن و اندوه [illegible] برای [illegible] نمودم [illegible] نزد اما خود را حفظ نمودم [illegible]
با تمام کردم و عرض نمودم خداوندا ایشان ما را [illegible] تو ایشان را خوار گردان و دعای ایشان را اجابت منما و در [illegible]
قرار مده و [illegible] ایشان سلط گردان و از شفاعت جد ما [illegible] پس راحت نمودم بخیمه و [illegible] از دیدهایم روان بود
چون عمه ام کلثوم [illegible] از [illegible] نمودم [illegible] کیفیت را [illegible] عمه ام [illegible] مظلوم براه و آه
وا جداه [illegible] واعلیاه واحسناه واحسیناه [illegible] کاش [illegible] بمیرد شد
[illegible] برادرم [illegible] اهلاک سازند [illegible] زنان [illegible] مظلوم جمع شدند و [illegible] چنین صدای گریه [illegible]
علیا شد پدر بزرگوارم شنید و برخواست [illegible] دیده [illegible] زنان [illegible] چنین صدای گریه [illegible]
[illegible] عرض کرد ای برادر [illegible] کاش [illegible] هستم [illegible] برادر [illegible]
[illegible] و چنین [illegible] لا تبرحوا [illegible]
[illegible] و برادر [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شهید [illegible] اجر [illegible]
[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible] که حضرات [illegible]



نمودم از حسن نظر خود [illegible] و اجداد طیبین تا این عسکر [illegible] متفرق شدند و خوف ایشان زیاد [illegible] عرض کردند
که ما از تو مفارقت نمیکنیم و در خوف و بلا با تو شریکیم و از جد تو [illegible] پس حضرت فرمود پس [illegible] برخود [illegible]
قرار داده ام پس بدانید که جناب القدس الهی [illegible] بندگان خود [illegible] مکاره [illegible] عالم [illegible] داده است
مرا با کسی که گذشته است از اول [illegible] کرامات [illegible] متحمل شدن مکروهات [illegible]
و [illegible] شما نیز [illegible] کرامات [illegible] بدانید که شیرین و تلخ دنیا [illegible] است و [illegible] آخرت است [illegible]
[illegible] در آخرت [illegible] که [illegible] در آخرت و از کتاب خرایج [illegible] منقول است که حضرت امام حسین علیه السلام
قبل از [illegible] با [illegible] که رسول خدا [illegible] فرمود [illegible] عراق خواهند برد و آن زمین [illegible]
با او [illegible] در [illegible] ملاقات نموده اند و آن زمین را [illegible] و [illegible] شهید خواهند شد و شهید
میشوند با تو جماعتی از اصحاب تو [illegible] درد الم رسیدن آهن [illegible] سلام علی ابراهیم [illegible] باشد
[illegible] و [illegible] سلامت [illegible] القتل [illegible] که [illegible] نیز خود [illegible]
[illegible] منقول است که حضرت امام زین العابدین [illegible] پدرم [illegible]
[illegible] القتل [illegible] حلال [illegible] عرض [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] کشته خواهید شد [illegible] از قتل [illegible]
[illegible] عرض [illegible] حضرت [illegible] طلبید و فرمود
ارفعوا رؤسکم وانظروا [illegible] خود [illegible] نظر کنید چون ملاحظه نمودند مواضع و منازل خود را در بهشت
دیدند حضرت میفرمود این منزل تو است ای فلان و این قصر تو است ای فلان [illegible] پس [illegible] سبب بود که [illegible]
از ایشان [illegible] و [illegible] تا بمنزل خود [illegible] بهشت برسد و از علل الشرایع [illegible] منقول است که
[illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که خبر ده مرا از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام و اقدام ایشان [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] پرده از پیش چشم ایشان برداشته شده [illegible] منازل خود را در بهشت میدیدند
پس [illegible] اقدام مینمود [illegible] شهادت تا آنکه [illegible] حور العین [illegible] با او معانقه کند و [illegible] خود در بهشت و از
حضرت

[illegible]



حضرت امام زین العابدین منقول است که در شب عاشورا پدرم فرمود خیمهای حرم محترم را متصل بیکدیگر برپا کردند و در دور آنها خندق حفر
نمودند و از هیزم پر کردند که جنگ از یک طرف باشد و علی اکبر را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب
با نهایت خوف و بیم آوردند پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود که از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است و وضو سازید
و غسل نمائید و جامهای خود را بشوئید تا کفنهای شما باشند و بروایت ملهوف آنحضرت با اصحاب در تمام آن شب بعبادت
مشغول بودند بعضی در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در قعود و صدای عبادت ایشان مانند صدای مگس بلند بود و در آن شب سی و دو
نفر از لشکر عمر بن سعد لعنه الله بعسکر آنحضرت ملحق شدند و شیخ مفید از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که آنحضرت
فرمود در شب عاشورا مرض بر من مستولی شده بود و عمه ام زینب خاتون به پرستاری من مشغول بود و پدرم در خیمه دیگر بود
و جون آزاد شده ابوذر در خدمت آنحضرت [illegible] بود و آنحضرت شمشیر خود را اصلاح میفرمود و در مقام یأس از دنیا
و حب لقای حق میفرمود یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب و طالب قتیل والدهر لا یقنع
بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل ما اقرب الوعد الی الرحیل یعنی ای روزگار اف بر تو باد که بسیار از یاران
و صاحبان اصیل که بقتل آوردی و بدیل را قبول نکنی [illegible] همه بسوی خداوند جلیل است و هر زنده را راه کوچ در پیش است
چه بسیار نزدیک رسیده است وعده کوچیدن از این روزگار و چون عمه ام این اشعار را مکرر فرمود [illegible] پدرم [illegible]
و [illegible] که [illegible] گریه در گلویم گره زد و خود را [illegible] و دانستم که بلا نازل شده است اما عمه ام
زینب [illegible] شنید [illegible] پس نتوانست خود را [illegible] نماید
[illegible] دامن [illegible] خود را بر زمین میکشید تا بخدمت آن مظلوم رسید و صدا را بواویلاه [illegible] عرض کرد لیت الموت اعدمنی
الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الماضی و ثمال الباقی [illegible]
که مادرم از دنیا رفت و پدرم شهید شد و برادرم حسن [illegible] اکنون [illegible] پناه [illegible] امام مظلوم
نظر [illegible] آن [illegible] از دیدهای حق بین [illegible] و فرمود
[illegible] القطا لنام [illegible] دارد و از
[illegible] از خوف صیاد [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] مظلوم [illegible] عرض کرد

وا ویلتاه [illegible] بای بلا مبتلا شده و او را
چاره از تو منقطع شده است [illegible] دل مرا مجروح مساز [illegible]
ثم لطمت وجهها [illegible]
[illegible]
[illegible] الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible] خلق [illegible]
و برادر [illegible] رسول خدا [illegible]
پس [illegible]
[illegible]



میکنند [illegible] روایت کرده است که [illegible] آن امام غریب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که جدم رسول خدا [illegible] شهید آل محمد [illegible]
اهل السموات و اهل الصفیح الاول [illegible]
[illegible] ملائک [illegible] نازل شده است [illegible]
جمع نماید [illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible]



[illegible]

بلهای [illegible] که پرواز نیامده باشند و خواند [illegible] وجود [illegible] حیفید دران مانند پروانها که خود را بجانب آتش انداز [illegible]

فسحقاً لكم يا عبيد الامة وشذاذ الاحزاب ونبذة الكتاب ومحرفي الكلم وعصبة الآثام ونفثة الشيطان ومطفئ السنن [illegible]

[illegible] امت و [illegible] احزاب و ترک کنندگان کتاب و تحریف کنندگان کلمات و [illegible] و [illegible] شیطان و خاموش کنندگان سنتها [illegible]

[illegible] وعنا [illegible] والله غدر فيكم قديم [illegible] عليه اصولكم وتأزرت عليه فروعكم فكنتم اخبث ثمر [illegible] للناظر واكلة للغاصب [illegible]

[illegible] انکرده [illegible] مقدیم [illegible] اید [illegible] احاطه نموده اند [illegible]

[illegible] الا وان الدعي ابن الدعي قد ركز بين اثنتين

بين السلة والذلة وهيهات منا الذلة يأبى الله ذلك لنا ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وطهرت وانوف حمية ونفوس ابية من ان نؤثر

طاعة اللئام على مصارع الكرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا واني زاحف بهذه الاسرة مع قلة العدد وخذلة الناصر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] كلا والله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عبدالله بن ابی اوفی و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا هجده نفر را که شنیده بودند این کلام را از رسول خدا

در حق امیر [illegible] ایا این کلام رسول خدا را مانع نمیشود از [illegible] در [illegible] گفت [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

بعد سر برداشت و گفت ای غریب و کلمات عجیب تعلیم شد از قبیل اینکه [illegible] باشد [illegible] می رسید آنکه بغیر از آن [illegible]

در باب [illegible] و چه نیست از این قبیل کلام [illegible] پدر او این حالت غریب را ملاحظه نمود بانگ بر آن طفل زد که با کسان سخن بگو

[illegible] بعد آن طفل [illegible] از دو سال [illegible] مادر او ملول گشت پدر او متوجه مادر شد [illegible] تو در تکلم نمودن این طفل

[illegible] او بکسان [illegible] میگوید که مردم [illegible] مادر [illegible] که این طفل سخن گوید [illegible] دعا نمود آن طفل گویا شد

پس آن طفل [illegible] سخن که میگوید [illegible] مردم مطلع شوند پس [illegible] دلالت میکند بر [illegible]

خاتم الانبیا [illegible] سید الشهدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

چنین
نمود از ره برانداش افتاده بود مهاجر گفت ای [illegible] ترا چنین بیقرار دیده‌ام و هرگز ترا چنین ندیده بودم کجا او کند که مرا [illegible] ترا در موقف
که مثل این موقف باشی و اگر از من سوال میکردند که کیست شجاع‌ترین اهل کوفه کسی را غیر از تو نمی‌گفتم این چه حالت است در تو مشاهده میکنم حرکت
کجا او کند که مخیّر کرده‌ام نفس خود را در میان بهشت و جهنم و بخدا سوگند که بهشت را اختیار کردم اگر چه مرا پاره پاره کنند و بسوزانند پس
بروایت ملهوف تازیانه بر اسب خود زده متوجه حضرت امام حسین علیه السلام گردیده عرض کرد اللهم الیک انبت فتب علی فقد ارعبت قلوب
اولیائک و اولاد بنت نبیک خداوندا بسوی تو بازگشت نمودم و توبه کردم پس توبه را قبول کن که بدرستی که دلهای دوستان ترا ترسانیدم
و مطلوب فرزندان پیغمبر ترا در بیم افکندم پس بروایت ابن مخنف بخدمت آنحضرت رسید و در پیش روی آنجناب بخاک افتاد و پیوسته بوسه
بر خاک میداد و روی خود را بخاک میمالید اعتذار کنان چنین ای [illegible] از حضرت ای [illegible] عفو نمود و امر فرمود که سر خود را
از خاک بردار هر سعادت منزلت نمود را از خاک برداشت و بروایت مفید عرض نمود جعلت فداک یابن رسول الله انا صاحبک الذی
حبستک عن الرجوع و سایرتک فی الطریق و جعجعت بک فی هذا المکان یعنی فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا منم آنکس که ترا از برگشتن باز داشتم
و با تو همراهی نمودم و تنگ گرفتم بر تو در راه‌ها و دیگر گمان نداشتم که این قوم با تو چنین رفتار خواهند کرد و اگر میدانستم
و حال تو بحکم سبحانه [illegible] بجان از این افعال که مرتکب شده‌ام آیا توبهٔ من قبول است پس فرمود حضرت که بلی توبه کن که خدا توبهٔ ترا
قبول فرماید خدا توبهٔ ترا قبول نماید از اسب فرود آی عرض کرد سواره بودن من بهتر است از پیاده بودن و در حالت سواری با ایشان
جهاد میکنم و فرود آمدن از اسب آخر امر من باشد که شهید شده باشم در راه تو و بروایت ابن نما آن سعادتمند گفت ای حضرت عرض
نمود که در هنگامی که ابن زیاد مرا بجنگ شما مأمور نمود از قصر برآمدم ناگاه از پشت سر خود ندائی شنیدم ای حر بشارت باد
ترا بخیر چون بعقب التفات نمودم احدی را ندیدم پس با خود گفتم بخدا سوگند که این بشارت نیست در حالتی که بحرب امام حسین میروم
و بخاطرم نمیگذشت که من تابع تو خواهم شد حضرت فرمود لقد اصبت اجرا و خیرا یعنی بتحقیق که رسیدی باجر و خیر و منقولست که عرض
کرد در این شب پدرم را در خواب دیدم که بر زبان آمد و گفت ای فرزند در این روز کجا رفته بودی من گفتم که رفته بودم که سر راه
بر امام حسین بگیرم پدرم فریاد برآورد و گفت واویلاه ای فرزند تو را بر فرزند رسول خدا چه کار است اگر میخواهی در جهنم مخلد باشی با او جنگ
و اگر میخواهی در روز قیامت رسول خدا شفیع تو باشد و در بهشت همسایه او باشی برو و اعانت او کن و بادشمنانش جهاد کن
و بروایت ابن مخنف پس حر سعادتمند رو بمخالفان نموده ندا کرد ای اهل کوفه اعداء الله و اعداء رسوله [illegible] فرزند علی
مرتضی و فرزند رسول خدا [illegible] پس حر سعادتمند حمله نمود و از آن اشقیا بیست و چهار نفر از ایشان را بجهنم فرستاد
پس کافران بر آن جوان هجوم آوردند و او را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند چون حر ملاحظه نمود که فرزندان در راه آنحضرت
کشید



شهید گردید بمیدان رفت و بروایتی خود را بر زمین انداخت و گفت الحمد لله الذی استشهد ولدی بین یدی الحسین پس آن جناب عرض کرد ای امام زادهٔ من فرزند خود را
در پیش روی تو فدا نمودم پس حر بحضور آنحضرت آمده و عرض نمود ای مولای من پیش حضرت رسول خدا دستوری بده که ما را
این کافران روم زیرا که من اول کسی بودم که بجنگ تو از شهر کوفه برآمدم حال میخواهم که در پیش روی تو کشته شوم امام المظلوم او را چون حر
دستوری یافت با بندهٔ شکرانه دو روز بود بروایت ارشاد یا اهل الکوفة لامکم الهبل والعبر اذ دعوتم هذا العبد الصالح اذا جائکم اسلمتموه
یعنی ای اهل کوفه مادران شما بعزای شما نشینند و بگریند از دیدن اینکه روا نگردید و این بندهٔ شایسته خدا را طلبیدید و او نزد شما آمد
او را بدون دست دشمن او واگذاشتید و گمان کرده بودید که جان خود را فدای او خواهید نمود حال دشمنی میکنید با او میخواهید بقتل
او رسید او را از هر جانب گرفته‌اید و نمیگذارید که رو آورد بولایت عریض خدا و مثل اسیر در دست شما گرفتار است و بجز کشتن او اراده‌ای ندارید
و منع مینمائید آن بزرگوار و زنان و اطفال او را از آب فرات که یهود و نصاری و مجوس میخورند و سگان آن صحرا
و خوکها بی‌پروا در آن میغلطند و از تشنگی او و آب نیاورید و نمیدهید آیا حق رسول خدا را در ذریت او رعایت میکنید و از تشنگی او را هلاک میکنید
پس چرا آب نمیدهید در این حال که یاران و اهل بیت او از تشنگی هلاک شدند شما باید که یاد نمائید پس بگذارید بروید به هر جا که خواهید باشد از ولایت خدا که
شما بخدا ایمان آورده اید و تصدیق نموده اید به رسالت جدش و قبول نموده اید معاد پس بروایت ارشاد جواب آن اشقیا بر آن
سعادتمند حمله نمودند و تیرباران او آغاز نمودند پس حر برگشت و در پیش روی حضرت امام حسین علیه السلام توقف نمود و عمر سعد بغلام خود
درید نام داد که علم خود را نزدیکتر بیاور پس آن غلام علم را نزدیک آن پلید برد پس اول تیری که بجانب حضرت رها کرد این بود و گفت
شهادت دهید که من اول کسی بودم که تیر انداختم بعد از آن لشکر تیر انداختند و بعد از آن بروایت صدوق حر عرض کرد یابن
رسول الله دستوری ده تا مقاتله نمایم حضرت او را اذن داد پس آن سعادتمند رو بمیدان نهاد و قتال نمود و مبارز طلبید
حر مرحلی بلاد المنیف [illegible] بجبه [illegible] پس حمله نمود و هیجده نفر از لشکر عمر سعد را
بقتل آورد و منقولست که بروایت ابن مخنف آن دشمنان خدا در او نوشتید بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام که بر او رحم کند
او را همچنین نزد کس امر بر کسی نفرستید او را بقتل رسانیدند آن سرور را خبر دادند و آن جناب بر او گریست
در روز قیامت بعد حمله نمود بر آن کافران و اشعار چندی خواند در جا [illegible] بعد از آن چون آن حرامزادگان
جیفه [illegible] و نمود با ایشان [illegible] و از سعادت و جام مرگ را جام انس نوشید پس جماعت بر او فریاد زدند و [illegible]
و حریم اهل بیت را از [illegible] مجتمع کم کا ما امید شدند قوم که مخالفت نمودند [illegible] خود را اراده نمودند که حرم
نمایند [illegible] و الکافرین را اراده نموده اند که بقتل آورند آل محمد را و حالی که اهل حرم [illegible] روز قیامت است



ملعون مستند
پس حمله نمود بر آن کافران [illegible] جهان را طلب میکرد که او را بیاورد که بیاری ما بیاید اول پس بعد از او گفت که او را بقتل آورد و بیدر
که او را ورد بولایت عریض خدا پس آن جناب جمیع کشته در حال که اسب در دست کی و مالک بن [illegible] از آن [illegible] و جز او رایزن خود
او را ولد را از آن شامیان ... بگذار روبگان [illegible] کان ... دیده و ... عنایت نمود ... را ... اصحاب را
فرموده در روز قیامت چرا ... نمی‌کنید ... پس ... حمله نمود بر آن اشقیا تا اینکه بجاه
بخاک افکند رسانید پس ... و بروایتی ... کشیدند ... آن کافران ... تیر باران
نمودند و ... تیر ... مانند ... اعادند در هنگام ... حضرت ... یزید بن سفیان
که گفت اگر ... سیوم ... و ... و ... چنین ... جاری ... بحق
بن سفیان گفت ... سیوم ... گفت ... مدار [illegible] چنین جدا آن
پلید ... و ... آن ملعون را بقتل آورد ... سواره و پیاده ... جهنم واصل نمود پس
مخالفان [illegible] از ... حضرت امام حسین علیه السلام عرض نمود یابن رسول الله ... فرزند رسول خدا
آیا از من راضی شدی حضرت فرمود ... آزادی ... در دنیا و آخرت ... پس حر ... سوار شد و ... کرده
مشغول کارزار ... بروایت مفید ... آنحضرت حمله نمود ... از هر جانب ... آنحضرت ... بس
حمله آوردند ... مظلوم ... حمله ... آنحضرت ... آن اشقیا
از مقابل ... قیس ... سعد ... بن سعد
ملاحظه ... این جماعت ... آن لشکر ... آن ... عروة
بن قیس ... در این هنگام ... اشقیا ... آن ... سعید
در حالت پیاده ... نمود ... بر آن اشقیا ... ابن الحر ... حر
مثل ... کن فرزند ... هزار ... بر آن ... بزرگوار
و ایوب بن مسرح ... شریک شدند و آن ... حر ... و بروایتی ... آن شقی
که ... از ... آن ... پس ... صدوق آن حضرت
خود را ... آن بزرگوار رسانیدند ... آنحضرت ... [illegible] فی الدنیا
و الآخرة ... نتو ... در دنیا و آخرت ... مظلوم ... الحر بن ... ریاحی
صبور



صبور عند مصافحة الرماح یعنی بسیار خوب جوانمردی بود حر بن ریاحی و میرکننده است نیزه‌ها و شمشیر نمود ای نیزه‌ها لنعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه
عند الصباح یعنی بسیار خوب جوانمردی بود در هنگامی که ندا کرد حسین را پس جان خود را فدای او نمود در هنگام صبح
از کتب معتبره این ابیات نقل نموده است و نعم الحر فی وهج المنایا اذا الابطال تخفق بالصباح فیا رب اضفه فی الجنان وزوجه مع الحور الملاح
در غبار ... دستها ... در هنگامی که ... بر آوردند شمشیرهای خود را ... فیا رب اضفه فی الجنان وزوجه مع الحور الملاح
یعنی پروردگارا ضیافت نما حر را در بهشت و تزویج کن بجهت او حوری پاکیزه سرشت را لقد فاز الذین نصروا حسینا
و فازوا بالهدایة والفلاح یعنی بتحقیق که رستگار شدند آنانکه یاری کردند حضرت امام حسین علیه السلام را و آورده بودند بهدایت و رستگاری
پس بروایت ملهوف اصحاب آنحضرت نعش حر را نزد امام المظلوم آوردند و آن جناب غبار را از روی او پاک مینمود و میفرمود تویی آزاد
چنانکه مادرت ترا آزاد نامیده است در دنیا و آخرت پس بروایت مصعب حر ملاحظه نمود که برادرش ... بسعادت شهادت
رسید بخدمت آنحضرت مشرف گردید و اجازت طلبید و بمیدان کارزار رفت تا مرتبهٔ شهادت نوشید چون غلام حر دید
که خواجه و خواجه زاده هر دو شهید شدند ... دید ... ابو عثمان ... از دست داد
طلب اجازت امام نمود و بمیدان نهاد و جمعی از آن کافران را بقتل رسانید پس نزد آنحضرت آمد و زبان ادب گشود و عرض نمود
یابن رسول الله معذورم دار که گستاخی کردم و بدون اجازه شما بمیدان رفتم الا از فراق آقا و آقازاده خود سوخته بودم حالی مرا
رخصت فرمائید که بمیدان کارزار روم و جان خود را در راه شما فدا کنم پس حضرت او را دعا کرد و دستوری حرب داد آن غلام با ایمان
دف ... و بمیدان حرب نهاد و جمعی را بجهنم فرستاد تا مرتبهٔ شهادت نوشید و باقی ماندند ... بروایتی
آورده است غلامی از زیاد بن ابی سفیان که نامش سالم بود بیرون آمد در مقام مبارزت برآمد و از لشکر سعادت اثر امام حسین علیه السلام
عبد الله بن عمیر در مقابل آن نامرد برآمد بسیار رسید ... عبد الله بن عمیر بسیار دوست او گفت من قوم عشایرم زبیر بن
قین یا حبیب بن مظاهر بمبارزت من برآیند عبد الله بن عمیر گفت یابن الفاعلة بلکه رغبت نمی‌کنی بمبارزهٔ احدی از اهل عزای فرزند
زنا کار آیا تو را اختیاری هست ... بمبارزت ... پس بر او حمله نمود ... آن پلید ... از ... کار او را ساخت و هنوز مشغول زدن بود که ناگاه سالم غلام ابن زیاد بقصد هلاک نمودن او بیرون تاخت و اصحاب حضرت
بن عمیر خطاب نمودند که قد رهقک العبد یعنی نزدیک شد ترا هلاک نماید آنجناب ... تا اینکه سالم پلید خود را بدو رسانید
و ضربتی بر او حواله نمود چنین عبد الله بن عمیر ... حبیب خود را با او رسانید ... ضربتی بر او حواله نمود چنین عبد الله بن عمیر
شمشیر آن ملعون را از صدمهٔ شمشیر آن پلید ... بر دو ... عبد الله بر او حمله نمود و ضربتی بر آن ملعون زد که بجهنم واصل

شد پس رو نمود بلشکر امام در حالتی که آن ملعون را بقتل رسانیده بود و زخمی در کاشفه خود داشت فرمود پس عمرو بن حجاج با جمعیت خود حمله
نمود و میمنه اصحاب آنحضرت چون نزدیک رسیدند اصحاب برانو نشستند و نیزه‌های خود را جانب ایشان بلند نمودند چنین نقل است که
اسبان اقدام نمودند و خود دست کشیدند بر گردیدند که ناگاه اصحاب حضرت ایشان را تیرباران نمودند و جمعی از ایشان را هلاک کردند و جمعی دیگر را مجروح
ساختند که ناگاه مردی از بنی تمیم که نام او عبدالله بن حوزه بود رو بلشکر امام آورد اصحاب ندا کردند که بکجا میروی مادرت بعزایت
بنشیند گفت میروم نزد پروردگار رحیم و شفیع مطاع حضرت از اصحاب پرسید که کیست این مرد عرض کردند ابن حوزه است حضرت
فرمود اللهم جره الی النار یعنی پروردگارا بکش او را بسوی آتش که ناگاه اسب آن ملعون با اضطراب آمد و او را در جدول انداخت
و پای چپ آن پلید در رکاب بماند و پای راستش بلند شد که در آن هنگام مسلم بن عوسجه ضربتی بر پای راست آن ملعون زد که از بدن نحسش
جدا شد پس اسب آن شقی رو نمود و سر آن پلید را بر سنگ و کلوخ میزد تا اینکه روح نحسش وارد آتش جهنم گردید در روایت
بکار پس هر یک از اصحاب کرام که اراده میدان قتال مینمود بخدمت آنحضرت میرسید و آن سرور را وداع مینمود و عرض میکرد السلام علیک
یا ابن رسول الله حضرت میفرمود و علیک السلام ما نیز از عقب تو میائیم و این آیه را تلاوت میفرمود فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر
و ما بدلوا تبدیلا یعنی بعضی از اصحاب بشرف شهادت رسیدند و بعضی منتظر شهادت میباشند و بدل ننمودند حکم خدا را بتبدیل کردن
پس بعد از شهادت حر ... بریر بن خضیر همدانی که از قراء اهل زمان و زاهد کامل بود ... خدا بود متوجه لشکر اعدا گردید و رجز
انشا فرمود پس حمله بر آن اشقیا نمود و فرمود اقتربوا منی یا قتلة المؤمنین اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین اقتربوا منی یا قتلة اولاد
رسول الله رب العالمین و ذریته الباقین یعنی نزدیک من آئید ای کشندگان مؤمنین نزدیک من آئید ای کشندگان اولاد بدریه
نزدیک من آئید ای کشندگان اولاد رسول رب العالمین و ذریه باقیه پس رجز خواند و حمله نمود و قتال تا اینکه سی نفر از آن اشرار را بقتل
رسانید پس مردی از لشکر اعدا که یزید بن معقل نام داشت در مقابل آن بزرگوار آمد و گفت شهادت میدهم که تو از جمله گمراهانی
بریر فرمود بیا تا مباهله کنیم که هر یک از ما و تو که دروغ گوئیم بر تیغ دیگری کشته شویم پس هر یک بر یکدیگر حمله نمودند یزید ضربتی خفیف
بر بریر زد اثری نکرد و بریر ضربتی بر سر آن ملعون زد که خود و سرش را شکافت و بمغز سرش رسید و بجهنم واصل شد پس یکی از لشکر
عمر بن سعد بر بریر حمله نمود و آن بزرگوار را بدرجه شهادت رسانید پس پسر عم بریر نزد او آمد و گفت وای بر تو ای کعب بریر را
بقتل آوردی بکدام رو در روز قیامت ملاقات خواهی نمود خدا را پس از شهادت چند ... نمود ...
میفرمود ... کاش ... حیض میبودم در رحم زن تا اینکه در روز ... بودم در روز ... بگوییم در جواب
خالق ... در روز ... که ... شهادت رسید ... وهب ... بن ...

ابن



ابن بنت رسول الله یعنی جانم فدای فرزند فرزند پیغمبر که فرزند دختر رسول خدا است وهب در جواب مادر عرض کرد امشی یا اماه و لا اقصر یعنی یاری
خواهم نمود ای مادر جهد و توانائی خواهم کرد و در بعضی از کتب مقتل مسطور است که وهب از مادر خود طلبید که از زوجه خود استحلال جوید و وداع
نماید مادرش فرمود مأذونی اما با عجله باید که زنان ناقص العقل میباشند مبادا ترا از جهاد و از سعادت جاوید باز دارد و چنین
وهب نزد زوجه خود آمد و بآو گفت ای دختر فاطمه در این صحرا غریب و تنها مانده دلم میخواهد که جان خود را فدای او کنم آن
زن گفت هزار جان من و تو فدای حسین که کاش در شریعت زنان را نیز جهاد جایز بود تا من نیز جان خود را فدای او کنم اما
میخواهم شرط نمائی در قیامت مرا در داخل بهشت شوی ... حضرت امام حسین علیه السلام رفتند زن عرض نمود یا ابن رسول
الله میدانم که هرگاه در راه شهید شود هیچ کار از زیارت ... حوران بهشت ... و این نوجوان که شوهر منست
میخواهد در راه تو جان در بازد و حاجت من از او اینست که در روز قیامت مرا باز طلبید و من داخل بهشت شوم و ... الحال آن ک
التماس دارم که مرا بخواهران و اهل بیت خود بسپارید که در حرم محترم در سلک کنیزان دختران فاطمه محسوب باشم ... کرد
بزرگ ... الحال ...
که ای ... او را ... در بهشت ... پیش ... طلبید و روی بمیدان نهاد
و چنین بکبار میدان رسید و نیزه خود را برزبان زد و گفت امیری حسین و نعم الامیر ... که ...
امیری ... ... پس بروایتی که ... فرمود ان تنکرونی فانا ابن الکلب سوف ترونی
و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی و ادفع الکرب امام الکرب ... بالعب ...
نیم وهب بن عبدالله ... که ... خواهید دید مرا ... صولت مرا در جنگ ... خون خود را بعد از
طلب نمودن ... در میدان مقاتله ... پس ... حمله ...
برانگیخته ... بقتل رسانید پس ... عرض کرد یا اماه ارضیت یعنی ای مادر ...
ازمن راضی شدی ... فرمود ... تا اینکه کشته شوی در پیش روی امام حسین علیه السلام پس
زوجه او گفت بالله لا تفجعنی فی نفسک یعنی ... نمود ... بازگرد ... بقتال ...
وارجع ... حق ... پس ... بن ... رسول الله ... فرزند نور کوشی ... زار ...
فرزند رسول خدا تا اینکه در قیامت شفیع تو باشد نزد خدا پس وهب مراجعت ... و جنگ ... آنقدر ... حمله ...
آورد تا اینکه نوزده سواره و دوازده پیاده را بقتل آورد پس ... دو دست آن بزرگوار را قطع نمودند ... ابی ...



شاید ... رو بسوی خیمه‌ها ... شد و میگفت پدر و مادرم فدای تو باد جهاد کن ... حمایت نمودن ... ذریه ... رسول
خدا پس وهب ... نمود که زوجه خود و ... میخواست تا ... خود را نزد زنان ... دامن ... را گرفت و گفت لن اعود ... ادعک
... تا ... حضرت امام حسین ... شاید ... فرمود جزیتم من اهل بیت خیرا ارجعی الی
النساء رحمک الله ... که خدا جزای خیر دهد ... رحمت کند ... معانی ...
از امام حسین ... شنید مراجعت نمود پس وهب ... حمله نمود و در ... روایتی مادر
در کنار ... ایستاده بود ... میدید و باواز بلند میفرمود ... مادر ... فدای تو ...
مصطفی ... پس حضرت امام حسین ... وهب ...
خدا ... جزای خیر دهد ... اهل بیت رسول ... خاندان را ... از ... صالح
... بهشت ... مصطفی ... وهب ... که ...
در ... عمر بن سعد ... پس ... سر او را ... بر ... بجانب ... اهل ... ...
در ... دو روایت ... مختصر ... از ... دو ... ... ... عمود
... حضرت ... حمله ... ... ... از ...
... روایتی ... اسیر ... پس ... ... ... بسیار ... ... ... ...
بلشکر امام حسین ... پس ... سر ... برداشت ... و ... ... میگفت
الحمد لله الذی بیض وجهی ... ... ... ... ...
... فرزند ... رسول خدا ... ... ... ... ...
... ... عمر بن سعد ... بقتل ... ... ... ...
... ... حضرت امام حسین ... ... ...
یا رسول خدا ... ... ... ... ...
حضرت فرمود ... ... ... ... ...
... ... ... ... ...

واورا



واورا ... مسلم ... که از لشکر امام حسین ... و در روایتی ... نزدیک ... بادر
از ... حضرت امام حسین علیه السلام ... اختیار ... که ... حضرت ... رسید
مسلمان شد و بروایتی بکار ... عمر بن خالد ... متوجه قتال گردید ... اصحاب ...
که ... تعالی ... در ... خداوند عالم ... در عالم ... حضور ...
شهادت پس ... ... ... شهادت ... پس حمله آورد ... اشقیا تا اینکه
بشربت شهادت ... روایتی ... خالد ... حمله ... ... ... از ...
اینست که ... تا اینکه ... خداوند عالم ... بسوی ... نیکو ...
تا اینکه ... شهادت رسید و بروایتی محمد بن ... سعد بن حنظله ... ... ...
... تعالی ... ... که ... باید ... ... ... ...
... بهشت و ... ... حور العین ... ... ... ... ... ...
شهادت ... ... عبدالله ... شهادت ... ... ... ...
هلال ... ... ... انا ابن هلال البجلی انا علی دین علی ... هلال ... ... دین علی ...
پس ... ... ... انا علی دین عثمان ... ... ... ...
... ... ... ... ... عمرو بن الحجاج ... ...
... ... ... ... ... ...
در مقابل ... ... ... ...
... ... عمر بن سعد ... ... ... ...
که یک یک در مقابل اصحاب آنحضرت ... ... ... ...
خواهند نمود پس عمرو بن حجاج ... حضرت امام حسین علیه السلام ... ...
و بر جماعت خود ... ... ... ... ... امام را ...
... ... ... ... از دین خدا بیرون رفته ایم ... ... ... آتش جهنم

پس بروایت ارشاد دهلوی آن عمر بن الحجاج با آن ملعون بود او زینت با آن مظلوم که میوه ها رسیده و میاه ابریشه و تشریف بیاورید که لشکر
مهیا است بلی آن تیر ملعونها دختر با میوه های نیست که با آن تو تیر داد امام مظلوم عرب چنین تر زینکی سهل لشکر رسید در صدد مهمان نوازی
برآمده باستقبال بخود رسید و اول گفت که بجهت آن مهمان عزیز برید آب را روی شسته بعد بلاد تشنگان مظلوم را با همای آب نهادند دید
و نزد او را سالت را از حجت کوفیان بخبر بود مادید بدانش جواب دید لعنة الله علیکم و علی حزبکم نعلیکم بادی بروایت مناقب بعد از
شهادت عمر بن عبد الله مسلم بن عوسجه که از اکابر شیعه دعا بود و برو آن چند ضرب ازار دیر الی جماعت کفار رسیده بود حضرت امیر المومنین
او را برادر خود خوانده بود و از جمله آن نامی مشهوره بود از حضرت امام علیه السلام اذن در جهاد طلبید و بسبب هنر را کوه لان در آورد و در روی کمیدم
کارزار نهاد و قصیده در مدح امام حسین خوانده و در جزات نمود که همچون مبارزان هیبت کرد از ان حال در سوال میکنید بیاید که من
بر شیر میدانم و از طعن بر سلم که کی مخالفت بر آید ما را از طریق رشد روز عوده است که او زیده است بر این عذاب میسازد
طلبید و در روسای لشکر اعدا مبارز از از لشکر جدا میکردند و بحرب او میفرستادند و از دلیران که زرکوان کم میشدند تا آنکه بنی مبارز
بجهنم فرستاد آخر الامر جمع کثیر رو بر جمله کردند مسلم در میان ایشان افتاد و شمشیر ایشان از قتال بی نیاز مانده بیمار بر سر زمین
افتاده رسیده بود و از کثرت جراحت از مرکب در غلطید و مزید در آورد با یه رمال ام ادرکنی از فرزند رسول خدا امام در یابید پس بعیادت
ملهوف حضرت امام حسین با حبیب بن مظاهر بر سر وی آمدند حتی رسیدند که هنوز رمق در او باقی بود حضرت حلاوت را ...ت امام یا ملم
خدا ترا رحمت کند آنگاه مسلم فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا نعنی مرد از ایشان کسیست که بشهادت رسید و
از ایشان کسی منتظر شهادت است و تبدیل ننموده دین خدا را بدین تبدیل نمودن پس حبیب بن مظاهر نزد او رفت و گفت عزیز است بر من عليک
یا مسلم البشر بالجنة یعنی خبر دشوار است که ترا با این حالت بینم بشارت باد ترا به بهشت مسلم بصدای ضعیف بسوی تو گفت البشر
داده حبیب گفت اگر این بود که من نیز در عقب تو میرفتم هر آینه میخواستم که مرا بجهت هر وصیتی که مسلم گفت فان اوصیک بهذا
و اشار الی الحسین فقاتل دونه حتی تموت یعنی وصیت میکنم ترا که در یاری این بزرگوار در برابر جان خود افداکن او را در حیات تو ...
لا اتکلت عینا بی فرانه ببیدم ترا روی خواهم نمود و آن قدر که در او این عمل خواهم داد و بعد روح از بدنش بیرون رفته و قدسی پرواز
نمود و بروایت محمد بن ابی طالب پس کنیز مسلم بیلوه برآورد که یا سیداه یا ابن عوسجه چنین صدا رسید ای کنیز که لشکر ابن سعد بسیار آن دل
خرم شد و ... برآوردند میگفتند کشتیم مسلم بن عوسجه را در آن هنگام شیث بن ربعی گفت مادرهای شما بجزای شما بنشیند بدست خود
برزگان خود را میکشید و عزت خود را عزلت بدل میکنید آیا خوشحالی میکنید بقتل مسلم بن عوسجه که او کسی بود که بسیار مواقف
نیکو بعبث دارد دیدم او را بقاتلین خفیف که جهاد او را در روز جهاد آذربایجان که پیش از شش نفر از کفار را کشته بود قبل از جمع شدن لشکرهای مسلمانان





در روایت بحار الانوار پس عمر بن سعد پلید حصین بن نمیر را طلبید و او را با پانصد تیر انداز امر نمود بقتال و آن پیشوایان اشقیا را تا لقب ایشان تیر
باران کردند و اسبهای ایشان را بی خود میکردند تا آنکه بطول انجامید تا روز بنصف رسید در شدید قتال و آن کافران بخواستند حمله آورد و در بر
آن حضرت بکار داشتند جانب حسین عمر بن سعد پیادگان بسیاه را فرستاد که از جانب راست و چپ حاکم تا نیزه بر ایشان اهل بیت سکم کنوز حصار
نوازی اصحاب آن حضرت جمع آمیخته بودند پس بر یک جانب حملا آوردند و دور بودند و بعد هم ایشان دست برسانیدند ابن سعد ملاحظه نمود که باین
وضع مشکل است چاره باید نمود پس امر نمود که خیمه که اطراف را بسوزانند حضرت فرمود بگذارید بسوزانند که جایی که کنند بار از راه ایشان
از آن جانب مسدود خواهد شد پس چنان شد که حضرت فرموده بود و بروایت شیث بن ربعی گفت چگونه زنها را بتوزیع آورید و درست بروایت
بشنید پس از آن شمر حمله نمود و بدهان یک طرف مقاتل مشغول شدند و بروایت ابی مخنف پس شمر ولد الزنا حمله آورد و نیزه زد بلکه رسید تا دیگر نیزه خود را
بخیمه زنان فرو برد و آنطلم نزبان برده عنو ... نزد آورد و بالای خیمه حرم آتش بیاورید تا این خیمه را بسوزانم
خانها را بر اهلش خامها بسوزانم این نوع بیحیایی بر ایشان و اولاد زنا ثابت خواهد شد کم کردند بر آن پلید حمله آوردند و آن خواهر
مجاهرین سوزان حرم را خراب ... بیحیایی گفت بلی حضرت امام حسین گرد خود را ... با آواز بلند عورت عرض کرد اللهم لا تبق له
الکبریاء تحرق جسده فی النار یوم القیمة یعنی بمیخ عمر او و درود را آنگاه جسد او را در روز قیامت با آتش سوزان پس شمر ولد الزنا در غضب شد
و بانگ بر لشکر زد که وای بر شما بلکه حمله برید بر ایشان تا آنکه اصحاب زن را از میان بردارید پس آن گروه اشقیا بیکبار حمله ور شدند
بران سعادتمندان و ایشان را از هم متفرق نمودند و از طرف راست و چپ تیر باران و حمله بر آن مظلوم را از این حمله بعضی مجروح
و بعضی مذبوح و بعضی در خاک افتادند پس شمر ولد الزنا با زن آتش بر ادرداشته آورد که خیمه را بخیمه حرم چنین زهیر بن قین ایشان ده نفر
بود با ده نفر از اصحاب آن مظلوم حمله آورد تا آن قوم میشوم ملاعین را از خیام محترم دور گردانید و بروایت بکار آن اصحاب زهیر در این حمله
ابا عروه ضبابی را که از اصحاب شمر بود بقتل آورده و چون یک نفر یا دو نفر از اصحاب آن حضرت بقتل می آوردند ظاهر میشد در ایشان
باعتبار قلت ایشان و اگر ده نفر از اصحاب عمر سعد را بقتل می آوردند ظاهر نمیشد در ایشان باعتبار کثرت ایشان و بروایت
ارشاد شیخ مفید که قتال و جنگ بسیار شد قتل و جراحت در آن قوم بدنهاد ذی الجلالی تا آنکه آفتاب بوقت زوال رسید پس ابو ثمامه صیداوی
بروایت بحار جبار از مشاهده این کثرت قتل و جراحت گفت آن امام مظلوم اسد و عرض کرد یا ابا عبد الله جان من فدای تو باد که لشکر مخالف
نزدیک شده اند و گمان میکنند که کشته خواهی شد تا جان خود را فدای تو گردانم و دوست دارم که ملاقات نمایم خدا را و حال آنکه این نماز ظهر را
بجا آورده باشم پس سر بلند کرد آن حضرت بسوی آسمان و گفت ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول وقتها یعنی پس آن حضرت
سر مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و فرمود نماز را یاد کردی خدا ترا از نماز گذارندگان محسوب سازد بلی این زمان اول



وقت نماز ظهر است از این کافران مهلت طلبید تا نماز گذارندگان محسوب گرداد بلی این زمان اول وقت نماز ظهر است از این کافران مهلت
طلبید تا نماز را بعمل آوریم پس بروایت ابی مخنف آن مظلوم بنفس اذان نماز را گفت و بعد از فراغ از اذان ندا در داد با ویلک یا عمر
بن سعد انسیت شرایع الاسلام الا تقف عن الحرب حتی نصلی و تصلی و نعود الی الحرب یعنی وای بر تو ای عمر بن سعد آیا فراموشی
نموده طریقهای اسلام را چرا زمانی دست از جنگ نمیکشی تا ما و شما نماز را بعمل آوریم و بعد معاودت نمایم بکار ابن سعد جواب آن
حضرت نگفت حضرت فرمود استحوذ علیه الشیطان یعنی شیطان برایشان مسلط شده است پس حصین بن نمیر لعنه الله ندا در داد
که ای حسین هر قدر نماز میخوانی بعمل آور که نماز تو را خدا قبول نخواهد نمود پس حبیب بن مظاهر رو نمود و درست بروایت شنید
و ناپسند در دیدند این قوم گمان میکنی که قبول نمیشود نماز فرزند دختر رسول خدا و قبول میشود نماز تو ای پسر حماره چنین اغلوطه
ام ها در حسود را شنید در غضب شد و در مقابل حبیب بن مظاهر آمد و رجز خواند پس نزاد ... کرد که حبیب بر آن اسب میدان حرب
پس آن بزرگوار سلام کرد بر حضرت امام حسین و وداع نمود آن امام مظلوم را و عرض کرد که یا مولای من امید وارم که هنوز
نماز تمام نشده باشد که من در بهشت نماز را بعمل آورم و سلام ترا بجد تو و پدر و مادر تو و برادرت برسانم و جوه تحفه نماز را زجانب
ای حبیب مردی بود که سالها در خدمت رسول خدا صلعم رسیده بود و احادیث بسیار از او شنیده بود و علا زمت امیر المومنین علیه السلام
مشرف شده بود و قرآن را در حفظ داشت و در شب بعد از نماز خفتن تا دمیدن صبح خواب نمیکرد و مشغول تلاوت قرآن مجید الله
الکتاب همینکه دید حبیب اجازت طلبید گریان شد و فرمود این چه حق مرا از جد بزرگوار یاد کار بود مرا با تو انس بسیار است و باد جوانی تو
ضعف پیری فرا گرفته است حبیب گریان عرض نمود یا ابن رسول الله میخواهم در نزد جد تو رو سفید باشم و پدر تو از من خوشنود
باشد و مادرت مرا از یاری کنندگان تو محسوب دارد و میخواهم در روز قیامت مرا از کشتگان در راه تو محسوب دارند چنین آن مظلوم مبالغه آن پیر
عالیمقدار را با نهایت حسرت وداع نموده او را اجازت فرمود پس بروایت ابی مخنف حبیب بمیدان حرب نهاد و در مقابل حصین بن
نمیر آمد و رجز آن ... تا ... منم حبیب بن مظاهر ... شما را ... در دست راستم ... تیغ بسیار خوبی
نمایم چند در بعد از ما بیشتر باشید ولکن ما در جنگ صابر سیاه تر از تمام در قدرت ... ازلی و حجت خدا
همیشه اعلا و ظاهر ترست و تمام قوم رسیدند که یاری نمیکنید سبط رسول خدا را در هنگامی که یاری میجوید و ما بد قومی باشید
که کافر شدید براه بدایت پس آن پیر عالیمقدار حمله آورد بر حصین بن نمیر و لشکری را او اندخت و آن لشکر واقع شد
بر روی اسب آن ملعون و چشم آن اسب را قطع نمود پس آن اسب از جا جست و آن ملعون از زین بر زمین انداخت





ازدست
پس حبیب خواست که ضربتی دیگر بر آن لعین زند و او را بجهنم واصل نماید که جمعی از آن خبیث حمایت نمودند و آن ملعون را
جدا نمودند پس بروایت مناقب آن پیر عالیمقدار روباه کافران آورد و رجز خوانان فرمود و مقاتله شدیدی نمود
در روایت محمد بن ابی طالب شصت و دو نفر از آن کافران را بدرک هلاک افکند پس بروایت مناقب ملعونی از طائفه بنی تمیم
حمله ور گردید بران بزرگوار و جان نیز بران عالیمقدار زد که از شدت جراحت آن بزرگوار افتاد و خواست که برخیزد حصین
بن نمیر بدست پلید خود شمشیر بر فرق مبارکش زد که از شدت جراحت آن کشیر بار دیگر بر زمین افتاد پس بروایت پیغمبر او در
یا بن رسول الله ادرکنی ای فرزند رسول خدا مرا دریاب چون حضرت امام حسین صدای او را شنید مرکب در تاخت در وقتی جا آن
در رسید که رمق از او باقی مانده بود دیده باز کرد و نظر بر روی مبارک آن بزرگوار کرد و عرض کرد یا ابن رسول الله میخواهی که دیدار
جد خود را ببینی تا بیا این زمان بعد از موت حذار از کرم ای سعید خود را بجهنم خود صف بکردم پس آن حضرت آیت
رزمها را چون اثر بالجنة یعنی ای حبیب بشارت باد ترا به بهشت و با خبر از عقبه رسیدم پس حبیب بار دیگر عازم دار
السرور شد و جان خود را بجان آفرین تسلیم نمود پس بروایت محمد بن ابی طالب حصین بن نمیر سر منورش را از بدن اطهرش جدا
کرده و بگردن اسب خود آویخت در روایت مناقب آن کافر شقی از تمیم نیزه بر او زده همان ملعون سر مقدسش
از بدن جدا کرد در آنوقت حضرت فرمود از خدا اجر میطلبم بسبب شهادت خود و اصحاب خود و بعضی گفته اند که بدیل بن حریم
آن پیر عالیمقدار را بقتل آورد و سر انور او را بگردن اسب خود آویخت و چون داخل مکه معظمه شد چون پسر حبیب که کودک بود نیز در آنجا
چنین ملاحظه نمود سر پدر بزرگوار خود را شناخت پس حیلتی نمود و آن ملعون را بقتل آورد و سر پدر خود را گرفت و دفن
نمود و بعضی گفته اند که در بلد مکه مشهور است که در روضه الحبیب و از کتاب منتخب منقول است که روزی حضرت
رسالت پناه با جمعی از اصحاب خود در بعضی از کوچه های مدینه میگذشتند که ناگاه بکودکی چند بر خوردند که در آن راه بازی میکردند
پس آن حضرت نزد یکی از آن کودکان نشست و بوسه میان دو چشم آن طفل را بوسید و بالاطاعت بر خود نمود و او را
در کنار خود نشانید و نهایت مهربانی نسبت باو بعمل آورد بعضی از اصحاب عرض نمودند یا رسول الله نمیدانیم که این کودک
فرزند کیست او را میان این همه اطفال برگزیدی حضرت فرمود ای اصحاب مرا ملامت مکنید بدرستیکه من روزی که این کودک
دیدم که روزی با حسین من بازی میکرد و دیدم که خاک قدم او را برمیگرفت و بر صورت و چشم خود میمالید بااین سبب
پس از روز تا حال دوست دارم این کودک را از این جهت که او را حسین مرا دوست دارد و در روز قیامت
شفیع او شفیع پدر و مادر او خواهم بود و جبرئیل مرا خبر داده که این طفل از اهل خیر و صلاح خواهد بود در آن لشکر

[illegible]





[illegible]



[illegible]





[illegible]

روز قیامت روزی که روی ... [illegible] ... ما را از عذاب خدا نگاه دارند ... [illegible] ... حسین را بکشید

[illegible] ... عذاب ... [illegible] ... پس روایت مناقب ... حضرت امام حسین علیه السلام ...

[illegible] ... مستوجب عذاب شدید ... [illegible]

[illegible] ... مستحق عذاب باشند

[illegible] ... حنظله عرض کرد ... [illegible]

[illegible] ... برادران ... [illegible]

[illegible] ... پس حنظله عرض کرد السلام علیک یا ابا عبد الله ... [illegible]

[illegible] ... در بهشت ... [illegible] ... بروایت ... [illegible]

[illegible] ... در میان کشتگان افتاد ... [illegible]

[illegible] ... حضرت امام حسین علیه السلام ... [illegible]

[illegible] ... در روایت مناقب پس ... [illegible]

[illegible] ... در میدان رزم ... [illegible]

[illegible] ... عبد ... [illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]

برداشت و نعره از تنگ برآورد مانند شیر با تن برهنه بر آن روبه صفتان حمله آورد رجز بدین نهج میگوید بخدا سوگند
دیوم زیاده از دولت نوزا [illegible] دراننو واتی از ضرب تیغ او میل کشند و بروایتی کفت
چنین با او [illegible] ای عباس بن علی [illegible] که با سر برهنه خود را در میان حرب افکنده عباس [illegible] در راه قامت
هر چه آدمی کنند [illegible] پس آن کافران هجوم آوردند و از اطراف و جوانب در آمدند و زخمهای بسیار بر وی زدند
و القصه [illegible] بر [illegible] زدند که از حس و حرکت افتاد و از پا در آمد پس [illegible] جان [illegible] از زبان [illegible]
[illegible] میگوید دیدم [illegible] را در دست [illegible] که با هم نزاع میکردند [illegible] میگفت من
او را کشتم [illegible] گفت نزاع نکنید که او را [illegible] نکشته است بلکه [illegible] هم [illegible]
پس بروایت [illegible] عبد الله [illegible] و عبد الرحمن غفاری بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند یا ابا عبد الله
السلام علیک آمده ایم که جان خود را فدای تو کنیم و رفع ظلم از تو نماییم حضرت فرمود [illegible]
[illegible] آن دو بزرگوار [illegible] آنحضرت آمدند [illegible]
[illegible] بیا از [illegible] نیکوئی [illegible] ساعة [illegible]
برادر من [illegible] امید دارم [illegible] روشن گردد
آن دو بزرگوار عرض کردند جعلنا الله فداک والله ما علی انفسنا نبکی ولکن نبکی علیک نراک قد احیط بک
ولا نقدر علی ان نمنعک [illegible] [illegible] که جان خود را [illegible]
[illegible] ای مظلوم [illegible]
[illegible] جزاک الله یا ابن اخی [illegible] جزاء المتقین [illegible]
[illegible] پس
آن دو بزرگوار [illegible] را وداع کردند و گفتند السلام علیک یا ابا عبد الله حضرت فرمود و علیکما السلام
و رحمة الله [illegible] پس رو بمیدان [illegible] و مقاتله نمودند [illegible] شهادت رسیدند پس غلام ترکی
از آنحضرت [illegible] قرآن [illegible] حضرت فرمود [illegible] را
[illegible] شنیده ام [illegible] آن غلام [illegible] رحمه الله [illegible]
از بدرت



از پدرت اجازت طلبیدم فرمود مختاری [illegible] حال میخواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرگوارت نمایم آن بی
[illegible] کردم حال [illegible] که آن غلام بخدمت آن امام همام آمد و کیفیت را عرض نمود و از آنجناب
اجازت طلبید و بعد از [illegible] اهل حرم [illegible] مخدرات [illegible]
[illegible] که اگر در خدمت شما تقصیر کرده باشم مرا حلال نمایید [illegible] طلب [illegible]
[illegible] آن غلام [illegible] اهل حرم [illegible] پس آن [illegible] وداع نمود [illegible] میدان [illegible]
[illegible] بروایت [illegible] آن غلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حمله آورد بر آن کافران [illegible]
بر آن [illegible] آن غلام را [illegible] هلاک [illegible] پس حضرت
امام حسین [illegible] آن غلام آمد [illegible] آن غلام [illegible]
و از راه شفقت [illegible] آن غلام [illegible] آن غلام [illegible]
دیدهای خود را گشود [illegible] دیدهای خود را گشود [illegible]
حضرت افتاد [illegible] رضوان الله علیهم پس یزید بن زیاد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تا آخر الامر آن کافران بر آن بزرگوار حمله آوردند
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] و نام آن ملعون طارق بن [illegible] ابو عماره [illegible] طارق [illegible]
[illegible] [illegible]
پس [illegible]
[illegible] پس بروایت [illegible] ابو عمرو [illegible] قوم در میدان حرب نهاد
و آن بزرگوار [illegible] پس [illegible] آن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]





باد [illegible] که راه هدایت [illegible] و ملاقات [illegible] در جنة الفردوس و با [illegible] رفیع [illegible]
[illegible] در میدان آن [illegible] بر آمد و آن عالیمقدار را بقتل رسانید [illegible]
[illegible] و عبیدان حرب نهاد [illegible] عمر بن سعد [illegible] بقتل آورد پس مراجعت نمود بخدمت
آنحضرت [illegible]
ابن سعد ملعون را [illegible] رتبه شهادت فایز گردید در روایتی [illegible] ابی الحرث و مالک بن
عبد الله بخدمت آنحضرت آمدند و عرض نمودند السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت فرمود و علیکما السلام پس هر دو
بمیدان قتال نهادند و مقاتله نمودند تا اینکه رتبه شهادت [illegible] ناگاه از میان بیابان مانند
برق [illegible] سوار [illegible] در رسید [illegible] عتبة بن ابی [illegible]
[illegible] عمر بن سعد [illegible] آنحضرت امام حسین [illegible] یا ابن رسول الله [illegible] عمر بن سعد [illegible]
[illegible] علیک السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عمر بن سعد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن زیاد
[illegible] آن ملعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
حضرت امام حسین [illegible] برادر خود فضل بن علی [illegible]
چنین



چون ابن سعد پلید دید که آنحضرت [illegible] هزار سوار از لشکر خود جدا نمود و گفت [illegible]
[illegible] هزار سوار [illegible] فضل [illegible] فضل بن علی
[illegible] تا آخر الامر [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آواز آنحضرت [illegible] بلند شد
[illegible] عمر بن سعد [illegible]
[illegible]
یا ابتاه یا رسول الله [illegible] پس روح [illegible] بریاض الرضوان پرواز نمود پس بروایت محمد بن ابی طالب [illegible]
از اصحاب آنحضرت بخدمت [illegible] السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت فرمود و علیک السلام
[illegible] شهادت
[illegible] شهادت فایز گشتند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت را شهید کردند [illegible] المظلوم و اولاد امیر المؤمنین [illegible] اولاد جعفر و اولاد عقیل و اولاد
حضرت امام حسن [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
وداع نمودن [illegible] عبد الله بن مسلم بن عقیل
بن ابی طالب [illegible] دختر امیر المؤمنین [illegible] بروایت ابی مخنف [illegible]
بزرگوار [illegible] اذن ده [illegible]

زهیر [illegible]
و [illegible]

نمود باز گفت که [illegible] ایها الفتیان [illegible] القتیل را [illegible] می‌کنند تو را [illegible] پس عبدالله عرض کرد
یا عم باقی وجه الله [illegible] و رسوله و [illegible] سعید و [illegible] للقتال والله لا کان ذلک ابدا [illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] قایم [illegible] و حال انکه [illegible] سعید [illegible] از برای قتال [illegible] که این [illegible] کرد پس شد
پس جدا از [illegible] حرب [illegible] در [illegible] قتال [illegible] در روایت که این رجز را خواند الیوم القی مسلما و هو ابی و فتیة بادوا علی دین النبی
[illegible] امروز ملاقات می‌کنم پدر خود مسلم را و ما جوانانیم [illegible] بالکذب لکن خیار و کرام النسب
و شیعه آن جوانان معروف [illegible] اخبار [illegible] پس حمله آورد بران اشقیا تا اینکه بروایت
محمد بن ابیطالب نود [illegible] نفر را در سه حمله بقتل آورد پس بروایت ارشاد عمرو بن صبیح [illegible] عبدالله بن مسلم
انداخت و المظلوم دست خود را بر جبهه خود گذاشت که آن تیر [illegible] دست آن بزرگوار را بجبهه او دوخت [illegible] که دست
خود حرکت دهد نتوانست [illegible] دیگر تیری بر دل مبارکش زد و آن مظلوم را شهید کرد [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
شاهد [illegible] بر نعش آن مظلوم آمد و آن ملاعین را از دور نعش دور کرد و نعش المظلوم را [illegible]
آورد [illegible] جوانان [illegible] احملوا بارک الله فیکم [illegible] دار الجنة و دار الامان
[illegible] [illegible] مبارک [illegible] و دار الامان [illegible]
از خانه [illegible] از عبدالله بروایت امام محمد باقر محمد بن مسلم بن عقیل برادر او [illegible] برادر [illegible]
بود و رجز خواند و [illegible] نفر از آن اشقیا را بقتل آورد [illegible] ابو جرهم [illegible] و لقیط
ابن ایاس جهنی [illegible] شهادت [illegible] شهید رضوان الله علیهما پس بروایت محمد بن ابیطالب [illegible] عقیل [illegible]
[illegible] و رجز خواند [illegible] [illegible] و طالبی [illegible] غالب [illegible] ان [illegible]
[illegible] شد [illegible] در علم [illegible] بروایت ابی مخنف [illegible]
و [illegible] بالسیف و [illegible] خالق الانام [illegible] الملک [illegible]
[illegible] و [illegible] خاکی [illegible] پس [illegible] ملک [illegible] حمله آورد [illegible]
[illegible] بقتل آورد [illegible] بشر بن سوط همدانی [illegible] عبدالله [illegible] اختلاف [illegible] شهادت
فایز گردید پس در آن هنگام حضرت امام حسین [illegible] رنجه [illegible] پس [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
امام [illegible] امام [illegible] امام طالب الجنة [illegible] امام [illegible]

پناه



پناه دهنده [illegible] که پناه دهد ما را و آیا اعانت کننده نیست که اعانت نماید ما را آیا طالب [illegible] نیست که دفع نماید شر
اعدا را از ما پس [illegible] خواندن این [illegible] از زنده [illegible] از آل امام است و همین [illegible] می‌کنند و فاطمه مادر
[illegible] محمد [illegible] و [illegible] طیار است [illegible] اسلام [illegible] پس [illegible] و [illegible] روشن [illegible] روز [illegible] و شیعیان ما
بهترین شیعیانند و دشمنان ما در روز قیامت زیان کارانند [illegible] بروایت [illegible] عبدالرحمن بن عقیل روی بمیدان آورد
و رجزی [illegible] خواند [illegible] عقیل [illegible] سید [illegible] طالب [illegible] هاشم و [illegible] باشیم
و این [illegible] بلند [illegible] است [illegible] جوانان [illegible] پس حمله [illegible] اشقیا [illegible] القتیل رسانید
[illegible] عثمان بن خالد جهنی [illegible] شهادت [illegible] کشیده [illegible] که در زمان [illegible] مختار [illegible] ابو عمرو [illegible] مختار
آمد و [illegible] عبدالرحمن بن عقیل [illegible] او [illegible]
گفت [illegible] عبدالرحمن [illegible] آن [illegible] آوردند مردم [illegible] آورده بود
[illegible] پس [illegible] کشیدند و او را [illegible] ابو [illegible] درخت [illegible]
[illegible] چنین [illegible] پسر و ابو [illegible] مختار [illegible] این پسر [illegible]
[illegible] این پسر عبدالرحمن بن عقیل است [illegible] مختار [illegible] شنید [illegible] آن پسر آمد
و او را [illegible] و بسیار گریست [illegible] خود [illegible] و گفت [illegible]
نام [illegible] قائم [illegible] گفت [illegible] آمده [illegible] با تو [illegible] مادر [illegible]
[illegible] چنین [illegible] شهید کردند مسلم بن عقبه [illegible] روز [illegible] مسجد [illegible] چندان
[illegible] که [illegible] آن حضرت رسید [illegible] شد [illegible] خانه‌ها را خراب کردند و در روز
[illegible] و بسیار [illegible] از [illegible] پریشان [illegible]
و [illegible] ولایت [illegible] شنیدیم [illegible] شنیدیم که [illegible] توفیق داده
و [illegible] حضرت امام حسین [illegible] را [illegible]
[illegible] شنیدیم [illegible] آمده ام [illegible]
مختار [illegible] عالم [illegible] اینک [illegible] جواهر [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] الملعون [illegible] مختار [illegible]
[illegible] مختلع کردند و [illegible] هزار مثقال [illegible] هزار مثقال [illegible] مادر
[illegible] دوازده [illegible] پنج هزار درهم [illegible] داد و [illegible] خود [illegible]





تمام کردند و خانه از برای [illegible] نمودند [illegible] عبدالرحمن را با آن خانه آوردند و [illegible] از برای
[illegible] و عبدالله [illegible] و عروة بن کاهل [illegible] نزد مختار آوردند که شریک بودند در قتل عبدالرحمن بن عقیل
بن ابیطالب پس مختار [illegible] سوراخ سوراخ کردند و بروایت ابوالفرج عبدالله بن عقیل بن ابیطالب
نیز [illegible] عثمان بن خالد و بشر بن حوط [illegible] شهادت نوشید و عبدالله الاکبر بن عقیل نیز [illegible]
عثمان بن خالد جهنی [illegible] شهید شد و محمد بن ابی سعید بن عقیل نیز [illegible] شهادت نوشیدند
و چون نوبت باولاد عبدالله بن جعفر طیار رسید [illegible] جابر [illegible] زینب خاتون [illegible] روایت
[illegible] محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب [illegible] حرب نهاد و رجزی [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible] مقاتله [illegible] قرآن
[illegible] و [illegible] ظاهر [illegible] پس حمله [illegible] نفر [illegible] فرستاد
[illegible] عامر بن نهشل [illegible] شهادت نوشید [illegible] عون بن عبدالله بن جعفر [illegible] برادر
خواند [illegible] سید [illegible] جعفر طیار [illegible] شهید شد [illegible]
[illegible] در [illegible] سواره و پیاده
[illegible] القتل آورد [illegible] عبدالله بن قطبه [illegible] شهادت فایز گردید و چنین نوبت قتل
باولاد حضرت امام حسن [illegible] رسید بروایت ابی مخنف آن مظلوم [illegible]
[illegible] امام [illegible] امام [illegible] امام [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] اعانت کننده نیست که اعانت کند ما را آیا یاری کننده نیست که یاری نماید ما را آیا کسی نیست [illegible]
از عذاب [illegible] دشمنان [illegible] المظلوم [illegible] [illegible]
[illegible] قاسم [illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] امام [illegible] امام زمان [illegible]
[illegible] باشی [illegible]
[illegible] دیده برادر بزرگوار
[illegible]
[illegible] قاسم بن الحسن [illegible] مبارزت [illegible] بروایت
[illegible] بزرگوار خود آمد

چنین



[illegible] آنحضرت [illegible] مبارزت نموده است [illegible] المظلوم [illegible]
[illegible] مبارزت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] الخطاب [illegible] روایت [illegible] قاسم [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] فرزند برادرم [illegible]
[illegible] طفل [illegible] امام [illegible] اجازه [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] بزرگوار [illegible] برادران
[illegible] مبارزت [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] الم [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] المظلوم [illegible] ملاحظه نمود [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] الاولاد [illegible]
و [illegible] الله [illegible]
و السعادة الابدیة [illegible] دشمنان
[illegible] مبارزت [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible] مبارزت [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] ملاحظه نمود [illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ملاحظه نمود [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] المظلوم [illegible] زینب خاتون
صندوق را آورد و در پیش روی آنحضرت [illegible] المظلوم در صندوق را [illegible] حضرت

امام حسن را برادر رد و بر قاسم پوشانید و عمامه آنحضرت را برادرد و بر سر قاسم بست و دختر خود را که نامزد قاسم بود به او عقد
بست و بگریه آن خیمه ماتم علیهم مهیا شد و دست دختر را گرفت و به دست قاسم داد و آنحضرت از خیمه بیرون آمد پس نظر نمود
به دختر عم خود دید که شروع نمود به گریه و زاری که ناگاه از لشکر اعدا صدای هل من مبارز بلند شد پس آن مظلوم دست [illegible] را
رها کرد و خواست که از خیمه برآید که دختر عم دامن او را گرفت و گفت چه در نظر داری قاسم در جواب فرمود میخواهم به حرب
دشمن روم که طلب مبارز می نمایند و عروس [illegible] پس عروس صدا به گریه و نوحه بلند کرد و اشک
حسرت از دیده ها ریخت و عرض کرد ای قاسم تو را در قیامت به چه نشان شناسم و در چه مکان تو را یابم پس
آن مظلوم آستین خود را قطع نمود و فرمود ای دختر عم با این آستین [illegible] مرا بشناس چون اهل بیت این حالت [illegible]
به گریه در آمدند [illegible] امام مظلوم ملاحظه نمود که قاسم اراده میدان
دارد فرمود ای ولدی اتمشی برجلک الی الموت [illegible] قاسم عرض کرد کیف
لا و انت بین الاعداء وحیدا غریبا [illegible]
[illegible] حمایت کننده [illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible]
آن مظلوم [illegible]
[illegible] پس آن مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حضرت قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] عروس [illegible]
سوار شد و پا بمیدان حرب نهاد و اسب خود را بجولان در آورد و مبارز طلب نمود پس [illegible]

سوار



سوار [illegible] در مقابل لشکر آمد حضرت قاسم آن ملعون را بقتل آورد و چهار پسر او نیز بقتل آمدند پس قاسم [illegible]
خود را در میدان حرب [illegible] و مشغول قتل سواران [illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible]
حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] سبط محمد مصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible]
و بروایت صدوق فرمود [illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] بروایت ابی مخنف [illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible] حمید بن مسلم [illegible] عمر بن سعد [illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible] عمرو بن سعد بن نفیل ازدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] بروایت منتخب [illegible] آن مظلوم [illegible]





قاسم

پس آن مظلوم [illegible] از اسب [illegible] عم [illegible] حمید بن مسلم [illegible] آنحضرت صدای
[illegible] عم [illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible] آن ملعون [illegible]
[illegible]
[illegible] امام زاده مظلوم [illegible]
[illegible] بروایت منتخب آن امام [illegible]
[illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible] صورت حضرت صاحب الزمان
علیه السلام [illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حمید بن مسلم [illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible] بروایت ابی مخنف آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible] قاسم [illegible] حمید [illegible] آنحضرت [illegible] قاسم

بسینه خود



بسینه خود چسبانیده بود و دو پای آن طفل بزمین کشیده میشد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] قاسم [illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حمید [illegible] آن مظلوم
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible] حضرت قاسم [illegible] حضرت [illegible]
آن مظلوم [illegible] آن مظلوم [illegible] حضرت قاسم [illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible] نوجوان [illegible] یتیم [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت قاسم [illegible]
[illegible] بروایت ابی مخنف [illegible] میدان حرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible]

شکل چرخهای مبارکش ... رفته بود ... [illegible]

الحی ... [illegible] ... رسول الله فیقیک لا

[illegible] ... رسول خدا ... [illegible]

[illegible] ... شاهزاده عالی قدر ... [illegible]

[illegible] ... لا ارهب الموت اذ الموت رقی ولا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ملاقات با اعدا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible]





[illegible] ... امام زین العابدین ... [illegible]

[illegible]

یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون

و در دولت ... باشد قطره ای از آن آب ... ننوشیم تا ... عف ... در یابید پس حضرت عباس ... و نزد برادر مظلوم مراجعت نمود ...

از آن ملعون شنیده بود گفت آن مظلوم ... فطاوی ... الارض ... [illegible]

... والقدر ... [illegible]

بلند شد ... آن امام غریب ... شنید حال ... [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

عباس را می آوردی روز نمود در میان عرب از همه بهتر بود و امروز نعش بی سر او را در قبیح تر دیدم که از تو باشد پس آن ملعون گریان شد و گفت بخدا
سوگند که از وقتی که سر عباس ع را بریدم تا امروز شب بر من نگذرد مگر اینکه در خواب می بینم که دو مرد مرا میگیرند و مرا میبرند تا اینکه با آتش بریم پیش
و آن مرد در آن آتش می افکنند و من فریاد میزنم تمام شب عقب دیگر آن آتش مرا میگیرد و آن آتش مرا بانی یاد آورده است که ملاحظه نمایی که
بعد آن ملعون روسیاه برانگیخت و جهل بکنم و حاصل شد و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که مادر حضرت عباس و جعفر و عثمان
و عبد الله در موی کربلا شهید شدند ام البنین بود چنین در شهر مدینه شهادت این بزرگواران با آن مخدره در ملک بلا رسید بود که پیر و ناتوان بود رفت
بقبرستان بقیع در روز زنان جمع نوحه درد او در نوحه و مرثیه سوزناک مرثیه خود را میخوانند چنین صدای نوحه او میشنیدند جمع میشدند
بر دور آن مخدره در گریه میشدند چنین مروان که حاکم مدینه بود حاضر میشد و با آن شقاوت که با اهل بیت رسالت داشت از ناله و زاری ام البنین
بی تاب میشد و میگریست مولف گوید تا کی ازین بها دست حضرت عباس بر حضرت امام حسین ع از جمیع دوستان بیشتر بود زیرا که آن امام
مظلوم کمر مبارک خود میگفت را ایشان از پهلوی و جانفشانیهای آنحضرت را از اجله او آگاهم برادرها در حضور دوستان و برادران را
بمیدان حرب فرستاد و بعد جهد شنیده صدای العطش کودکان تشنه پناه ما نه مشک را برداشت و بمیدان رفت با آن تشنگی جگر سوختگی که
دهشت که از آب برداشت که بیاشامد چون تشنگی آن حضرت را و اهل بیت را بخاطر آورد آب را ریخت بعد جهد جهاد تمام کرد
که شاید آب مشک را با آن کودکان برساند تا دستهای مطهرش را از جسد جدا ساختند بعد از شهادت او که شاید آب را به آن طفلان رساند ب مرگ
مشک را به دندان گرفت و با رکاب اسب را میراند و دفع دشمنان را می نمود و در همین حالت بود که آن امام مظلوم بقصد مصیبت او گریست
خود را محافظت نماید بی اختیار ناله و آه و زاری می نمود و چنان تضرع و بیقراری آن مظلوم شدت نمود که بسبب آن مدهوش گردید و شهادت
آن بزرگوار چنان بر غم و الم بیکسی و تنهایی آن امام عالیمقدار افزود که کلام الان انکسر ظهری و قلت حیلتی فرمود چنانچه شهادت
میدهد براینکه آن امام مظلوم چرا این کلام را در شهادت حضرت عباس فرمود و در دیگر او نفرمود روایت شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب
ارشاد و این از روایات اقرب است در بیان واقع و اظهار رساند و آن روایت این است چون حضرت عباس ملاحظه نمود که بسیاری
کشتگان از اهل حرم را برادر خود برادر هایی که با او بودند که عبد الله و جعفر و عثمان ع باشند از زنان مادرش معدوم گوید تا ملاحظه
نمایم که چه نصیحت نمود دید از برای خدا در رسول او صبر و شکیبا و جان را فدا کنید پس عبد الله مقتول شد و تعاقب نمود شد مخدوم او که
بن شبث حضرمی را حضرتان بلکه در میدان جنگ رجز بلند نمودند پس هانی او را قتیل آورد بعد جعفر بن علی ع بمیدان رفت هانی ملعون
او را نیز قتیل آورد و بعد عثمان بن علی ع بمیدان رفت که خولی اصبحی تیر بر او افکند که بر زمین افتاد





و دور آن بزرگوار را در احاطه کرده و جماعت لشکر حمله آوردند بر حضرت امام حسین ع و غلبه نمودند بر آن امام مظلوم و عطش بر آنحضرت
غلبه نمود پس آنحضرت سوار شد و بجانب فرات روانه شد و حضرت عباس در پیش روی آن امام مظلوم میرفت پس لشکر عمر بن
سعد مانع شدند و در میان ایشان مردی بود از طایفه بنی دارم آن ملعون بلشکر گفت حایل شوید در میان حسین و آب
نگذارید که آب بیاشامد حضرت فرمود خداوندا او را تشنه گردان که آن مرد دارمی از شنیدن این کلام در غضب شد و تیری بجانب
آنحضرت انداخت و آن تیر آمد و بر حنک مبارک آن امام نشست حضرت تیر را کشید و دو کف خود را بزیر حنک خود گرفت
چنین از خون پر شد بر زمین ریخت بعد فرمود خداوندا شکایت میکنم بسوی تو آنچه را که نسبت به فرزند دختر پیغمبر تو عمل آوردند
بعد آنحضرت مراجعت نمود بمکان خود در حالتی که تشنگی او بسیار غلبه نموده بود و آن قوم احاطه نموده بودند بحضرت عباس و جدا کردند
در میان آن امام مظلوم و حضرت عباس پس تنها با آن ایشان محاربه نمود و آنقدر جهت برادر مظلوم و ارد ساخت قدرت او جهد نمود
تا اینکه آخر الامر بدرجه شهادت فایز شد و قاتل آن مظلوم زید بن ورقا حنفی و حکیم بن طفیل سنبسی بود لعنهما الله
مولف گوید این حدیث ترجمه است براینکه وقتی که آن امام مظلوم بقصد آب فرات روانه شد که در خدمتش بود حضرت عباس
که در پیش روی آن مظلوم میرفت و جان خود را سپر نموده بود برای آن امام تشنه لب پس چنین گمان باز که شهید شده بودند حضرت
علی اکبر چنانکه مفهوم است در روایت دیگر پس کل اصحاب شهید سوای حضرت علی اصغر و حضرت عباس واارد شد و در این غم بالای
مظلوم غریب بود بلکه آن مظلوم کمال بیکسی و تنهایی آن امام محروم است میدید تا زیرا که باقی مانده بود از جانثاران ملازمان
و این موقع بیاید که غم و تنها بیکسی و چنین حضرت عباس با آن مهربانیها و جانفشانیها که داشت از چه جانثاران بود و با وجود آن
زیر همراهی بیست آن امام با کس قوی بود پس شهادت آن بزرگوار پشت آن امام عالیمقدار شکست و بنابر سبب این کلام را در ماده او
فرمود و زار زار می گریست بلکه از شدت الم و مصیبت غش نمود و چه خوب فرموده است شاعر عرب احق الناس ان یبکی علیه
فتی ابکی الحسین بکربلا معز سزاوارترین مردمان بر زاری بر او آن جوانی است که بگریه آورد امام حسین را در صحرای
کربلا اخوه و ابن والده علی ابو الفضل المضرج بالدماء آن جوان برادر آنحضرت فرزند پدر آنحضرت علیه السلام و کنیه آن جوان
ابو الفضل است که در راه حق آغشته بخون گردید و فرزند آن لا یشنیه شیء و جاد له علی عطشانه بما و آن جوانی است که جان
خود را فدای امر آن امام مظلوم کرد و نظر بفرات افتاد و جاد که نمود در راه آن امام غریب در حالتی که تشنه آب بود و منقول
است چون آن ملعون حکیم بن طفیل جامه عباس را از زد محتار او درآورد فرمود شکر خدا را که بعد از شهید این ملعون یا پدری ای انتقام





نگهبان آب فرات بودند و غلبه کردند بر حضرت عباس با چهار هزار سوار و دستهای او را از شمشیر و تیغ تا بندهای او را از تن قطع
کردند و علی سر بکلنگ آهنین بر سر او زدند و هر بار روغن نفط جوشان بر زخمهای او میریختند و کار او را ساختند و این شهید که خوب مشهوراست
اجهم تمام بر حق حضرت عباس در مرتبه شهادت نوشته اند قاسم بن الحسن علیه السلام با در میدان مبارزت نهاد و رجز خواند که مضمون آن
بیان فرمود اگر مرا نشناسید منم فرزند حیدر و دیگر شیر بیشه شجاعتم و بر دشمنان مقاتل با هر حرم و در سایم ... را بسیار نمود مانند
بیودن از کلی بزرگ و بعضی ذکر نموده اند که این مطلب از اغراض هست مولف گوید اگر در اخبار از مصایب آن امام عالیمقدار
ذکر شده باشد باید گفت نموده و در لحظه کربلا و در برای بیان ذکر نمود تا مطلع شوند که بر آن امام تشنه لب در آن صحرای بلا
چه وارد آمد و قلب مومن از چه مصیبت بر درد آمد و تصدیق نماید باینکه مصیبت آن مظلوم عظیم ترین مصیبتها است چنین خاص
اراده نمودم که بیان نمایم مصیبت شبیه پیغمبر علی اکبر را و ظاهر کیفیت جراحت او را با ذکر قاتل آن امام عالیمقدار از مصیبت امام زاده
علی اکبر را روایت که دیده عقل نکرده آن امر نمود و اول چند حدیثی که بخاطر است بیشتر بیان کند بر قلوب شیعیان ایراد نمایم بعد در ذکر مصیبت
جان که از کوثر ثم از عطایای غیب صاحب کشف الغمه منقول است که ام سلمه رضی الله عنها روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دامن آن شریف آورد
و در آن روز هوا گرم بود چنین داخل حجره شد حصیر از برای آنجناب فرش نمودم و متکای بجهت او گذاشتم چون آنحضرت در آنجا قرار گرفت
حضرت امام حسین ع وارد حجره شد و رفت بخدمت جد بزرگوار خود آنحضرت در آن وقت خوابیده بود چنین نظر مبارکش بنور
دیده اش افتاد فرمود بیا یا حسین بیا یا حسین پس حضرت امام حسین بر سینه آنجناب بالا رفت و بر روی سینه اش
نشست پس آن حضرت با جناب امام حسین ملاعبه و مطایبه میکرد و او بر روی شکم مبارک آن حضرت حرکت میکرد و بازی
میکرد ام سلمه میگوید نظر نمودم از شکاف در دیدم که آنجناب بر روی سینه مبارک آنحضرت بازی میکند گفتم لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم یوم صدر المصطفی و یوم وجا الزی ان هذا العجب یعنی این امر عجیب است که یک روز جایگاه حسین
سینه محمد مصطفی است و دیگر روز بر روی ریگهای گرم پس ساعتی از آنجا رفتم چنین مراجعت نمودم بسوی در حجره دیدم که آثار غم و اندوه
از روی مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر و هویدا است و از روی مبارکش اشک در هم کشیده و دیده های حق بینش را بر هم گذاشته
بیش خود گفتم البته این طفل بر بدن مبارک آن حضرت بول کرده پس داخل حجره شدم دیدم که آن حجره چیزی در دست
دارد بر آن نظر میکند و میگرید عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا محزونی فرمود که جبرئیل در این
ساعت بر من نازل شد و گفت ان ولدک هذا سیقتل یعنی بدرستیکه این فرزند تو زود است که کشته خواهد شد فی ارض ...
چگونه کسی او را خواهند بقتل آورد فرمود بعد از پدر و مادر و برادرش او را در زمین کربلا خواهند بقتل آورد اگر میخواهی تربت





او را تو بنمایم پس دیدم که آن حضرت از نظرم غایب شد و بعد از زمانی تشریف آورد چنین ملاحظه نمودم دیدم که قبضه از خاک در دست
مبارکش بود پس فرمود بگیر این تربت او است و از او در شیشه ضبط نما چنین ملاحظه نمایی که این خاک مبدل بخون تازه شده است بدان
که فرزندم حسین را در آن ساعت بقتل آوردند ام سلمه میگوید پس من آن تربت را گرفتم و در شیشه ضبط نمودم و او را در گوشه
حجره او گذاشتم تا اینکه پیغمبر خدا از دنیا رحلت نمود و واقع شد آنچه واقع شد چنین حضرت امام حسین ع از مدینه بسوی عراق روانه گردید رفتم که
آنجناب وداع نمایم آنحضرت فرمود ام سلمه آن شیشه را مراقب باش و از نظر مینداز ام سلمه گوید من از او مراقب بودم و روزی ده دفعه و یکی
دفعه از آن دیده مینمودم چنین روز دهم محرم رسید در نزدیکی زوال خواب بر او ربود و در قطعه حجره که خواب رفت دیدم پیغمبر خدا را غبار
آلوده و ژولیده و بر رو و ریش مبارک نشسته بود عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چه واقع شده است که تو را غبار آلود
و ژولیده می بینم آیا این خاک چیست که بر رو و ریش تو است فرمود آنحضرت ام سلمه فرزندم حسین را با اصحاب و اهل بیتش بقتل
آوردند و من در این شب مشغول بکندن قبور ایشان بودم و حال از تجهیز ایشان فارغ شدم ام سلمه میگوید پس از خواب بیدار شدم
و ترسان و حیران از جا برخاستم و رفتم بنزد آن شیشه که آن شیشه پر از خون شده بود و آن تربت بخون مبدل شده بود دانستم که
آنحضرت را بقتل آوردند زیرا که وحی الهی خلاف نمی باشد و از پیغمبر هم دروغ نشنیده بودم پس ام سلمه فریاد برآورد و انا بناه و واولداه و اعباساه
و احسیناه و واحسیناه و واضیعاه فرمود یا عبد الله مردم مدینه همه در آن مخدره جمع شدند و گفتند چه واقع شده است که فریاد میکنی ام سلمه
کیفیت را بر ایشان نقل نمود ناله و واسیداه و انظلماه از خلق بلند شد و آن روز را تاریخ نوشتند چنین خبر رسید معلوم شد که همان
روز آنحضرت بدرجه شهادت رسیده بود چنین وقت کردند اهل مدینه صدای نوحه جنیان را شنیدند که بر آن شهید مظلوم نوحه میکردند و از
جنیان شنیدند که این شعر را میخواندند الا یا عین فانهملی بجهد فمن یبکی علی الشهدا بعدی علی قوم تقودهم المنایا الی متجبر فی
الملک و غد یعنی ای چشم کوشش نما در ریختن اشک زیرا و گریه کن و از تو اگر گریه نکنی که خواهد گریست بر قومی که مرگهای ایشان را کشید
بسوی متکبری در خلقت و بیشه دیگر جواب او این شعر را خواند مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش و جده خیر
الجدود یعنی پیغمبر خدا جبین مبارک آن شهید را مسح نمود در بوسید و بسبب جبینش میدرخشید و نور از نور جدش مادر و او از اعلا
قریشند و جد او بهترین جدها است و هو انا علیه بالعفا شر البریة والوفود ملوه ظلما و لهم سکنوا نار الخلود یعنی بدترین
خلایق دور او را گرفتند با نیزه ها و آخر الامر او را از روی ظلم و ستم شهید کردند و آن بدان ایشان که بسبب مخلد خواهند بود در آتش
جهنم چون اهل مدینه این کلمات را شنیدند خاک بر سر ریختند و فریاد و احسیناه بر آوردند و آن حضرت را تعزیه
گفتند و مدت شش روز در ماتم و نوحه مشغول بودند ام سلمه میگوید چنین شب داخل شد از کثرت اندوه و غم بخواب رفتم

و در فکر و حیرت بودم شنیدم از خلف که این شعر را میخواند ان الرماح الواردات صدورها دون الحسین تفاخر بالزیلا [illegible] بابن بنت محمد
نقلوا جهارا عامدین رسولا [illegible] بیتی که شما بر سر نیزه ها در پیش روی من ما را در بر خواندید در مقتل بسیار میسود با وا محمدا وا فرزند
دختر رسول خدا کجایی با حسنه [illegible] علانیه از روی تحقیر رسول خدا را بقتل اوردند و در کتاب کامل الزیاره از عبد الله بن حماد بصری
منقولست که حضرت امام جعفر صادق ع بمن فرمودند بدرستیکه در نزدیک شما یا در نزدیکی شما قبریست که باعث فضیلتی است که احدی مثل آن داده
نشده است و کمان ندارم که شما کما هو حقه ان را دانسته باشید و شما محافظت نمیکنید او را در حق آن قبر چنانچه باید و بدرستیکه از برای
آن فضیلت اهلی است مخصوص که نام برده شده اند و آن فضیلت را باحدی عطا نموده اند مگر بانها که حول و قوتی از ان خیر
نیابد بلکه مستحق این فضیلت باشند بلکه قرار داده است خدا از برای ان وسعادتی و حکمی از برای ایشان است بجهت آن جماعت
از راه رحمت و مهربانی ابن حماد میگوید عرض کردم فدای تو شوم کدام است آن فضیلتی که انحضرت فرمودند حضرت فرمودند فضیلت
زیارت جدم حسین است زیرا که آن مظلوم غریب است و در زمین غربت مدفون است و کسی گریه میکند بر او کسی که زیارت نماید و اندوهناک میشود
از برای او کسی که زیارت نکند او را و میسوزد دل او و قلب کسی که اعتقاد داشته باشد و رحم میکند کسی که نظر کند بسوی قبر فرزند
او را که در نزد پای او است حضرت حسین در زمینی بی آب و علف و دور تر نزدیک ایشان بود و خویش و اهل بیت او حق او را
منع نمودند و یاری او نکردند تا اینکه آن مظلوم را بقتل اوردند و ضایع نمودند او را و ایشان را بر روی خاک در بیابان
افکندند و از آب فرات منع نمودند که سگان از ان می اشامیدند و ضایع نمودند حق رسول خدا را در وصیت او را باهل بیت
نمودن آن مظلوم و اهل بیت او و بعد از کشته شدن و مدفون گردیدن زیارت کنندگان آن مظلوم را اهانت میکنند و ملامت میکنند
و اهل بیت سلام ر... [illegible] بعد حضرت فرمود بمن خبر رسیده است که در نصف ماه شعبان از نواحی کوفه
و غیران از مرد و زن در انجا جمع میشوند و بر آن مظلوم نوحه میکنند بعضی قرائت قران میکنند و بعضی قصه میگویند و بعضی نوحه
میکنند و بعضی مرثیه میخوانند عرض کردم بلی بعضی از انچه فرمودی ملاحظه نموده ام حضرت فرمود حمد خدا را که قرار داده در مردم کسانی
که بنزد ما می ایند و مدح میگویند ما را و مرثیه میخوانند از برای ما و قرار داده بر دشمنان ما کسانی که طعن میزنند بر ایشان و دشمنان ما
میخواهند ایشان را و تقبیح میکنند اعمال ایشان را و در کتاب ارشاد منقولست که چون امام مظلوم از قصر بنی مقاتل روانه شد
ساعتی در اثنای راه بر پشت اسب آنحضرت را خواب در ربود و بعد بیدار شده فرمود انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین
و دو مرتبه یا سه مرتبه این کلمات را مکرر فرمود علی اکبر نزد آنسرور آمد و عرض نمود که سبب این کلمات را بیان نمودید آنحضرت
فرمود



فرمود خواب بمن ادراک نمود در خواب دیدم که سواری برمن ظاهر شد و گفت این قوم میروند و مرگ باشان میرود دانستم که خبر مرگ ما را میدهد
علی اکبر عرض نمود ای پدر خدا ترا بدی نماید مگر ما بر حق نیستیم حضرت فرمود بلی قسم بخدایی که مرجع عباد بسوی او است علی اکبر عرض کرد که
ای پدر خدا ترا بدی نماید مگر ما بر حق نیستیم حضرت فرمود بلی قسم بخدایی که مرجع عباد بسوی او است علی اکبر عرض کرد پس باکی ندارم
از مرگ در حالتی که حق با ما باشد حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد و شیخ طریحی در کتاب منتخب روایت کرده است که چون حضرت
عباس را شهید کردند آن کافران هجوم آوردند و حرکت میکردند چون امام مظلوم این حالت را مشاهده نمودند ندا در دادند امام مجیر
یجیرنا اما من مغیث یغیثنا ... [illegible] از برای ما ... [illegible] امام طالب حق ینصرنا
اما من خائف ... [illegible] طالب حق ... [illegible] کلام اثر در ... [illegible]
غاید ... [illegible] اما من ... [illegible] ... اهذا الطفل فانه لا یطیق الظماء ... [illegible] حدیث که ... [illegible]
بجا ... [illegible] این طفل ... طاقت تشنگی ندارد ... [illegible] از ... [illegible]
شنید ... [illegible] از جا بر جست و ان عالیمقدار بروایتی ... [illegible] سال و بعضی ... [illegible]
گفته اند و در روایت ... [illegible] از همه مردم خوش روتر و خوش خلق تر بود و در روایتی ... شبیه ترین مردم بود برسول خدا ... [illegible]
خلق و خلق و نطق و هر وقت که مردم مشتاق ... رسول خدا میشدند ... [illegible] عدیم المثال ان عالیمقدار نظر
مینمودند و ... [illegible] ابو الحسن بود و مادرش لیلا دختر ابی مره بن عروه ثقفی بود منقولست که روزی
معاویه ... [illegible] کیست ... [illegible] انسب ... [illegible]
... [illegible] حضرت
امیر المؤمنین ... [illegible] ... ملهوف
... [illegible] ... مطلع
... [illegible]
و در ... [illegible]
ان امام مظلوم ... [illegible] بروایت ملهوف ... [illegible]
... [illegible] بجانب ... [illegible]
کرد و فرمود اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک



نیز ... [illegible] بجهت حیات ... [illegible] و حلق و نطق ... [illegible]
... [illegible] یا رسول الله ... [illegible]
... [illegible] امام مظلوم با واز
بلند ... [illegible] ما لک قطع الله رحمک ولا بارک الله لک فی امرک و سلط علیک من یذبحک بعدی علی فراشک کما
قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله ... [illegible]
... [illegible] رسول خدا ... [illegible] مظلوم
حضرت ... [illegible] ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل
عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم ... [illegible] آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را ... [illegible]
... [illegible] عالیمقدار ... [illegible]
... [illegible]
المغلکم ... [illegible] بن ابی طالب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
پس ... [illegible] حمید بن مسلم ... [illegible]
... [illegible] رسول خدا ... [illegible]
... [illegible] هزار ... [illegible]
... [illegible]
رسیده بود و از شدت تشنگی ... [illegible] عالیمقدار ... [illegible]
... [illegible] العطش ... [illegible]
... [illegible] شد ... [illegible]
ای



... [illegible] المظلوم
... [illegible] یا علی محمد و علی بن ابیطالب ... [illegible]
... [illegible] اجابت ... [illegible]
حمید بن مسلم ... [illegible]
... [illegible] امام مظلوم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] امام مظلوم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] امام مظلوم ... [illegible]
ملهوف ... [illegible]
... [illegible]
شاهزاده عالیمقدار ... [illegible] روایت ... [illegible]
... [illegible]
حقیقت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

ضعیف دور بودیم او لوور
سنان چوب و شمشیر [illegible] بوی رامی
و دور سو تلار

بلند نمودند چنین امام غریب صدای گریه زنان را شنیده بجانب خیمه‌گاه روان شد چون بدر خیمه رسید بروایت ملهوف متوجه زینب گردید و گفت
ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه یعنی طفل صغیر مرا بیاورید و بمن دهید تا او را وداع نمایم پس بروایت ارشاد عبدالله الحسین ع او را
و بروایت بحار به دادند و آن امام مظلوم آن طفل معصوم ع در کنار خود نشانید و آن عزیز آن طفل بروایت ابن خیثم شش ماهه گذشته بود
پس آنحضرت بروایت بحار لب بر لب آن طفل زد و میبوسید و میبوئید و میفرمود ویل لهؤلاء القوم اذا کان خصمهم محمد المصطفی یعنی وای برین گروه
که خصم ایشان محمد مصطفی باشد پس بروایت زینب خاتون عرض نمود که برادر این طفل آب نخورده است سه شبانه روز است
از این گروه از برای او طلب آب نما پس آن مظلوم الطفل معصوم ع بروایت در میان میدان آمد تا نزدیک ایشان رسید و فرمود یا قوم ان لم
تقتلوا لو [illegible] و لکن [illegible] حال دیگر از من بدارید بحیث حجم خود باز ادم یا شربة الماء
دهید دیگر [illegible] نمانده است که زبان در دهان بی کس و تشنه [illegible] و یلکم اما تراه لا یرضع اما ترون یتلظی عطشا
فرزند زینب آن ماه است این طفل شیرخوار از تشنگی [illegible] بنوشانید آیا نمی‌بینید که چگونه از شدت تشنگی
و این طفل کاری نکرده است و آنحضرت با آن کافران در گفتگو بود که ناگاه بروایت ملهوف حرمله ابن کاهل تیری بجانب آن
طفل شیرخوار انداخت و آن تیر بر زبان آمد و بر گلوی مبارک آن طفل معصوم نشست و گلوی شریف او را ز هم بدرید
پس آن امام مظلوم متوجه زینب خاتون گردید و فرمود بگیر این طفل ع پس آنحضرت آن تیر را از حلق مطهر آن طفل بیرون کشید
خون از حلق آن طفل جاری شد و آن مظلوم دست خود را بزیر حلق آن طفل معصوم گرفت چون پر از خون شد بجانب آسمان پاشید و گفت
از آن خون بر زمین نیاید و قطره‌ای از آن خون بزمین نیامد بر ما نازل شده [illegible] سال [illegible] بلاها که بر من نازل میشود که
نزد خدا امری است که بر من سهل است [illegible] خداوند عالم است بعد از آن خود بر حلق آن
طفل آن اینکه [illegible] روز محشر با نفس امر و احتیاج [illegible] برای شفاعت و طلب
اجر خود را از خداوند عالم نمود خداوندا طفل ما بر کربلا [illegible] در دنیا آن ذخیره گردان از برای
روز قیامت [illegible] ای خداوند بر این قوم ظالمین [illegible] از رسول خدا ع
بر زمین نگذارند این انتقام [illegible] برو حکم [illegible] و آن امام مظلوم ملاحظه نمود که طفل شیرخوار
معصوم که آن خوردسالی [illegible] بروایت منتخب [illegible] قتل الله قوما قتلوک یا بنی
[illegible] خدا [illegible] بسیار جرئت کردند بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا [illegible]
[illegible] بروایت کار [illegible] کرد



ان فی اختلاف اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات والارض لآیات لقوم یتقون

کرده عرض نمود که این طفل فرزند تو کمتر از بچه ناقه صالح نیست خداوندا حال که مصلحت در یاری ما نیست پس ثواب ما را بر [illegible]
در دار آخرت در روایت ارشاد پس کف مبارک خود را بزیر حلق آن معصوم گرفت چنین پر از خون شد بر زمین ریخت و فرمود
ای پروردگار من الرحیم [illegible] پس قرار بده ثواب این مصیبت که بما در آخرت و انتقام بکشی
از برای ما از این قوم ظالمین پس حضرت آن طفل شهید را برداشت و آورده در نزد سایر شهدا اهل بیت خود بر زمین گذاشت
از حمید بن مسلم منقول است که من در عسکر پسر زیاد بودم و نظر میکردم بسوی آن طفل که بر روی دست سید الشهدا شهید شد ناگاه
دیدم از خیمه زنی بیرون آمد [illegible] افتاد [illegible] و از زنان گاهی افتاد و گاهی برخاست
و میگفت وا ولداه [illegible] بعزای و ای از مصیبت [illegible] از مصیبت [illegible] و ای از [illegible]
و آن زن آمد نزد آن طفل و [illegible] و دختران چند از خیمه بیرون آمدند و خود را بر روی آن طفل شهید انداختند و سید
الشهدا با قوم در گفتگو بود چنین امام مظلوم این حالت را از آن زنان و از آن دختران مشاهده نمود [illegible] بجانب این زنان رفت
او را موعظه و نصیحت نمود و بعد از آن او را ملاطفت او را بخیمه برگردانید و فرزند [illegible] ملاطفت نمودند پرسیدم که این زن کیست گفتند
این زن ام کلثوم است و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه میباشند پس بروایت احتجاج آن مظلوم از اسب فرود آمد و با غلاف
شمشیر خود زمین را حفر نمود و آن طفل شهید معصوم ع که چون خود را غسل نمود و بعد دفن نمود مولف گوید عرض نمودن آن مظلوم
[illegible] این طفل [illegible] کمتر از بچه ناقه صالح نیست [illegible] آن مظلوم ناقه الله و فرزند ناقه الله است که رسول خدا
[illegible] آب دادن [illegible] ناقه صالح [illegible] بابت خود که ابر [illegible] ناقه ع که
[illegible] فرموده است فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیاها [illegible] صالح پیغمبر [illegible]
و عذر [illegible] تکذیب نمودند پیغمبر خود را [illegible]
[illegible] آنحضرت را تکذیب کردند ناقه الله اول [illegible] حضرت رسول در شان [illegible]
او فرمود [illegible] الاولین و الاخرین [illegible] عاقر ناقه [illegible] ناقه الله [illegible] امام حسین ع [illegible]
حضرت امام حسین ع را تیرباران نمودند و [illegible] نمودند تا او بر [illegible] زمین افتاد و حال [illegible]
برای ایشان [illegible] ناقه [illegible] خوبی و حرمت [illegible] دنیا و [illegible] خواهد شد در
اول [illegible] و الملوم بخصیص دادن آن ناقه الله [illegible] سید الشهدا و فرزند ناقه الله [illegible] از شهدا



از خود
دفن نمودن شاید این بوده باشد که چون آن طفل مظلوم پیچ و تاب خوردن [illegible] که طلب نفع بجهت خود دیگر [illegible] نماید هرچند تکلم کنی
نکنی باشد بخلاف سایر شهدا زیرا که [illegible] دفع ضرر از خود مینمودند هرچند تکلم نمودن [illegible] غلیظ در جواب کلام
رکیک آن ظالمان نموده باشد که اگر کسی بهیچ وجه نتواند طلب نفع یا دفع ضرر از خود نماید و با وجود این چنین ظلم بر او
وارد آید بیشتر محل رحم است و ظالم بیشتر محل سخط خداوند قهار است پس ظالمین بر علی اصغر کمال استعداد حلول
نقمت قهار را بهم رسانیدند بخیر [illegible] و در یارم [illegible] فوران غضب قهار بر ظالمین نازل میشد
و دیگر بجهت ترحم برانت [illegible] شدن [illegible] را اوصیاء [illegible] عذاب
و دیگر [illegible] عظیم [illegible] امام زاده [illegible]
عذاب [illegible] نازل میشد [illegible] امام زاده مظلوم میدانست [illegible] از قتل آن شهید [illegible]
[illegible] شهدا [illegible] علی اصغر بر زبان که محل
ترحم است [illegible] از خود [illegible] هرچند [illegible] در جواب آن گروه ظالم بوده باشد اعظم بود
و آن امام مظهر رحمت و اسم خداوند عالم بود لهذا از جهت ترحم [illegible] آن طفل شیرخوار [illegible]
دفن نمود [illegible] آن طفل [illegible] غضب [illegible] زند
عذاب [illegible] آن امام هرچند اعظم از کل بود [illegible] اعظم
از کل بود [illegible] رحمت [illegible] آن امام مظلوم [illegible]
معلوم بود در مقام ترجیح [illegible] رحمته غضبه [illegible] در شان شهدا ظلم بر آن
طفل شیرخوار [illegible] آتش [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] امام [illegible] خواهد بود [illegible]
این ظلم بر طفل صغیر شیرخوار [illegible] اعظم خواهد بود [illegible] طلب نفع و دفع
ضرر از خود [illegible] ظالمین را [illegible]
از ظالمین [illegible] سید الشهدا [illegible] شیعیان
[illegible] میرزای [illegible]
[illegible] شهید [illegible] السبط الاصغر



جرم [illegible] القتل [illegible] حرم و حیات [illegible]
[illegible] اعظم [illegible] ظالمین [illegible]
[illegible] اصغر [illegible] طفل [illegible]
[illegible] روز عاشورا [illegible] طفل شیرخوار [illegible]
طلب آب [illegible] ارکان
[illegible] الطفل [illegible]
[illegible] ارکان [illegible]
[illegible] ظالمان [illegible]
[illegible] دفن نمودن [illegible] اصغر [illegible] شهدا [illegible]
دفن [illegible] ظالمان [illegible] مظلوم [illegible]
طفل شیرخوار [illegible] آن طفل [illegible]
دفن نمود [illegible] شهیدان [illegible] دفن [illegible] اصغر [illegible]
که چون حضرت سید [illegible] شهدا [illegible]
سر آن طفل شیرخوار [illegible]
آن سر شیرخوار [illegible] آن طفل [illegible]
[illegible] تقصیر [illegible]
[illegible] طفل [illegible] شیرخوار [illegible]
[illegible] دفن [illegible] علی اصغر [illegible]
[illegible] طوفان [illegible] مطهر [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] دفن نمود [illegible]
[illegible] دفن [illegible] علی اصغر [illegible] سکینه [illegible] رباب [illegible]
[illegible] رباب [illegible] سکینه [illegible] علی اصغر [illegible]

سکینه اهل از زنان حرم محترم پرده آمدند و خود را بر روی نعش علی اصغر انداختند و بسیار گریه و بیقراری نمودند از جهة ترحم بر سکینه در ما
نعش علی اصغر را دفن نمود [illegible] آن تیر زده کان میلاد خود را به میان نعش آن شیرخوار [illegible] زیاده از حد اضطراب می نمایید
ملاحظه اینکه محبت ما در باطن آن شیرخوار شده است از غیر شیرخوار و هر چند عمر زند بیشتر باشد محبت والدین و برادر و خواهر نسبت
به او بیشتر است و ظلم وارد بر او مؤثرتر است چنانکه گواه است بر این مطلب سؤال حضرت امام زین العابدین از منهال در میان
قاتلین شهدا از حرمله بن کاهل که قاتل علی اصغر بود و [illegible] شیخ طوسی از منهال بن عمرو روایت
کرده است که گفت در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین رفتم
حضرت فرمود ای منهال چه شد حرملة بن کاهل عرض کردم او را در کوفه زنده گذاشتم پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت
و مکرر فرمود که خداوندا بچشان گرمی آهن و آتش [illegible] گفت چون به کوفه برگشتم دیدم که مختار خروج کرده
و با من صداقتی و محبتی داشت بعد از چند روز که از دیدنها فارغ شدم به دیدن او رفتم وقتی رسیدم که او از خانه بیرون آمده
چون نظرش بر من افتاد گفت ای منهال چرا در نزد ما نیامدی و ما را مبارکباد نگفتی [illegible] عرض کردم ای
الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت کردم پس با او سخن میگفتیم و میرفتیم تا به کناسه کوفه رسید
و در آنجا عنان کشید و ایستاد چنانکه گویا انتظار چیزی داشته [illegible] دیدم که جماعتی آمدند [illegible] رسیدند گفتند ای الامیر
بشارت باد ترا که حرملة بن کاهل را گرفتیم [illegible] گفت الحمدلله [illegible]
پس گفت که جلاد را بطلبید و حکم کرد که دستها و پاهای او را ببریدند و فرمود [illegible] آوردند و آتش برافروختند و او را
که او را در میان آتش انداختند [illegible] گفتم سبحان الله مختار گفت که تسبیح خدا نیکو است در همه اوقات اما در این
وقت چرا تسبیح میگویی گفتم تسبیح من از آن بود که در این سفر که به خدمت حضرت امام زین العابدین رسیدم احوال این ملعون را از من پرسید
و چنین خبر گفتم که او را زنده گذاشتم دست به دعا برداشت [illegible] حرارت آهن و حرارت آتش را بچشاند
و امروز [illegible] آنحضرت [illegible] پس مختار مرا سوگند داد که تو شنیدی از آنحضرت این را [illegible] سوگند یاد کردم که شنیدم
پس از اسب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد و سوار شد و چنین دید که آن ملعون سوخته
بود برگشت و من همراه او روانه شدم تا اینکه به در خانه من رسید گفتم ای الامیر اگر مرا سرافراز کنی و به خانه من فرود آیی و از طعام
من تناول نمایی موجب فخر من خواهد بود گفت ای منهال تو مرا خبر میدهی که حضرت علی بن الحسین چهار دعا کرده است و خدا آنها را
از دست



از دست من مستجاب کرده است و مرا تکلیف میکنی که نزد تو طعام بخورم امروز را به شکر این نعمت روزه میدارم [illegible] و چنین ذکر
مصیبت این طفل شیرخوار از ذکر مصیبت اکثر شهدا سوزناکتر [illegible] و ذکر شهادت او [illegible] دیگر نیز
روایت شده است پس باکی نیست که در صدد گریه آن برآییم [illegible] مانند قطرات باران از دیده [illegible] براریم
شیخ طریحی در کتاب منتخب روایت کرده است که چون زبده ناس حضرت عباس را [illegible] به شهادت
رسانیدند لشکر عمر بن سعد [illegible] آنحضرت [illegible] امام مظلوم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] که فریاد رسی [illegible] ای طالب حق [illegible] ما را [illegible]
هست که از عذاب خدا بترسد و دفع نماید [illegible] آیا کسی هست [illegible] این طفل [illegible] تشنگی
[illegible]
عرض کرد [illegible] ای سیدی [illegible] ای سید [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
رانند در [illegible] آب و ظرف را پر از آب کرد و متوجه [illegible] آنحضرت رسید عرض کرد [illegible]
[illegible] برادرم را و اگر چیزی از این آب باقی مانده [illegible] پس آنحضرت
[illegible] و نزدیک آن طفل [illegible]
آن طفل [illegible] آن طفل [illegible] و آن طفل مظلوم را
[illegible] پس آن امام مظلوم گریان شد و ظرف آب را به دور افکند و دیده خود [illegible]
[illegible] خداوندا تو [illegible] قوم [illegible]
[illegible] آن طفل [illegible]
[illegible] آن طفل [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] زنده بود [illegible] دست [illegible]
و الجوهر [illegible] در [illegible] سید الشهدا [illegible] و عبد الله
الحسن علیهم السلام است در کتاب تهذیب از حضرت امام محمد باقر منقول است که آنحضرت [illegible]
ظهور خواهد نمود در روز شنبه که روز عاشورا است و آن روزیست که حضرت امام حسین در آن روز به درجه شهادت





رسید و از حضرت امام جعفر صادق مرویست [illegible] حضرت [illegible] بسیار گریست [illegible] در روز اطفال شیرخوار
فاطمه زهرا [illegible] اطفال [illegible] رسول خدا [illegible]
بودند [illegible] در روز عاشورا [illegible] در حدیث است که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عرض نمود ای پروردگار
[illegible] تفضیل داد [illegible] حضرت موسی [illegible] عرض کرد [illegible] خصلت [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] نماز و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا
حضرت موسی عرض کرد [illegible] عاشورا [illegible] محمد مصطفی [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] گریه کند [illegible] عزاداری کند
[illegible] مصطفی [illegible] بهشت [illegible] واجب [illegible] انفاق نماید مال خود را [illegible] محبت فرزند دختر محمد
مصطفی [illegible] طعام [illegible] باشد یا درهم یا دینار [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible] روز عاشورا یا غیر عاشورا [illegible] و از حضرت امام جعفر صادق
منقول است که [illegible] روز دهم محرم شود [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] روز قیامت شود [illegible] آتش جهنم [illegible] آتش [illegible]
[illegible] شیخ طریحی در کتاب منتخب روایت کرده است که چون حضرت
امام حسین [illegible] کربلا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت صادق [illegible] روایت کرده است [illegible]
از آنکه



از مکه معظمه روانه مدینه شد پس فوجهای چند از ملائکه [illegible] دستهای ایشان حربها بود [illegible]
سوار بودند به خدمت آنحضرت مشرف شدند و سلام کردند بر آنحضرت و عرض نمودند ای حجت خدا بر خلق او بعد از جد و پدر
و برادر [illegible] یاری [illegible] رسول خدا [illegible] ما را [illegible] فرستاده است حضرت فرمود
وعده گاه شما در محل قبر من [illegible] کربلا [illegible] کربلا [illegible]
در آن مکان ملائکه عرض نمودند ای حجت خدا [illegible] ما را امر نموده است که اطاعت نماییم امر تو را [illegible] خوف نمایی
از ملاقات [illegible] حضرت فرمود [illegible]
وارد [illegible] چند [illegible] حضرت [illegible] عرض نمودند [illegible]
[illegible] امر نما [illegible] بقتل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] دعای خیر کرد و فرمود [illegible] کتاب خدا [illegible]
فرستاده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible] روزی [illegible] کربلا [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] روز شنبه که روز عاشوراست [illegible]
شهید خواهم شد [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] روایت کرده است
[illegible] امام محمد باقر [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین
پس آنحضرت مخیر شد در میان نصرت بر اعدا و خود و ملاقات نمودن پروردگار پس آنحضرت اختیار

نحبا میر الیه الطرائق کیفیة تسلی و ابو حسین را قرار و ملائکه را مستغرق [illegible] ببسط

خود ملاقات حضرت و از شیخ صدوق منقول است که چون شد بدانجا امر بر حضرت امام حسین ملاحظه نمود ملاحظه نمود که تغیر در خدمت
آنحضرت بود بسوی آنسرور و آنحضرت بخلاف اصحاب است بوده نمود زیرا که هرچه امر بر اصحاب دشوارتر میشد رنگهای ایشان
متغیر میشد و مفاصل ایشان در رعشه میگردید و دلهای ایشان خائف و ترسان میشد و مضطرب میشد پهلوهای ایشان
و لکن حضرت امام حسین با بعض از خواص او در مقام سکینه [illegible] میدرخشید رنگهای ایشان و ساکن میشد جوارح ایشان و آرام
میشد نفسهای ایشان پس بعض به بعض گفتند نظر کنید بسوی آنجناب که هیچ باکی از مرگ ندارد و حضرت امام حسین فرمود
ای بزرگزادگان صبر نمایید نیست مرگ مگر قنطره که عبور میدهد شمارا از ناخوشیها و مضرتها بسوی جنان وسیع و نعمتهای
دایم کدام یک از شما کراهت دارد از اینکه نقل نماید خود را از زندان بسوی قصر جنان و اما این دشمنان شما
مثل کسی باشند که نقل نماید از قصر بسوی زندان و عذاب دردناک زیرا که خبر داد مرا پدرم از رسول خدا که دنیا
زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ جسر اینها گردیده است بهشتهای خود شان و جسر آنها گردیده است بسوی جهنم خود شان
هرگز دروغ نگفته ام و نگفته شده ام [illegible] راست گفت و قلب بیدار و [illegible] و دیده اشکبار [illegible]
از حسین مظلوم حسین بن خارجه روایت کرده است که ما در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودیم پس یاد کردیم حضرت
امام حسین را پس حضرت صادق [illegible] گریستند و ما نیز گریستیم پس آنحضرت فرمودند که حسین بن علی را بود است [illegible] قتیل العبرة
لا یذکرنی مؤمن الا بکی یعنی منم کشته گریه یاد نمیکند مرا مؤمن مگر اینکه گریه میکند ای برادران مؤمن توهم نمایید که کشته
بر آن مظلوم محصور [illegible] بوده است بلکه همیشه هر یک درگاه خدا در این مصیبت گریان بوده اند و این عزا برپا بوده
و ملائکه آدم هم در بهشت این عزا برپا بوده است ابن قولویه از حضرت صادق روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین
بحضرت امام حسین فرمود یا ابا عبدالله اسوة انت قدما [illegible] از قدیم با مشرکین و [illegible] مردم بوده آنحضرت عرض کرد
جعلت فداک حالی [illegible] ای تو پس حال [illegible] خواهد بود که [illegible] بوده ام و موجود میدانم
اکثر امر مردم [illegible] اند از [illegible] و [illegible] باشی قبل از اینکه مصیبت بر تو وارد آید قسم بآن کسی که نفس من بیده است
خواهند [illegible] نمیکنند [illegible] قسم بخدا [illegible] در قبضه قدرت اوست که البته برای تو خون تو
خواهد ریخت و لکن تو را از دین حق نمیتوانند برگردانید آنحضرت عرض کرد [illegible] که آنها مرا [illegible] و اقرار میکنم
با آنچه خدا فرستاده است و معتقد حق میکنم رسول او را و تکذیب میکنم پدر خود را و [illegible] الامر در زیارت
که از ناحیه مقدسه [illegible] آمده نموده اند و در [illegible] در [illegible] روز [illegible] و در زیارت مخصوص در اول



[illegible marginal note]
[illegible] باجمیل [illegible] الیک ... ز دخترهای [illegible] [illegible] ... [illegible]
در اول رجب و [illegible] شعبان [illegible] است [illegible] لقد اقشعرت له اظلة العرش مع اظلة الخلائق و بکاه الجنان و البرون من ارکان الجنة
بعض [illegible] میدهم که لرزه در آمد بجهت خون شما عرش خدا و جمیع اظله خلائق و جمیع ساکنان بهشتها و ساکنین صحرا و دریا و در حدیث دیگر
راوی سؤال کرد ما الظلال [illegible] جیب فرمودا [illegible] سایه خود را در آفتاب [illegible] و لیس [illegible] و این حدیث دلالت دارد که
این مصیبت در موجودات [illegible] تاثیر نموده است ملکه هرچه لطافت بیشتر باشد تاثیر در او بیشتر خواهد بود و زیارت رجب دلالت دارد
عزای این را در [illegible] بهشت نیز برپا کرده اند و چگونه چنین نباشد و حال آنکه منقول است که بهشت و حور العین از نور مقدس حسین خلق شده اند
پس چگونه نسوزد که حسین از سوز تشنگی و اطفال و گویند و ایشان برابر [illegible] حال باشند و حسین [illegible] [illegible]
ابراری [illegible] متمکن باشند از رسول خدا منقولست که در شب معراج داخل بهشت شدم در بهشت [illegible]
میکردم جبرئیل ایشان از درختی [illegible] چید و بمن داد من از ابتدا و صحبت کردم دیدم حوری از میان آن بیرون آمد که مژه های چشم
مانند شهپر کرکس بود من از او پرسیدم من انت قالت انا از برای حسین خلق نموده است دیدم که آن حوریه بگریه در آمده است و گفت
لابنک المظلوم الحسین [illegible] ابرار فرزند مظلوم تو حسین خلق نموده است در بارگاه قدس که از [illegible] [illegible]
هم برای او نموده است چون ملک برای ماتم توم میکنند که بیان از اشرف اولاد آدم است بر هرچه از موجودات و ما [illegible]
و علم و لوح و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و علمای و حوالی و غیر اینها از سایر موجودات بر مظلومی آنحضرت گریستند ملکه جمیع [illegible]
گفته اند مگر [illegible] تمامی جمیع آن [illegible] است و هر شیء که از کوه [illegible] یا [illegible] که از بسیار مسجد زند یا زرد و غبار
ابر در هفته وارد آید یا شکسته که در دیوار بهم رسد یا رنگی که از اهل ظاهر شود یا موجی که در یا زند یا غبار که در هوا پدید آید
صدایی که از رعد حاصل شود از غم آن مظلومست و بارش ابر گریست بر آن مظلوم [illegible] جمیع موجودات بر [illegible] ایشان موجود گشته
و جمیل مکی از شعاع این ننم و نزول رحمت بواسطه ایشان است پس اگر ایشان [illegible] رود بهم عالم را در هم خواهد داد زیرا که
کسی مثل ایشان شجاعت نیست و [illegible] صفات شجاعت است و از اینجا است که گفته اند بنا بر الوجود مع الامام الفعلم قادر [illegible]
حرکت جمیع عالم نیز [illegible] شده است و هم عالم برای امام اعظم و چون آن امام حرکت داده شود تمام عالم متحرک میشود در این ننم [illegible]
ایکار [illegible] در صورتیست که از برای خدا امر [illegible] است [illegible] ایشان باشد چون [illegible] نموده است قال ائمة الامام
الامام کایة شرف [illegible] کل آیة وما نخر الا و هم اولیاؤها لهم نجزنها [illegible] کل نعمة لهم خلق الله العوالم کلها و حکمهم فیها
بهانه [illegible] سر [illegible] فی الکاینات جمیعها [illegible] [illegible] مثقال ذرة نیز [illegible] از برای خدا که بزرگتر از ایشان





نعیم باشد پس این آیه هر شد که جمیع آیتها پستر از ایشان است و نعمتی از نعمتها نیست مگر اینکه ایشان اند اولیای آن نعمت پس
ایشان نعمتی هستند که هم نعمتها بواسطه ایشان رسیده است بموجودات و از برای ایشان حق تعالی خلق نموده است جمیع عوالم را
و حکم ایشان زاد در آن عوالم بموجودات آن عوالم مثل حکم خلیفه است نسبت برعیت و رعایت نموده است سر ایشان در مجموع
کاینات پس حقتعالی ذره نیست که مالی باشد از سر ایشان زیرا که مثال ایشان مثال آفتاب است و مثال شجاع مثال [illegible]
و مثال عوالم ایشان مثال ظل است و شعاع از آفتاب است و بعض اشتیاق شیم از شعاع میدانند و ظل از آفتاب است
لکن وجود هر دو بودن آفتاب پس قوام ظل با آفتاب است و هم ذرات چه از نور و ظلمت و خیر و بد و سعید و شقی خلقت و وجود و بقای ایشان
مگر [illegible] ایشان [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible] این موجود است و بدون ملاحظات ایشان [illegible]
وارث [illegible] تمام در این دعای رمضان شده است اللهم انی اسألک بالملک النور الذی [illegible] السموات و الارضون
و منقول است که کسی در حضرت معصوم عرض کرد که اللهم [illegible] [illegible] ابن از چه جهت است حضرت فرمود
که [illegible] وقت [illegible] بود امام زمان داخل شده است پس [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] و کل ذرات [illegible]
منهدم گردند و لکن بسبب وجود امام زین العابدین بر پا ماند بلی بسبب الفتنة بحکم حضرت سیدالشهدا و حضرت امام زین العابدین در روز
شهادت آن مظلوم جهان [illegible] در عالم برپا شد که در حرکت درآمد آفتاب گرفته بود که ستارها پیدا شدند و چون اینکه
قاعده [illegible] آفتاب در [illegible] است و جهان در یاها [illegible] آمدند و [illegible] و آسمان [illegible] خاکستر باریدو بادهای تیره
و تار وزید و جهان انقلاب شد که مردم گمان کردند که قیامت برپا شد بار [illegible] ایشان [illegible] سعید و شقی و موجودات
همه پس [illegible] اصلی و [illegible] تمام ذرات رسید عجایب واقعه برایشان [illegible] که [illegible] [illegible]
در دوره قیامت [illegible] وقت [illegible] رسید که [illegible] ایشان [illegible] دیدند که [illegible] آن [illegible] و چون اینکه
اصل از [illegible] بودند در حال عبادت نموده و شهید گردیده [illegible] ایشان [illegible] [illegible]
که در آن [illegible] قرار یافته بود بسبب [illegible] ایشان بظاهر شکل انسانی [illegible] ایشان [illegible] در اسفار
عبادات و معادات [illegible] پس هم ذرات [illegible] بر [illegible] مظلومان گریان و نالان شدند و [illegible] [illegible] جبر
نمودست [illegible] که [illegible] روزگار [illegible] میکنند [illegible] [illegible] تفصیل داده است این
مطالب [illegible] از [illegible] خود [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] که موجود است عارض
میشود



میشود و هر حضور [illegible] ذرات [illegible] میکردند که [illegible] [illegible] است و هر [illegible] [illegible] که [illegible] آنحضرت
نوحه میکنند [illegible] الا [illegible] [illegible] در عالم و هر [illegible] [illegible] و [illegible] مگر [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible]
روی داده فطبق الدنیا [illegible] [illegible] پس [illegible] عالم را [illegible] است و [illegible] عالم [illegible]
چه از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القوام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] میشود از غم آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کامل [illegible] که [illegible] امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در بلا کل [illegible] [illegible] [illegible] که در [illegible] و عالم [illegible] از [illegible] [illegible] است [illegible] یوم [illegible]
[illegible] عاشر [illegible] و [illegible] مظلوم در عالم تاثیر کرده است که [illegible] روز عاشورا است و [illegible] [illegible]
جهان تا تاثیر نموده است که در [illegible] اب [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] السیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] المظلوم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مظلوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در این عالم [illegible] موجود باشد مگر اینکه [illegible] بر آنحضرت [illegible] است در [illegible] مطلب [illegible] حضرت امام
زین العابدین ع در مدینه [illegible] از شام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از قتل پدرم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] المظلوم [illegible] [illegible] در یا
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و ملائکه [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام [illegible] مظلوم [illegible] [illegible] [illegible]

از افاضل طینت این امت ملک الیاس مظهر کمال اوصاف حمیده است و هر صفت نیکویی که در ذوات بهم رسد از افاضل طینت ایشان است

چه بیک واسطه یا از بید و جمیع آنچه در وجود مستفید اند از افلاک و زمین و سکان و عناصر و دریاها رسیده بر اعظم و [illegible]

[illegible]

عنط برایشان وارد می‌آید که ممکن نیست در آن کالت [illegible] باعتبار [illegible] قلوب ایشان [illegible]

ایشان از شفاق [illegible] از رحم خدا هرگاه متذکر شوند [illegible] امام مظلوم [illegible]

[illegible]

در آشیانها



در آشیانها [illegible]

[illegible]





[illegible]

و بر امام



[illegible]

گریان بود و از برای حضرت موسی بیان نمود فضیلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را و دیگر جمعی که با ایشان عطا نموده ام و آنچه
جمیع [illegible] مقصود است این است [illegible] پس حضرت خضر و موسی [illegible] که از ارواح [illegible] نمودم و منقول است
در وقتی که حضرت موسی و خضر نشسته بودند و با یکدیگر تکلم می نمودند مرغی آمد و از منقار خود یک قطره آب برداشت بجهت مشرق انداخت
و قطره دیگر بجهت مغرب و قطره بجهت شمال و قطره بجهت جنوب و قطره بجهت فوق و قطره بجهت تحت پس هر دو عالم از آن سؤال ماندند
[illegible] صیادی نزد ایشان آمد گفت چرا متفکرید کیفیت را بیان نمودند آن صیاد گفت که آن مرغ مسلم است و در این قطرات اشاره
نموده که علم اولین و آخرین در جنب علم آل محمد [illegible] این قطرات است [illegible] پس معلوم شد که آن صیاد ملک بوده است که خدا
بجهت تعلیم ایشان فرستاده بود و از [illegible] منقول است که حضرت موسی علیه [illegible] با او خطاب [illegible] فقر نموده [illegible]
که در کوه طور است [illegible] در کوه طور است [illegible] بنام محمد [illegible] حضرت موسی عرض کرد چه قدر است
منزلت ایشان خطاب رسید ای پسر عمران من خلق نمودم ایشان را قبل از اینکه خلق عالم نمایم [illegible] ایشان را در خزانه قدس خود
منعم بودند و در ریاض مشیت [illegible] ارواح جبروت [illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] نمودم [illegible] پسر عمران [illegible] تا آنکه [illegible]
خود را ای پسر عمران [illegible] علم [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] این حدیث را حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم [illegible] این حدیث [illegible] در هر مقام بودی [illegible]
دارید از شیعیان که در ذکر فضایل محمد و آل او [illegible] و در ذکر مصایب ایشان در [illegible] خدا در این مصیبت
[illegible] حضرت عیسی در کربلا [illegible] و منقول است [illegible] حضرت عیسی
[illegible] در حال طفولیت الطفل [illegible]
در [illegible] سید الشهدا [illegible]
محتشم [illegible] نقل نموده است [illegible]
و امروز [illegible] امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام در مصیبت آن مظلوم [illegible] فاطمه زهرا
علیها السلام در مصیبت آن مظلوم [illegible]
میکنیم در این مقام [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
ملائکه

ملائکه جهنم [illegible] محافظت می نمایند و دریاهای [illegible] نزدیک است که [illegible] ابد و از یکدیگر بریزد و قطره از آن
[illegible] فاطمه [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] تسبیح [illegible] عذاب اهل [illegible]
[illegible] الارض [illegible] الجبال [illegible] الارض [illegible]
ای ملائکه [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
این کلام [illegible] از آن حضرت شنیدم [illegible] جواب آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خواب [illegible] آنحضرت [illegible]
چون دیدم که آنحضرت [illegible] نازل شد و [illegible] مظلوم
بر مظلومی خود [illegible] در این مقام [illegible] منقول است
از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت روزی در کوچه های مدینه میگذشتم جمعی از اطفال عرب را دیدم که با یکدیگر بازی میکنند و حضرت
امام حسین [illegible] بر روی خاک نشسته است [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] اطفال عرب [illegible]
حضرت [illegible] سلمان [illegible]
[illegible] سلمان عرض کرد [illegible]
[illegible] السلام [illegible] اهل البیت [illegible] مظلوم
این سخن را شنید [illegible] جبرئیل [illegible]
در کربلا [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible]
خواهند [illegible] سلمان عرض کرد
[illegible] سلمان [illegible]



[illegible]
حضرت [illegible] سلمان عرض کرد [illegible]
[illegible] سلمان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سلمان [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible]
الذی [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] مولای [illegible]
[illegible] آل محمد [illegible]
[illegible] آل محمد [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
منقول است که آن حضرت [illegible] اهل مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] آن مظلوم [illegible]

[illegible] روایت کرده است که [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] سکینه [illegible] فاطمه [illegible] زینب [illegible] ام کلثوم علیهن السلام
السلام [illegible] سکینه [illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible] آنحضرت [illegible] آن مظلوم [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] سکینه [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام مظلوم
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه این کلام [illegible] مظلوم
[illegible] امام مظلوم [illegible] مظلوم [illegible]

و ماستیجی برحمت خود اشک از چشم او پاک میکرد و میفرمود سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی ...

بعد از آنکه مرا کشتند در این بعد گریه تو بطول خواهد انجامید لاتحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی ...

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]





[illegible]



[illegible]





[illegible]

ملاحظه نمود متوجه عمر سعد لعین و باقی ملعون گردید و گفت ایها الامیر ... بسبیل مبارزت در مقابل او روند همه را هلاک خواهد کرد

[illegible]

لکره جمع



[illegible]





[illegible]

دکیفیت



دکیفیت [illegible]

از شدت تشنگی پرواز [illegible] تشنه بود که نزدیک بهلاکت رسیده بود و از شدت تشنگی [illegible]

روایت [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]





ای برادر

[illegible]



[illegible]





[illegible]

بجانب عراق مردم عبدالله زیاد را بر ... جدا شده در کتاب مقتول ... چنین عبدالله ملاحظه ... که آن قتیل آفاق ...
عراق است و مراجعت ... عرض کرد ... از ... حسد ... حضرت رسالت پناه ...
[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

پلید را بر پوستان به بیابان آورده کشید و بکره افتاد ... و اولاد ان دلت چوب سخت ... 

نمایند که آواز جوش و خروش ... برآمد ... 

[illegible]

چون اندکی ... 

[illegible]





ستوره ... 

[illegible]



[illegible]





[illegible]

برامده کو خوارهای کوشش میلرزید ... بیت الحماء الطبقة علی الارض وبیت الجبال تدکدکت علی السهل ... برزمین ...

... ابو عبدالله ... [illegible]

... حسین ... [illegible]

... المظلوم ... [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

عذاب دردناک حضرت صادق می‌فرمود چون امام مظلوم را شهید کردند صدائی در مدینه شنیدند که امروز بلا بر این امت نازل شد و دیگر شادی
نخواهید دید تا قائم آل محمد ظهور کند و سینه شما را از غم و اندوه شفا دهد و دشمنان شما را بقتل رساند و طلب نماید خون کشتگان شما
پس اهل مدینه از شنیدن این آواز بفزع آمدند و گفتند حادثه عظیمی روی داده است چون خبر شهادت آنحضرت رسید حساب نمودند این
صدا در آن شب شنیده شد که در روز آن امام مظلوم را شهید کرده بودند و سید بن طاوس در کتاب ملهوف از هلال بن نافع روایت کرده است
که گفت من در لشکر عمر بن سعد ایستاده بودم که ناگاه دیدم فریاد زد البشری ایها الامیر هذا الشمر قتل الحسین یعنی بشارت باد ترا ای امیر
که شمر حسین را بقتل آورد چون خبر آن مظلوم را شنیدم رفتم در میان دو صف ایستادم و نظر نمودم بآن مظلوم که جان میداد و روح مقدس
از بدن مطهرش پرواز می‌نمود بخدا سوگند که هرگز کشته که در خون خود غلطیده باشد نیکوتر و نورانی‌تر از آن مظلوم ندیده بودم و نور شعشعه روی
و جمال [illegible] و فکر قتل او [illegible] که نور روی او و جمال هیبت او مرا متحیر کرده بود [illegible] در قتل او که ناگاه [illegible]
در آن حالت آب طلب نمود پس شنیدم که مردی در جواب گفت بخدا قسم که آب نخواهی چشید تا وارد حامیه شوی [illegible]
جهنم و از حمیم و آب گرم آن بنوشی [illegible] در جواب [illegible] خواهم وارد [illegible] شد و از حمیم آن نخواهم نوشید بلکه وارد میشوم
بخدمت جدم رسول خدا [illegible] در مسکن او [illegible] در بهشت [illegible]
از آنچه [illegible] نمایم [illegible]
پس هر که آن [illegible] از این [illegible]
انگاه آن مظلوم [illegible]
و حضرت امام محمد باقر [illegible] بالسیف [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible]

وجمع بوده



وجمعی سوار [illegible] امیر از نزد مختار [illegible] آوردند [illegible] فرمود [illegible] کشتند کشته معاذ الله ما [illegible]
کشته [illegible] در کشتن [illegible] در رفتن با پسر [illegible]
[illegible] نمودند و از کارهای [illegible] و [illegible] را بر ایشان [illegible]
[illegible] حارث [illegible] نزد مختار آوردند [illegible] با امام مظلوم
[illegible] که مختار [illegible]
بودند گفت [illegible] و مالک بن [illegible]
[illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که چون حضرت امام حسین را بقتل رسانیدند پنجاه هزار ملک [illegible] امام مظلوم [illegible]
و [illegible]
تا قیام [illegible] از روایت [illegible] ابو ذر [illegible]
[illegible] مصائب [illegible]
علیهما السلام [illegible]
انتقام خود را [illegible] انتقام کشنده را [illegible]
وارد [illegible]
[illegible] روح حضرت امام حسین [illegible] هفتاد هزار ملک [illegible]
[illegible] لعنت میکنند بر قاتل آنحضرت
[illegible] ملائکه ملاقات مینمایند روح امام مظلوم با روح رسول خدا [illegible] از حضرت صادق روایت کرده است که چون
شهید کردند [illegible]
[illegible] در ملک [illegible]
پس [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] هفتاد هزار [illegible]



[illegible] که نقل خواهم کرد [illegible] حسین بن فاطمه [illegible] هفتاد هزار [illegible] قائم [illegible]
در قیامت عذاب دردناک [illegible] و از حضرت صادق منقول است که چون حضرت امام حسین متولد شد [illegible]
مبارک [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] سلام [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible]

[illegible]



و در کتاب بحار الانوار روایت [illegible] حضرت [illegible] جبرئیل [illegible] صورت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] ملائکه [illegible] صورت [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] صورت [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
لعنت میکنند [illegible] تا روز قیامت و حضرت صادق [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]

وحالهای اهل بیت رسالت را عقیدت وی محزون کرده باشند حضرت پیغمبر زار زار گریست و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است

[illegible]

متوجه رسیده باشد واینقدر خال که براه از مهمات ریخته باشد ...

[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]

اهل بیت پس از موکب ابن زیاد بازار بردند و با تش سوختند و روایت دیگر [illegible] که لحیه و مشغول است
که مختار از ابو [illegible] پرسید که خیمه را که غارت کرد و که با تش زد گفت مقدم [illegible] حارث
و [illegible] و دیگر بودند که اسامی ایشان [illegible] خیمها را غارت کردند و با تش سوختند و [illegible]
زنان اهل حرم [illegible] و ساقه [illegible] بودند با روایت ابی مخنف [illegible] زنان
[illegible] که در خیمه هستند غارت کنید و خیمها را بسوزانید پس ملعون
[illegible] گفت ما را احتیاج نیست [illegible] زنان [illegible] و خیمها را بسوزانید
[illegible] این حرف [illegible] از ملعون [illegible] کردند
[illegible] والضارة [illegible] الاطفال من آل رسول الله
[illegible] ظلم [illegible] و اهل بیت [illegible]
[illegible] بسوزانید زنان و کودکان آل رسول خدا را [illegible] پس عمر بن سعد ملعون
گفت [illegible] غارت [illegible] خیمه [illegible]
از [illegible] و آن ملعون [illegible]
[illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible] افتاده بود پس [illegible] از زیر آن بیمار کشید
و آن علیل [illegible] پس [illegible] ملعون [illegible]
[illegible] افتاده بود [illegible]
پس [illegible]
[illegible]
[illegible] آتش [illegible] از
[illegible] ملعون گفت [illegible]
ابو مخنف [illegible] زنان [illegible] کربلا [illegible]

این



این حرف گفت من کلان [illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible] زینب
خاتون را [illegible] مختار گفت [illegible] از زینب
خاتون چه شنیدی آن ملعون گفت [illegible] قطع نماید و بسوزاند [illegible] دنیا
قبل از آتش آخرت [illegible] مختار [illegible] پس امر نمود که قطع نمایند [illegible] دست
[illegible] آن ملعون [illegible] پس روایت منتخب [illegible]
قوم [illegible] داخل خیمه سید الساجدین [illegible] بیمار علیل [illegible] پس [illegible] گفت
این طفل بیمار است [illegible] پس [illegible] عمر بن سعد [illegible]
[illegible] والبکاء والنحیب [illegible] زنان [illegible]
[illegible] رسید که [illegible]
[illegible] این طفل [illegible] زنان [illegible] گفت
[illegible] روایت [illegible] حضرت امام زین
العابدین [illegible] زینب خاتون [illegible] بیمار علیل [illegible]
[illegible] این بیمار [illegible] از قتل آن بیمار
[illegible] روایت صدوق در کتاب [illegible] از عبد الله [illegible] فاطمه دختر حضرت امام حسین [illegible]
که آن [illegible] طفل صغیر بودم [illegible]
و آن [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible] ملعون [illegible] دختر حضرت



امام حسین [illegible] و در انوقت [illegible]
[illegible] فاطمه صغری [illegible]
[illegible]
[illegible] زنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زین العابدین [illegible]
[illegible]
[illegible] مختار [illegible]
[illegible]

امر حضرت



امر حضرت [illegible] فرمود
[illegible] مختار [illegible]
[illegible]
[illegible] مختار [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مختار [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] مختار آوردند
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible] مختار آوردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مختار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]

پس ابو جرم ... آوردند مختار فرمود چرا آتش ... زدی ... [illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]

کنگر لشکر اسب برسینه و پشت او تباز بیدکه او مردی است کرکش و ظالم در چنید بعد از حرکت اسب تاختن بر بدن او
بجهت هر ریزی بر ساند و بکن ابن علی راسیکم با عتبار حرفی که پیش از این گفته بودم که او احیای دالمکم اسب بر بدن
بتازم لهذا ابن سعد پلید بروایت ملهوف در میان لشکر عتبه خود ندا در داد من ینتدب للحسین
فیوطئه الخیل ظهره و صدره ...

[illegible]



دلها ره نمو باد که بر پشت فرس سوار شو سفینه بر پشت او سوار شد آن شیر او را بر دوش ببلدی که نزدیک بلب آن جزیره
بود رسانید پس مردم آن بلد ... دیدند سفینه فرود آمد و این شیر راجعت نمود ...
در کربلا ...
حکایت را شنید ...
قالت زینب ...

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]



حالی اورا عارض شد که نزدیک بود که جانش از بدنش مفارقت نماید چنین بلال حبشی صفیه را نزد رسول خدا صلعم آورد
حضرت آن حال را در او مشاهده نمود بلال عتاب فرمود گفت مگر رحم از دل تو کنده شده است که زنی را از پیش
کشتگان خویشان او میگذرانی و چون در جنگ احد حمزه را شهید کردند حضرت فاطمه و صفیه
روانه احد شدند [illegible] دختر خود حضرت فاطمه و عمه خود صفیه ملاحظه نمود که حضرت امیرالمومنین

[illegible]



[illegible]



[illegible]

در حنبه







چنین

[illegible]



دنظر از روی سرور و شادی بسوی آن بزرگواران افکند پس نظر بجانب لامکان افکند پس روی بجانب قبله آورد و دست ها

پس [illegible] رفت و صدای گریه [illegible] بلند شد [illegible] ماننده باران اشک از دیده [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

تنبیهات

[illegible]

[illegible]





[illegible]

فقيلا ... وقيل ... الاصبعين من الكوع

[illegible]

الاسفل الطبق الذي في قعر جهنم والنار سبع دركات وانما سميت طبقاتها السبع دركات لانها متداركة متتابعة بعضها فوق بعض [illegible]
الا مع المؤمنين ان يهم اصحاب المؤمنين في رفقاتهم في الدارين ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم وآمنتم [illegible] الم يعرف ايكم انسب [illegible]
[illegible] او يستدفع به ضرا فان قمتم بشكر نعمته وآمنتم به فقد ابعدتم عن انفسكم العذاب [illegible] شاكرا عليما [illegible] الا من ظلم [illegible]
الجهر الا من ظلم [illegible] والله سميعا عليما [illegible] الظالم وبغيره بما فيه من السوء [illegible] خيرا او تخفوه او تعفوا عن سوء [illegible]
لا يجعل الله [illegible] في الموعظة والتذكير [illegible] طبع الله عليها بكفرهم [illegible] ان [illegible] بهتانا عظيما [illegible]
انتم [illegible] خلق الله [illegible] المسيح عيسى ابن مريم رسول الله [illegible]
[illegible] الى الله ولا يطهره من محبة [illegible] ان [illegible] شبه لهم [illegible]
[illegible] ان [illegible] عليه شبه فقتل وصلب [illegible] ان عيسى قبل موته [illegible] ان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته [illegible]
عيسى وهم الذين من اهل الكتاب يكونون في زمان نزوله [illegible] في ذلك خلف [illegible] لا تغلوا في دينكم [illegible]
في المسيح [illegible] ولد لغير رشدة [illegible] الا الحق [illegible] انما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله وكلمته [illegible]
ولا تقولوا ثلثة [illegible] المسيح ومريم او المراد قول [illegible] ان الله جوهر واحد ثلثة اقانيم الاب والابن وروح القدس [illegible]
الذات [illegible] العلم وبروح القدس الحياة [illegible] لن يستنكف [illegible] ان يكون عبدا لله [illegible]
[illegible] سورة المائدة [illegible] اوفوا بالعقود [illegible] بهيمة الانعام [illegible]
[illegible] الا ما يتلى عليكم [illegible] غير محلي الصيد [illegible]
[illegible] احلت لكم [illegible] الصيد وانتم حرم [illegible] احل لكم بعض الانعام في حال امتناعكم عن الصيد
وانتم محرمون [illegible] لا تحلوا شعائر الله [illegible] اعلام الحج [illegible]
من المواقف والطواف والسعي وغيرها والشهر الحرام [illegible] ولا الهدي [illegible]
جمع هدية ولا القلائد جمع قلادة [illegible] الهدي [illegible] ولا آمين البيت الحرام [illegible]
[illegible] والتجارة [illegible] المراد [illegible] يبتغون فضلا من ربهم ورضوانا [illegible] واذا حللتم فاصطادوا
[illegible] ولا يجرمنكم شنآن قوم [illegible] ان صدوكم عن المسجد الحرام [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] المؤمنين يوم الحديبية عن العمرة [illegible] ان تعتدوا [illegible] حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير [illegible]
بغير الله [illegible] والمنخنقة [illegible] والموقوذة [illegible]
والمتردية التي تردت من جبل او في بئر [illegible] والنطيحة التي نطحتها اخرى [illegible] وما اكل السبع [illegible] الا ما ذكيتم [illegible]
[illegible]


وهو يضطرب اضطراب المذبوح وما ذبح على النصب كانت لهم حجارة منصوبة حول البيت يعبدونها [illegible]
[illegible] الدم على ما اقبل منها الى البيت [illegible] عليها [illegible] بذلك [illegible] بالازلام [illegible] جمع والواحد
[illegible] وان تستقسموا بالازلام [illegible] بالازلام وقيل هو الميسر وقيل [illegible] والنرد [illegible] اليوم اكملت لكم دينكم [illegible]
[illegible] من الحلال والحرام [illegible] والاحكام واتممت عليكم نعمتي [illegible]
[illegible] الجوارح الكواسب [illegible] الكلاب المعلمة [illegible] مكلبين
حال من علمتم والمكلب مؤدب الكلاب مما علمكم الله من علم التكليب [illegible] فكلوا مما امسكن عليكم [illegible] طعام الذين اوتوا الكتاب
[illegible] والمحصنات [illegible] الحرائر والعفائف [illegible]
[illegible] والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب [illegible] اجورهن [illegible]
المعقود [illegible] محصنين غير مسافحين [illegible] اخدان [illegible] ومن يكفر بالايمان [illegible]
[illegible] النقيب [illegible] احوال القوم [illegible]
[illegible] واعزرتموهم [illegible]
[illegible] في التوراة [illegible] سواء السبيل [illegible]
[illegible] النجاة [illegible] منهم اثني عشر نقيبا [illegible]
[illegible] سنة [illegible]
[illegible] والف نبي [illegible] واحد [illegible] ملوكا
[illegible] الارض المقدسة [illegible]
[illegible] الارض المقدسة [illegible]
[illegible] في اللوح المحفوظ [illegible] من الذين يخافون [illegible] ادخلوا عليهم الباب
[illegible] الذين [illegible] تجعلوها [illegible] اربعين سنة [illegible]
[illegible] الارض المقدسة [illegible]
في التيه [illegible] وكان هارون مات قبله بسنة [illegible] الارض المقدسة [illegible]




في التيه [illegible] اربعين سنة [illegible] في الارض اي
فيها متحيرين والتيه المفازة التي يتاه اي يتحير فيها [illegible] اربعين سنة في ستة فراسخ يسيرون كل يوم [illegible]
حتى اذا امسوا كانوا بحيث ارتحلوا عنه [illegible] الغمام يظلهم من حر الشمس [illegible] عليهم
المن والسلوى ولا تطول شعورهم [illegible] مولود كان عليه ثوب كالظفر يطول بطوله [illegible]
[illegible] في التيه [illegible] وقيل [illegible] ذلك [illegible] واتل عليهم نبا ابني آدم [illegible]
[illegible] لئن بسطت الي يدك لتقتلني ما انا بباسط يدي اليك لاقتلك [illegible] فكان قال
[illegible] تبوء باثمي [illegible] فطوعت له نفسه [illegible] قتل اخيه [illegible]
[illegible] سوءة اخيه [illegible] يا ويلتى [illegible]
ان يقتلوا [illegible] او يصلبوا [illegible] او تقطع [illegible] اخذ المال
[illegible] ان يقطع يده [illegible] من خلاف [illegible] الرجل
[illegible] خزي [illegible] وان لم توبوا [illegible]
[illegible] السحت
[illegible] وكيف يحكمونك وعندهم التوراة فيها حكم الله [illegible] من بعد ذلك
[illegible] الموافق [illegible] بما استحفظوا من كتاب الله [illegible]
[illegible] التغيير والتبديل فلا تخشوا الناس واخشون [illegible] من خشيتهم [illegible]
[illegible] ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا [illegible] الرشوة [illegible]
[illegible] بالنفس [illegible]
[illegible] فهو كفارة له [illegible]
[illegible] اعزة على الكافرين [illegible] الطاغوت [illegible] عبد الطاغوت
[illegible] دخلوا بالكفر وهم قد خرجوا به [illegible]
[illegible] الاديان كلها [illegible]

ان علماء وعباد [illegible]

ان علماء وعبادا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم روي ان رسول الله [illegible] وصف القيامة لهم [illegible] فرقوا [illegible]
عشرة [illegible] عثمان بن مظعون [illegible] ان يصوموا النهار ويقوموا الليل ولا يناموا على الفرش ولا ياكلوا اللحم والودك
ولا يقربوا النساء ويلبسوا المسوح [illegible] الارض فبلغ ذلك رسول الله فقال لهم اني لم اومر بذلك ان
لانفسكم عليكم حقا فصوموا وافطروا وقوموا وناموا فاني اقوم وانام واصوم وافطر واكل اللحم والدسم واتي النساء ومن رغب
عن سنتي فليس مني [illegible] اللغو في ايمانكم [illegible] عقدتم الايمان [illegible] اوسط ما [illegible]
[illegible] والتقتير [illegible] الخمر والميسر والانصاب والازلام [illegible]
[illegible] الصيد [illegible] من النعم [illegible] ذوا عدل منكم [illegible]
[illegible] هديا بالغ الكعبة
[illegible] كفارة طعام مساكين [illegible] صياما [illegible]
[illegible] للسيارة [illegible] صيد البر ما دمتم حرما [illegible] الكعبة البيت الحرام [illegible] قياما
[illegible] الناس [illegible] والشهر الحرام [illegible]
[illegible] والقلائد [illegible]
سئل [illegible] عكاشة [illegible] رسول الله [illegible] في كل عام [illegible]
نعم والله لو قلت نعم لوجبت ولو وجبت [illegible]
[illegible] اشياء ان تبد لكم تسؤكم [illegible]
[illegible] البحيرة [illegible]
[illegible]
[illegible] سائبة [illegible] وكان الرجل اذا اعتق عبدا قال هو سائبة
[illegible] والوصيلة [illegible]
[illegible]
[illegible] ولا حام [illegible]
ذلك [illegible]
للانكار والتقدير [illegible] عليكم انفسكم [illegible]

[illegible] وجدوا عليه آباءهم

او آخران من غيركم ان انتم كنتم في السفر والمعنى ليحكم بينكم رجلان عدلان منكم من المسلمين فان تشهدوا على الوصية آخرين من غيركم من اهل الذمة روى
انه تميم نفر خرجوا الى التجارة الى الشام [illegible] من المسلمين فكتب كتابا فيه جميع ما معه من المتاع ودسه في [illegible]
متاعه ولم يخبر به صاحبيه وامرهما ان يدفعا متاعه الى اهله ومات ففتشا متاعه واخذا اناء من فضة ثم رجعا
بالمال الى الورثة فوجدوا الكتاب [illegible] بالاناء فجحدا فرفعوا امرهما الى النبي فنزلت الآية تحبسونهما اي
تقفونهما للحلف من بعد صلاة العصر وقت اجتماع الناس وقيل الظهر وقيل من بعد صلاة اهل دينهما [illegible]
بالله ان ارتبتم في شهادتهما [illegible] لا نشتري اي لا نستبدل بتحريف شهادتنا ذا ثمن ولو كان ذا قربى
حتى كان للمقسم له من الورثة شهادة الله التي امرنا الله بحفظها وادائها فان عثر اي ان اطلع على
انهما خانا فيما ذهب [illegible] من بعد ان الاخران من الذين [illegible] عليهم [illegible] الميت وعشيرته [illegible]
الحليه ووجد الاناء [illegible] فحلفا رسول الله عند المنبر فحلف رجلان من ورثته انه اناء صاحبهما وانهما خانا
فدفع الاناء اليهما والاوليان الاحقان بالشهادة [illegible] بالميت وفي هذا دلالة على جواز رد اليمين على المدعي [illegible]
في وصية صاحبنا احق بالقبول من [illegible] وما اعتدينا اي ما جاوزنا الحق فيما طلبناه من حقنا ذلك الذي تقدم من بيان الحكم
او تحليف [illegible] ادنى اي اقرب الى ان ياتوا بالشهادة على نحو تلك الحادثة [illegible] على وجهها [illegible]
فيها او تخافوا ان ترد ايمان اي او اقرب الى ان يخافوا ان تكرر ايمان شهود آخرين بعد ايمانهم [illegible]
القسم [illegible] على ما [illegible] وتحفظوا [illegible] البيان الى [illegible] ماذا اجبتم اي اي شيء اجبتم [illegible]
[illegible] الامر [illegible] روح القدس اي جبريل [illegible] بالكلام [illegible]
[illegible] وتخلق اي تصور وتقدر [illegible] المائدة [illegible] عيدا [illegible]
[illegible] عيدا [illegible] يوم الاحد [illegible] والعيد للسرور العائد [illegible] لاولنا [illegible]
لعيسى اذ قال الله يا عيسى ابن مريم [illegible] يوم القيمة [illegible] علم [illegible] الا انه [illegible]
جعل [illegible] والفرق بين الجعل والخلق ان الخلق [illegible] التقدير [illegible]
[illegible] من [illegible] اجل الموت واجل
[illegible] القيمة [illegible] الاجل الاول [illegible] الموت والبعث [illegible]
الذي [illegible] القرآن [illegible] السماء [illegible]
[illegible] العزيز [illegible] لا انزل [illegible] على محمد [illegible] الامر [illegible] ولا ينظرون [illegible]

طرفتغايل

سورة الانعام [illegible]

---

[illegible] لانهم لا يؤمنون عندهم بهذه تلك الآيات التي لا شيء [illegible] منها [illegible] الحكم [illegible] بهم [illegible] ما كانوا به يستهزئون [illegible]
الذين كانوا يستهزئون به وهو الحق [illegible] الا كذبوا [illegible] والوقر [illegible]
[illegible] عن [illegible] الذي [illegible] اساطير الاولين [illegible] والوقر [illegible]
[illegible] القرآن [illegible] الصديق [illegible]
عن [illegible] انفسهم [illegible]
الظهور [illegible] الكتب [illegible] وانهم لكاذبون [illegible]
[illegible] في الارض [illegible]
[illegible] باية [illegible]
بآيتهم بآية [illegible] الحكمة [illegible] الايمان [illegible]
[illegible] الذين [illegible]
من [illegible] الكتاب [illegible]
[illegible] مستقيم [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] الضلال والهدى [illegible] قريش [illegible]
المؤمنين [illegible] قل سلام عليكم
[illegible] السلام [illegible] كتب ربكم على نفسه الرحمة [illegible]
[illegible] الاعمال [illegible]
[illegible] باب [illegible]
[illegible] الهلاك [illegible]
على اعقابنا [illegible] الشياطين [illegible]
[illegible] في الارض حيران [illegible]
ويوم يقول كن فيكون [illegible] يوم ينفخ في الصور [illegible]
[illegible] واذ قال ابراهيم لابيه آزر [illegible] آزر [illegible] ابراهيم [illegible]

ماوطنا فيها [illegible]

[illegible]



---

[illegible] بنوح او ابراهيم [illegible] ومن ذريته داود وسليمان
[illegible] الآباء [illegible]
مبارك [illegible] ام القرى مكة [illegible] الارض [illegible]
[illegible]
الى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الروح [illegible]
[illegible]
[illegible] الآخرة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مستقر ومستودع [illegible]
ومستودع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بديع [illegible]
[illegible]
[illegible]

واشترا [illegible]

[illegible]

---

ولا تسبوا الالهة الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم [illegible] جهد ايمانهم [illegible]
[illegible] لا يؤمنون [illegible] ونقلب [illegible] ونذرهم [illegible] لا يؤمنون [illegible]
[illegible] افئدتهم [illegible] طغيانهم [illegible] قبلا [illegible]
[illegible] زخرف القول [illegible]
[illegible]
[illegible] الشياطين [illegible]
[illegible] الكتاب [illegible]
ربك [illegible]
[illegible] اكابر مجرميها [illegible]
[illegible] الايمان [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible]
[illegible] الانس [illegible]
[illegible]
[illegible] الكفار [illegible]
[illegible] الانس [illegible]
[illegible]
[illegible] الدرجات [illegible]
[illegible]
[illegible] الانعام [illegible]
[illegible] الاوثان [illegible]
[illegible]

وانعامهم لا انهم قالوا لا يطعمها الا من نشاء ويعنون خدم الاصنام والرجال دون النساء بزعمهم من غير حجة [illegible] فيه حرمت ظهورها البحائر والسوائب
والحوامي والمنع [illegible] وهذه انعام حجر وهذه انعام محرمة الظهور يحجون عليها وهذه انعام لا يذكرون عليها اسم الله [illegible]
[illegible] الباطل ونسبوا ذلك [illegible] افتراء عليه خالصة لذكورنا [illegible] السوائب [illegible]
[illegible] الذكور والاناث [illegible] الميتة [illegible]
[illegible] المعز [illegible] الاجنة [illegible] ازواج [illegible]
ارجعات من الكرام [illegible] الانعام [illegible] الارض [illegible] الاثقال وما يفرش
[illegible] الكبار التي [illegible] الفرش الصغار [illegible] الارض [illegible] ازواج
الذكر والانثى كالكبش والنعجة والتيس والعنز والجمل والناقة والثور والبقرة [illegible]
ومن المعز اثنين [illegible] من الضان ومن المعز [illegible] ذكورها واناثها [illegible]
[illegible] الجنس وذلك انهم كانوا يحرمون ذكور الانعام تارة واناثها تارة واولادها كيف ما كانت ذكورا واناثا [illegible]
[illegible] من المطاعم التي [illegible] مسفوحا [illegible] في العروق [illegible]
اوفسقا [illegible] غير باغ [illegible] ولا عاد [illegible]
كل ذي ظفر [illegible] ومن البقر والغنم [illegible] شحومهما [illegible] الحوايا [illegible]
[illegible]
[illegible] رحمة واسعة [illegible]
[illegible]
[illegible] ما ظهر منها وما بطن [illegible]
[illegible] الملائكة [illegible]
[illegible] او ياتي ربك او ياتي بعض ايات ربك [illegible]
[illegible] الساعة [illegible] الدجال [illegible] ياجوج وماجوج [illegible]
[illegible] المغرب [illegible]
فرقوا دينهم [illegible] شيعا [illegible]
[illegible] واحدة [illegible]

لست

لست منهم في شيء [illegible] الا مثلها وهم لا يظلمون [illegible]
[illegible] دينا قيما [illegible] ملة ابراهيم حنيفا [illegible]
[illegible] ابراهيم [illegible] حنيفا [illegible] خلائف الارض [illegible]
[illegible] المص [illegible] ما تذكرون [illegible]
[illegible] قائلون [illegible]
[illegible] والوزن [illegible] الحق [illegible]
[illegible] الموازين [illegible] معايش [illegible] الرزق [illegible]
خلقناكم [illegible] صورناكم [illegible] اسجدوا [illegible] خلقتني من نار [illegible]
[illegible] من الصاغرين [illegible] انظرني [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible] الجنة [illegible]
[illegible] هذه الشجرة [illegible] الخالدين [illegible]
[illegible] الشجرة [illegible] القسم [illegible]
[illegible] سوءاتهما [illegible] يخصفان [illegible] ورق الجنة [illegible]
[illegible] اهبطوا [illegible] آدم وحواء وابليس [illegible]
[illegible] لباسا [illegible] ريشا [illegible] لباس التقوى [illegible]
[illegible]
[illegible] الشيطان [illegible] فاحشة [illegible]
[illegible] كل مسجد [illegible] كلوا واشربوا [illegible]
[illegible] من حرم زينة الله [illegible]
خالصة يوم القيمة [illegible] للذين امنوا [illegible]
[illegible] والاثم والبغي بغير الحق [illegible]
ما لم ينزل به سلطانا [illegible] اما ياتينكم رسل منكم [illegible]



[illegible] قالوا [illegible] الذين [illegible] ادخلوا [illegible] يوم القيمة [illegible]
[illegible] ادركوا [illegible] النار [illegible]
[illegible] ابواب السماء [illegible] الجمل [illegible] الخياط [illegible]
[illegible] غل [illegible] الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible] الاعراف [illegible] سور [illegible]
[illegible] الجنة [illegible] الاعراف [illegible]
[illegible]
[illegible] الجنة [illegible]
سلام عليكم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب الاعراف [illegible] الكفار [illegible]
[illegible] اصحاب الاعراف [illegible]
[illegible] الجنة [illegible]
[illegible] الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الليل النهار [illegible]
[illegible]
[illegible] الرياح [illegible] سحابا [illegible]
[illegible]
[illegible] العذاب [illegible]

ثمود وهو

[illegible]
ثمود [illegible] ابن عاد بن ارم بن سام بن نوح [illegible] الناقة [illegible]
[illegible] الناقة [illegible]
[illegible]
[illegible] العذاب [illegible]
[illegible] الصيحة [illegible] الارض [illegible] الفاحشة [illegible]
[illegible] المطر [illegible]
[illegible] سبيل الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و یدل و الاشک عن عالم انه قرد و یدل و الاشک الی علی ذلک و قیل ان زمرة من ... ما ... ان ... یا ایها
ولذلک قال الله بکم الاعلی ولا امر ... ابن ... الف ... 



## شناسنامه مرمتی نسخه خطی

| | |
|---|---|
| عنوان نسخه: متن | شماره نسخه: ۲۰۸۹۶۹ |
| نوع تخریب: آسیب ابتدای عطف ـ سست شدن لبه‌های کاغذ ـ سوزن جلد. | |
| شرح مراحل مرمتی انجام شده: مرمت عطف. استحکام بخشی لبه‌ها ساخت مجدد جلد | |
| محل مرمت: کتابخانه مجلس شورای اسلامی | تاریخ: ۹۰/۴/۳۰ |
| توضیحات: استفاده از شیوه‌گری‌های مختلف برای مرمت استفاده از چسب CMC در مرمت اوراق استفاده از چسب ... در صحافی کتاب استفاده از ... و چسب ... در ساخت جلد | |
| مرمتگر: ... | |